

محل

۱۸۶

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵

پرونده ویژه:

معیشت در مرز



گفتگو با

علی اوسط هاشمی

استاندار اسبق سیستان و بلوچستان

گفتگو با

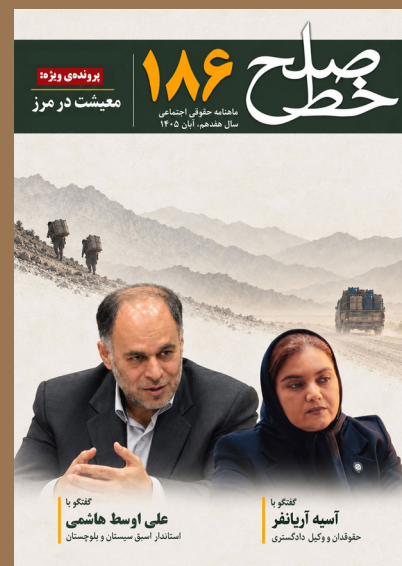
آسیه آریانفر

حقوقدان و وکیل دادگستری

ماهنامه‌ی حقوقی-اجتماعی خط صلح صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سردبیر: سیمین روزگرد
دبیر ویراستاری: علی کلائی
دبیر حقوقی: سینا یوسفی
دبیر زنان: الهه امانی
ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی
صفحه‌آرایی: نسترن توکل
طراح جلد: ایمان نوری

همکاران این شماره: مجید شیعه‌علی، مهدی خاکی فیروز، مصطفی داننده، محسن برهان‌زهی، مریم عابدی، لهراسب کوهستانی، مینا جوانی، سعید شیرزاد، پردیس پارسا، شبنم معینی‌پور، رها آزادی، هر مینه هورداد، پدram تحسینی، جمشید عزیزی، مرتضی هامونیان، سام یاران و مطهره جعفری.



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (833) 233-7900 &
+1 (833) 236-7222
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- « شما چه گفته‌اید / ۳
« برگزیده‌ی اخبار مهرماه / ۴
« به یاد حمید مهدوی، آتش‌نشان شهدی / هر مینه هورداد / ۶
« دختران در سایه‌ی جنگ و خشونت: از کودکی ربوده‌شده تا حقوق تحقق‌نیافته /
الهه امانی / ۱۰
« می‌دانی چگونه شروع می‌شود؛ اما نمی‌دانی چگونه تمام می‌شود / سعید شیرزاد / ۱۷
« شعر: حاکم برانداز / جمشید عزیزی / ۲۱
« «کلاه‌زدها»؛ وقتی نارضایتی از فیش حقوقی عبور می‌کند / مرتضی هامونیان / ۲۲
« آموزش مجازی و سیاست انتقال نابرابری به خانه / مینا جوانی / ۲۶
« پرونده‌ی ویژه: معیشت در مرز / ۳۳
« حق حیات در سایه‌ی فقر و سرکوب مرزی / سینا یوسفی / ۳۴
« از ساماندهی تجارت مرزی تا حق معیشت؛ حمایت از مرزنشینان چگونه محقق می‌شود؟ /
لهراسب کوهستانی / ۳۸
« آسیه آریانفر: در محاکم نظامی، خون کولبران را «هدر» اعلام می‌کنند / علی کلائی / ۴۱
« تعهدات ایران در قبال حق حیات و منع استفاده از نیروی مرگبار / مریم عابدی / ۴۸
« سوختبران: قربانیان بیرون از قاب قانون / مصطفی داننده / ۵۱
« نقض حقوق بشر، توسعه‌نیافتگی و موانع دموکراسی‌سازی / مجید شیعه‌علی / ۵۵
« گفتگو با علی اوسط هاشمی، استاندار پیشین سیستان و بلوچستان / پدram تحسینی / ۵۸
« از «ساماندهی» تا امنیت / شبنم معینی‌پور / ۶۲
« کوله‌ای به سنگینی یک کشور / مهدی خاکی فیروز / ۷۰
« پدیده‌ی قاچاق معیشتی با نگاهی به دولت ناتوان / رها آزادی / ۷۵
« سوختبران بلوچستان؛ شهروندانی که از حمایت قانون جا مانده‌اند / محسن برهان‌زهی / ۷۷
« مصائب و خطرات کولبری از زبان کولبران / پردیس پارسا / ۸۰

□ شما چه گفته‌اید...

فرمان در دست زنان، ترمز در دست حکومت / پردیس پارسا

یغما علیزاده: این مشکلات قبلاً سر دوچرخه‌سواری زنان هم بود، با این تفاوت که با دوچرخه، مسافت‌های شهری در شهرهایی مثل تهران قابل تردد نیست. انگار هر چیزی که مربوط به زنان باشد، در بدو ورود، اول باید مورد مخالفت مرتجعین قرار گیرد تا بعد عادت کنند؛ از حق رأی زنان حق درست خواندن و دانشگاه رفتن زنان و تا دوچرخه و حالا هم موتورسواری.

پانته آبدی: هربار ممنوعیتی در رابطه با زنان بوده، زنان در ارتباط با آن مقاومت کرده‌اند. شاید بشود نتیجه‌ی مقاومت مثلاً در رابطه با حجاب اجباری را پس از جنبش زن، زندگی، آزادی در خیابان‌های کشور دید. این‌جا هم زنان مقاومت خواهند کرد. فضا هم مثل قبل نیست و حکومت در خیلی از سنگرهای اجتماعی مجبور به عقب‌نشینی شده. در این سنگر هم مجبور خواهد شد. مقاومت، آفرینش است و زنان این را اثبات کرده‌اند.

صحت

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



نسرین ستوده: اگر دوباره کمپین راه بیندازیم، پوشش اختیاری را در صدر قرار می‌دهم / پدرام تحسینی

سمیه سلیمان: خوشحالم که خانم ستوده این‌طور گذشته‌ی خودشان را نقد می‌کنند. آدم باید جرأت اشاره به اشتباهاتش را داشته باشد نه این‌که مثل بسیاری از افراد و فعالین فکر کند بهترین کار را کرده و همه هم فقط باید از آنان تعریف و تمجید کنند. این افراد در کمپین یک میلیون امضا هم کم نبودند و چه آن زمان و چه با گذشت این همه سال، حاضر به شنیدن نقد هم نیستند چه رسد که خودشان خودشان را نقد کنند.

مریم قراگوزلو: این بررسی سابقه در جنبش زنان بسیار مهم است. این‌که کسانی فکر نکنند که با چند کمپین و حرکت و یا با سابقه‌ی چند بازداشت، کل جنبش زنان به آن‌ها مدیون است و آن شروع‌کننده هستند. این مشکل در خیلی از فعالین جریان‌ها و جنبش‌های مختلف در ایران هست. هرکسی فکر می‌کند که تاریخ از او شروع می‌شود. این بررسی پشتوانه‌ی تاریخی جنبش‌ها و مبارزات خیلی مهم است که خانم ستوده به آن اشاره کرده‌اند

صحت



کارتون ماه

رنج کولبری و سوختبری
برای یک لقمه نان
کاری از مطهره جعفری

□ برگزیده‌ی اخبار

- حکم اعدام «ارغوان فلاحي»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، که به اتهام «بغی» صادر شده بود، در دیوان عالی کشور نقض شد.
- رئیس‌اداره‌ی حفاظت محیط زیست شهرستان کاشمر از صدور حکم جایگزین حبس برای یک شکارچی متخلف خبر داد.
- معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش از شناسایی حدود ۱۴۰ هزار کودک بازمانده از تحصیل در کشور طی سال تحصیلی ۱۴۰۴-۱۴۰۵ خبر داد.
- رئیس‌اداره‌ی بهزیستی گراش واقع در استان فارس از شناسایی ۳۵ کودک کار در این شهرستان خبر داد.
- معاون نظارت اماکن عمومی فرماندهی انتظامی تهران اعلام کرد که کافه‌های خیابان‌های سنایی و ایرانشهر تهران به دلایلی از جمله آن‌چه تبدیل این خیابان‌ها به «مکانی برای دوردور و بساط‌گستری» عنوان کرد، پلمب شده‌اند.
- دو شعبه‌ی فروشگاه عطر و ادکلن لوزی در شهرستان بهبهان به دلیل «عدم رعایت حجاب اجباری» پلمب شدند.
- معاون دادستان شهرکرد از پلمب سه واحد صنفی، از جمله یک کافه با هدف آن‌چه «ارتقای امنیت اخلاقی» عنوان کرد، خبر داد.
- سه واحد صنفی شامل یک کافه و دو آرایشگاه زنانه در شهرستان جیرفت به دلایلی هم‌چون «عدم رعایت شئونات اسلامی» پلمب شدند.
- فرماندهی انتظامی طبقه‌بندی از پلمب ۱۵ واحد صنفی در این شهرستان به دلیل آن‌چه «عدم رعایت قوانین و مقررات اصناف و شئونات اسلامی» عنوان کرد، خبر داد.
- دانشگاه تهران همکاری خود را با «سپیده (زهره) بیرشک»، مدرس مدعو گروه فلسفه دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی این دانشگاه، به دلیل اظهارنظر در رسانه‌های خارج از کشور قطع کرد.
- دادستان یزد از توقیف اموال و مسدودسازی حساب‌های بانکی یک شهروند ساکن خارج از کشور در پی انتشار مطالبی در فضای مجازی، خبر داد.
- سخنگوی قوه‌ی قضاییه از تشکیل ۴۷۶ پرونده و صدور ۱۶۳ کیفرخواست در ارتباط با دو جنگ اخیر خبر داد. وی همچنین اعلام کرد که در پرونده‌های مربوط به اتهام همکاری با اسرائیل و کشورهای متخاصم، ۲۵۰ پرونده با یک هزار و ۸۹۵ متهم تشکیل شده و تاکنون ۷۰ کیفرخواست صادر

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

- شده است.
- «کاظم علی‌نژاد»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین در اعتراض به عدم رسیدگی پزشکی و بی‌توجهی مسئولان نسبت به وضعیت نامناسب جسمانی خود، دست به اعتصاب زد.
 - «مختار آل‌بوشوکه»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اراک در اعتراض به خلف وعده‌ی مسئولان در خصوص انتقالش به زندان شبان‌اهواز، دست به اعتصاب غذا زد.
 - «حمزه سواری لفته»، زندانی سیاسی محبوس در زندان قزلحصار کرج در حمایت از یک زندانی سیاسی دیگر (مختار آل‌بوشوکه)، در اقدامی اعتراضی دست به اعتصاب غذا زد.
 - «الناز شاکردوست»، بازیگر سینما و تلویزیون به دلیل انتشار مطلبی در حمایت از اعتراضات دی‌ماه توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران به یک سال حبس تعزیری و دو سال محرومیت از فعالیت‌های سیاسی، مجازی و هنری محکوم شد.
 - «مرتضی یوسف‌زاده»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان تهران بزرگ محبوس است، توسط دادگاه انقلاب تهران به ۱۰ سال حبس محکوم شد.
 - «علیرضا ملک‌زاده»، زندانی سیاسی محبوس در زندان تهران بزرگ که همزمان با تحولات امنیتی مرتبط با جنگ بازداشت شد، توسط شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به ۱۵ سال حبس محکوم شد.
 - «محسن خالصی»، شهروند اهل سبزوار که در زندان این شهر محبوس است، توسط شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب سبزوار به ۱۵ سال حبس محکوم شد.
 - «ابوالفضل دامنجان»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و محبوس در زندان وکیل‌آباد مشهد، توسط دادگاه انقلاب این شهر، به ۱۵ سال حبس محکوم شد.
 - «محمد احمدی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان تهران بزرگ که همزمان با تحولات امنیتی مرتبط با جنگ بازداشت شده، توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران به ۱۶ سال حبس محکوم شد.
 - «بهاره آقایی»، وکیل دادگستری که در زندان قرچک ورامین محبوس است، توسط شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به ۲۰ سال حبس محکوم شد.
 - «امیرسالار داودی»، وکیل دادگستری پس از حضور در دادگاه انقلاب اصفهان بازداشت شد.
 - مردی در تهران در جریان یک نزاع که با انگیزه‌های ناموسی آغاز شده بود، توسط همسایه‌ی خود به قتل رسید.
 - «یگانه حسین‌زایی»، دختر ۱۶ ساله و قربانی کودک-همسری، در شهرستان باخرز واقع در استان خراسان رضوی توسط همسرش به قتل رسید.

- یک دختر ۱۵ ساله تبعه‌ی افغانستان و قربانی کودک-همسری در مشهد، بر اثر ضرب و شتم توسط همسر ۲۲ ساله‌ی خود جان باخت.
- یک کولبر به نام «محمد صدیق اولی» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در منطقه‌ی مرزی شهرستان ثلاث باباجانی، کشته شد.
- در پی تیراندازی نیروهای نظامی در محور ایرانشهر به سرباز، یک خودروی سوختبر واژگون و سوختبری به نام «حسن (موسی) مکتایی» کشته شد.
- در پی تیراندازی نیروهای نظامی در بندرعباس، یک خودروی سوختبر واژگون و یک سوختبر دارای معلولیت به نام «علی براهویی زیرکاری» کشته شد.
- دو شهروند بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی در محدوده‌ی فلکه کوزه واقع در منطقه بازار مشترک زاهدان، کشته شدند.
- یک کودک ۹ ساله به نام «محمدامین دهقان» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در منطقه‌ی جهادآباد شهرستان سراوان کشته شد.
- حکم شلاق در ملأعام یک متهم در پرونده‌ای با اتهام «تعرض و ارتکاب عمل منافی عفت به عفت» در شهرستان تایباد به اجرا درآمد.
- «همایون شبانکاره»، شهروند ۲۲ ساله‌ی محبوس در ندامتگاه مرکزی کرج، که در ارتباط با تحولات امنیتی مرتبط با جنگ بازداشت شده، توسط شعبه‌ی دوم دادگاه انقلاب کرج از بابت اتهامات «محاربه» و «جاسوسی» به اعدام محکوم شد.
- «محمد نادری»، زندانی محبوس در زندان تهران بزرگ که همزمان با تحولات امنیتی مرتبط با جنگ بازداشت شده، به اتهام «جاسوسی» توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم شد.
- «محمدامین ماندنی»، زندانی محبوس در زندان تهران بزرگ که همزمان با تحولات امنیتی مرتبط با جنگ بازداشت شده، توسط شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به اتهام «همکاری با دول متخاصم» به اعدام محکوم شد.
- «محبوبه شعبانی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان وکیل آباد مشهد محبوس است، توسط شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب این شهر به اعدام محکوم شد.
- «نجمه امینی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان وکیل آباد مشهد به سر می‌برد، توسط دادگاه انقلاب این شهر به اعدام محکوم شد.
- «برزو رضایی»، شهروند اهل کرمانشاه که در ارتباط با اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ بازداشت شده و در زندان تهران بزرگ محبوس است، توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب به

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

- اعدام محکوم شد.
- «محسن بابائیان»، زندانی محبوس در زندان تهران بزرگ و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، توسط شعبه‌ی ۲۶ دادگاه انقلاب تهران از بابت اتهام «محاربه» به اعدام محکوم شد.
- «مهدی نامی»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان قزلحصار کرج محبوس است، توسط شعبه‌ی ۲۳ دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم شد.
- «ایلیا بن‌رشد»، از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که در زندان دستگرد اصفهان محبوس است، توسط دادگاه انقلاب این شهر به اتهام «محاربه» به اعدام محکوم شد.
- «وریشه مرادی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین توسط شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب تهران برای دومین بار به اعدام محکوم شد.
- حکم اعدام «منوچهر فلاح»، زندانی سیاسی محبوس در زندان لاکان رشت، مجدداً در دیوان عالی کشور تأیید و پرونده‌ی او به اجرای احکام فرستاده شد.
- حکم اعدام «امیرحسین اکبری‌منفرد»، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، به اتهام «بغی» از طریق عضویت در سازمان مجاهدین خلق ایران توسط شعبه‌ی ۴۱ دیوان عالی کشور تأیید شد.
- یک فرد متهم به قتل یک مأمور یگان امداد فراجا در بندرعباس، اعدام شد.
- یک فرد متهم به قتل یک مأمور انتظامی، در شهرستان دامغان، اعدام شد.
- «ایوب محمد نبیل»، زندانی تبعه‌ی کشور عراق، به اتهام «جاسوسی» در زندان لاکان رشت اعدام شد.
- «عمر درستاران»، طلبه‌ی مدرسه‌ی دینی شهر پیشین، که بنا به ادعای قوه‌ی قضاییه از «عناصر فعال» گروه جیش العدل بوده، اعدام شد.
- «علی‌سینا مصطفوی»، زندانی سیاسی متهم به «محاربه» در کرمان اعدام شد.
- «سیاوش جمشیدی خیرآبادی»، از بازداشت‌شدگان مرتبط با اعتراضات سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ در شهرکرد به اتهام «محاربه» اعدام شد.
- «علی همتی سیستانیان» و «مجید نیک‌اندیش»، دو تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در مشهد به اتهام «محاربه» اعدام شدند.
- «علیرضا سپاهی» و «علیرضا رئیسی»، دو تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ در اصفهان و از متهمان پرونده‌ی موسوم به «میدان علیخانی اصفهان»، به اتهام «محاربه» در زندان دستگرد این شهر اعدام شدند.



حقوق بشر

□ به یاد حمید مهدوی، آتش نشان مشهدی

به مناسبت روز ملی آتش نشانی و ایمنی در ایران

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

هرمینه هورداد

کارشناس ارشد حقوق بشر



دیگری. در آن لحظه، کسی که بر دوش اوست، پیش از هر چیز انسانی زخمی است که باید جاننش را نجات داد. شاید حمید فرصت نکرده باشد به این فکر کند که خودش هم ممکن است هدف گلوله قرار بگیرد. شاید هم خطر را می‌دانسته و با این حال، نتوانسته است انسانی را که به کمک نیاز داشته، تنها بگذارد.

حمید مهدوی، آتش‌نشان ۳۸ ساله‌ی مشهدی و داور بین‌المللی راگبی، شامگاه ۱۸ دی‌ماه ۱۴۰۴، در جریان اعتراضات این شهر، هنگام کمک به مجروحان هدف گلوله قرار گرفت و جان باخت. ویدئویی که از تلاش او برای انتقال یک مجروح منتشر شد، نامش را به حافظه‌ی جمعی مردم پیوند زد.

اما آن‌چه در این تصویر اهمیت دارد، فقط شجاعت یک آتش‌نشان نیست. این تصویر، تناقضی عمیق را پیش چشم ما می‌گذارد: در جامعه‌ای که حکومت باید حافظ جان، کرامت و امنیت مردم باشد، چگونه ممکن است انسانی که برای نجات جان دیگری قدم پیش می‌گذارد، خودش قربانی خشونت نیروهایی شود که از جانب حکومت عمل می‌کنند؟

این پرسش، نقطه‌ی آغاز روایت حمید مهدوی است؛ روایتی درباره‌ی یک انسان، درباره‌ی مردمی که در لحظه‌ی خطر به یاری یکدیگر می‌شتابند و درباره‌ی حکومتی که در برابر این همبستگی، به جای حفاظت از جان شهروندان، به نیرویی تهدیدکننده تبدیل می‌شود.

آتش‌نشان بودن فقط یک عنوان شغلی نیست. معنای این حرفه را باید در لحظه‌ای جست‌وجو کرد که دیگران از خطر دور می‌شوند و آتش‌نشان به سوی آن حرکت می‌کند؛ وقتی انسانی در آتش گرفتار شده، کسی زیر آوار مانده یا حادثه‌ای جان افراد را تهدید می‌کند. آتش‌نشان برای نجات کسانی می‌رود که ممکن است هرگز نامشان را نشنیده باشد و هیچ نسبتی با آنان نداشته باشد. آن‌چه او را به حرکت درمی‌آورد، مسئولیتی است که جان انسان را در مرکز خود قرار می‌دهد.

حمید مهدوی چنین حرفه‌ای داشت. او در کنار فعالیتش در آتش‌نشانی، ورزشکار و داور بین‌المللی راگبی بود و از طریق شبکه‌های اجتماعی، تجربه‌ها و آموزش‌های حرفه‌ای خود را نیز با دیگران به اشتراک می‌گذاشت. او زندگی‌ای داشت که نمی‌توان آن را تنها به آخرین تصویرش محدود کرد؛ زندگی انسانی که کار می‌کرد، می‌آموخت، آموزش می‌داد و در جامعه حضور داشت.

با این حال، آخرین تصویری که از او در حافظه‌ی عمومی ثبت شده، به شکلی تلخ با معنای حرفه‌اش پیوند خورده است. در خیابان‌های مشهد، هنگامی که

اعتراضات به خشونت کشیده شده بود، او در حال کمک به مجروحی بود که به نجات نیاز داشت. آن‌جا دیگر نه آتش‌سوزی‌ای در میان بود و نه ساختمانی فرو ریخته؛ اما انسانی آسیب‌دیده بود که باید از خطر دور می‌شد. حمید همان کاری را انجام می‌داد که معنای حرفه و مسئولیت انسانی‌اش به او آموخته بود: برای نجات جان دیگری تلاش می‌کرد.

گلوله‌ای که به گلولی او اصابت کرد، به زندگی‌اش پایان داد. اما پرسشی که مرگ او پیش روی جامعه گذاشت، هم‌چنان باقی است: چرا باید نجات یک انسان،

در خیابان‌های شهر خودش، چنین بهایی داشته باشد؟ در تعریف بنیادی حکومت، یکی از نخستین وظایف آن حفاظت از جان و امنیت شهروندان است. قدرت عمومی قرار نیست در برابر مردم قرار بگیرد؛ قرار است از حقوق آنان پاسداری کند. هیچ حکومتی صرفاً به دلیل در اختیار داشتن سلاح، نیروی انتظامی یا دستگاه قضایی، حقانیت پیدا نمی‌کند. مشروعیت قدرت عمومی، دست‌کم در معیارهای حقوق بشری، با نحوه‌ی رفتار آن با انسان‌ها و میزان پایبندی‌اش به حقوق و آزادی‌های آنان سنجیده می‌شود.

حق حیات، امنیت شخصی و کرامت انسانی، امتیازهایی نیستند که حکومت بتواند به افراد نزدیک به خود اعطا کند و از مخالفتش دریغ کند. معترض بودن، مخالفت سیاسی داشتن یا حضور در خیابان، انسان را از حق برخورداری از امنیت و حمایت قانون محروم نمی‌کند. حتی در شرایط اعتراض و ناآرامی نیز مسئولیت حکومت در قبال جان انسان‌ها از میان نمی‌رود؛ برعکس، ضرورت رعایت این مسئولیت بیش‌تر می‌شود.

اما آن‌چه در روایت حمید مهدوی با آن روبه‌رو هستیم، وارونگی همین وظیفه است. مردمی در خیابان حضور دارند که برخی از آنان زخمی شده‌اند. انسانی برای کمک به مجروحی دیگر پیش می‌رود. در چنین لحظه‌ای، انتظار طبیعی آن است که نیروهای مسئول امنیت، امکان امدادرسانی را فراهم کنند، مانع آسیب بیش‌تر شوند و از جان افراد حفاظت کنند. با این حال، بر اساس گزارش‌های منتشرشده درباره‌ی مرگ حمید، او هنگام کمک به مجروحان هدف گلوله قرار گرفت.

اگر نهادی که باید امنیت مردم را تأمین کند، خود به منشأ تهدید جان آنان تبدیل شود، دیگر نمی‌توان مسئله را صرفاً به یک حادثه‌ی تلخ یا مرگ یک فرد فروکاست. در این‌جا با بحرانی در معنای حکومت‌کردن روبه‌رو هستیم؛ بحرانی که در آن، ابزارهای حفاظت از مردم در برابر خود آنان به کار گرفته می‌شوند و

شهروندی که باید از حمایت قدرت عمومی برخوردار باشد، در برابر همان قدرت بی‌پناه می‌ماند.

حکومتی که مردم را به دلیل اعتراض سرکوب می‌کند و در برابر کمک‌رسانی به مجروحان نیز مانعی مرگبار ایجاد می‌کند، عملاً در برابر ابتدایی‌ترین پیوندهای انسانی می‌ایستد. در چنین وضعیتی، پرسش دیگر فقط این نیست که چرا یک آتش‌نشان کشته شد؛ پرسش این است که قدرتی که وظیفه‌ی حفاظت از مردم را بر عهده دارد، چگونه می‌تواند به عاملی برای تهدید آنان تبدیل شود.

در لحظه‌های بحران، گاهی چهره‌ی واقعی یک جامعه آشکار می‌شود. آدم‌هایی که تا چند دقیقه پیش ممکن است یکدیگر را نشناخته باشند، برای بیرون کشیدن مجروحی از خیابان، رساندن او به مکانی امن یا

جلوگیری از آسیب بیش‌تر به کمک هم می‌شتابند. کسی راه را باز می‌کند، دیگری دست مجروح را می‌گیرد و فردی دیگر برای انتقال او تلاش می‌کند. این همکاری همیشه حاصل تصمیمی از پیش تعیین‌شده نیست؛ گاهی واکنشی فوری به رنج انسانی است.

تصویر حمید مهدوی نیز بخشی از همین لحظه‌ی همبستگی است. او مجروحی را بر دوش گرفته و تلاش می‌کند او را از محیط خطر دور کند. در آن تصویر، برای کمک کردن نیازی به پرسیدن نام و عقیده و گرایش سیاسی فرد مجروح نیست. درد و خطر، پیش از هر چیز دیگری دیده می‌شود.

این رفتار، در عین سادگی، حامل معنایی مهم است: جامعه هنوز می‌تواند بر پایه‌ی مسئولیت متقابل عمل کند، حتی هنگامی که شرایط پیرامونش چنین امکانی

را دشوار و خطرناک کرده است. مردم برای نجات یکدیگر منتظر نمی‌مانند تا درباره‌ی هویت سیاسی مجروح تصمیم بگیرند یا بدانند آیا کمک به او برایشان هزینه‌ای خواهد داشت یا نه. دست یاری دراز می‌کنند، چون انسانی در برابرشان به کمک نیاز دارد.

در این‌جا باید به تناقضی تلخ توجه کرد. حکومت مدعی است که برای حفظ نظم و امنیت عمومی به قدرت و ابزارهای قهری نیاز دارد. اما اگر در جریان اعمال این قدرت، شهروندان برای نجات یکدیگر ناچار شوند جان خود را به خطر بیندازند، معنای امنیت چه می‌شود؟ اگر یک مجروح نتواند با اطمینان از امکان دریافت کمک،

از خیابان خارج شود و امدادرسانی به عملی خطرناک تبدیل شود، چه کسی مسئول حفاظت از جان اوست؟ در چنین شرایطی، مردم فقط به یکدیگر کمک نمی‌کنند؛ آنان در عمل می‌کوشند جای خالی مسئولیتی را پر کنند که باید بر عهده‌ی نهادهای عمومی باشد. این همبستگی را باید ارج نهاد، اما نباید اجازه داد ستایش از فداکاری مردم، مسئولیت حکومت را به حاشیه براند. شجاعت یک شهروند نمی‌تواند جایگزین وظیفه‌ی یک نهاد مسئول شود؛ همان‌طور که فداکاری یک آتش‌نشان نباید بهانه‌ای برای فراموش کردن شرایطی باشد که جان او را گرفت.

خشونت فقط در شلیک یک گلوله خلاصه نمی‌شود. یکی از پیامدهای عمیق‌تر آن، ایجاد وضعیتی است که در آن مردم از کمک کردن به یکدیگر بترسند؛ از نزدیک شدن به مجروحی که روی زمین افتاده، از انتقال او به بیمارستان یا از ایستادن کنار انسانی که در معرض خطر قرار گرفته است.

وقتی کمک به یک معترض زخمی می‌تواند به قیمت جان امدادگر تمام شود، پیام ترس از محدوده‌ی همان خیابان فراتر می‌رود. دیگران نیز ممکن است از مداخله بترسند؛ نه لزوماً به این دلیل که نسبت به رنج دیگری بی‌تفاوت‌اند، بلکه چون می‌دانند خودشان نیز ممکن است هدف قرار بگیرند. به این ترتیب، خشونت می‌تواند رابطه‌ی میان انسان‌ها را نشانه بگیرد و اعتماد اجتماعی را فرسوده کند.

اما تصویر حمید مهدوی معنای دیگری نیز دارد. او در همان وضعیتی که کمک کردن خطرناک شده بود، به کمک یک مجروح رفت. رفتار او نشان می‌دهد که ترس، هرقدر هم واقعی و سنگین باشد، همیشه آخرین کلمه را نمی‌گوید. گاهی مسئولیت انسانی بر محاسبه‌ی امنیت شخصی غلبه می‌کند؛ گاهی انسان نمی‌تواند رنج دیگری را ببیند و بی‌اعتنا از کنار آن عبور کند.

از این منظر، تقابل اصلی فقط میان یک آتش‌نشان و نیرویی نیست که به سوی او شلیک کرده است. تقابل عمیق‌تر میان دو منطق است: منطقی که انسان را، حتی در لحظه‌ی اختلاف و اعتراض، صاحب حق و کرامت می‌داند؛ و منطقی که انسان را بر اساس میزان اطاعت

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از شبکه‌های اجتماعی

یا مخالفتش ارزش گذاری می کند.

حکومتی که امنیت را به اطاعت گره می زند، در عمل امنیت را از معنای عمومی خود تهی می کند. امنیتی که فقط برای افراد مطیع تعریف شود، دیگر امنیت همگانی نیست. حق حیات نیز اگر به موافقت سیاسی یا رفتار مورد پسند قدرت وابسته شود، دیگر حق نیست؛ امتیازی است که می توان آن را پس گرفت.

کمک به یک مجروح، فارغ از عقیده و موضع سیاسی او، نباید عملی مجرمانه یا مستوجب مجازات باشد. اگر قدرتی در برابر چنین رفتاری قرار بگیرد، مسئله فقط نقض امنیت یک فرد نیست؛ مسئله تعرض به اصل همبستگی انسانی است، همان اصلی که زندگی اجتماعی بدون آن دوام نمی آورد.

پس از انتشار تصاویر مربوط به حمید مهدوی، نام او در رسانه ها و شبکه های اجتماعی بازتاب گسترده ای پیدا کرد. اما هرچه یک تصویر بیش تر دیده می شود، خطر دیگری نیز وجود دارد: آن که زندگی یک انسان در همان چند ثانیه خلاصه شود و ما فراموش کنیم پیش از آن لحظه، زندگی ای وجود داشته است.

حمید فقط مردی نبود که مجروحی را بر دوش گرفت. او آتش نشان بود، ورزشکار بود و در جامعه ای خود فعالیت می کرد. او آینده ای داشت که می توانست ادامه پیدا کند؛ روزهایی که می توانست به کارش بازگردد، به آموزش دیگران ادامه دهد و زندگی شخصی خود را پیش ببرد. مرگ او فقط از میان رفتن یک امدادگر در یک شب اعتراضی نبود؛ پایان زندگی انسانی بود که امکان داشت سال های دیگری زندگی کند و برای دیگران مفید باشد.

برای خانواده و نزدیکان او، این فقدان چیزی نیست که با انتشار تصاویر یا ستایش های عمومی جبران شود. جامعه می تواند یاد او را گرامی بدارد، اما نمی تواند جای خالی اش را پر کند. آن چه جامعه می تواند انجام دهد، حفظ روایت زندگی او، پیگیری حقیقت مرگش و جلوگیری از فراموش شدن پرسش هایی است که این واقعه به وجود آورده است.

چه اتفاقی در آن شب افتاد؟ شرایط دقیق شلیک چه بود؟ چه کسانی مسئول بودند؟ آیا بررسی مستقلی انجام شده و آیا خانواده ای او به حقیقت و امکان دادخواهی دسترسی داشته اند؟ پاسخ به این پرسش ها باید از مسیر مستندسازی دقیق، بررسی مستقل و شفافیت بگذرد. یادبود، هر قدر صمیمانه و ضروری، جای پاسخ گویی را نمی گیرد.

اگر نام حمید تنها در سالگردها و زیر تصاویرش تکرار شود، بخش مهمی از معنای مرگ او نادیده می ماند.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

یادآوری زمانی به مسئولیت اجتماعی تبدیل می شود که با پیگیری حقیقت و دفاع از حقوقی همراه باشد که نقض آن ها چنین مرگ هایی را ممکن می کند.

در نهایت، آن چه از حمید مهدوی به یاد می ماند، فقط چگونگی مرگ او نیست؛ انتخابی است که در لحظه ای خطرناک انجام داد. او به انسانی زخمی کمک کرد. این رفتار شاید در ظاهر ساده به نظر برسد، اما در شرایطی که حتی نزدیک شدن به مجروح می تواند خطرناک باشد، همین عمل معنایی عمیق پیدا می کند.

حکومت، در تعریف بنیادی خود، باید حافظ جان و کرامت انسان ها باشد؛ باید امنیت را برای همه ی شهروندان تضمین کند، نه فقط برای کسانی که با آن موافق اند. هنگامی که قدرت عمومی به جای حفاظت از مردم، آنان را به دلیل اعتراض یا کمک به یکدیگر در معرض خشونت قرار می دهد، با نقضی بنیادین در وظیفه ی خود روبه رو هستیم. در چنین وضعیتی، حکومت دیگر صرفاً در انجام وظیفه اش کوتاهی نکرده است؛ به نیرویی تبدیل شده که مردم باید برای حفظ جان خود و دیگران در برابر خطر آن نیز مقاومت کنند. مرگ حمید مهدوی، آینه ای پیش روی همین تناقض است: آتش نشانی که وظیفه اش نجات جان انسان ها بود، هنگام انجام کاری انسانی جان باخت؛ مردمی که باید از امنیت عمومی برخوردار باشند، برای نجات مجروحان به یکدیگر پناه بردند؛ و قدرتی که باید امکان این امداد رسانی را فراهم می کرد، بنا بر گزارش های منتشر شده، به عامل تهدید جان امدادگر تبدیل شد.

شاید به همین دلیل است که تصویر حمید چنین ماندگار شده است. در میان خشونت، او هنوز در حال انجام کاری است که معنای انسانی آن به هیچ حکومت و ایدئولوژی ای وابسته نیست: کمک به انسانی که رنج می کشد.

به یاد حمید مهدوی، آتش نشان مشهدی؛ به یاد انسانی که در لحظه ی خطر، دیگری را تنها نگذاشت. یاد او را باید زنده نگه داشت، نه فقط برای ستایش شجاعتش، بلکه برای دفاع از جهانی که در آن هیچ کس به خاطر نجات جان دیگری هدف گلوله قرار نگیرد؛ جهانی که در آن، حکومت حافظ امنیت مردم باشد، نه تهدیدی علیه آنان؛ و هیچ انسانی برای کمک کردن به انسانی دیگر، ناچار نباشد جانش را به خطر بیندازد.

جامعه ای که مردمش برای نجات یکدیگر دست دراز می کنند، هنوز پیوندهای انسانی خود را از دست نداده است. این پیوندها را باید حفظ کرد؛ و قدرتی را که آن ها را به خطر می اندازد، در برابر مسئولیتش پاسخ گو ساخت.

□ دختران در سایه‌ی جنگ و خشونت: از کودکی ربوده‌شده تا حقوق تحقق‌نیافته

روز دختران فراتر از به رسمیت شناختن حقوق تا اقدامات موثر

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

الهه امانی

کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل متحد



Child) نام‌گذاری شده است. (۱) این روز در سال جاری در شرایطی فرا رسید که جهان با آشفتگی‌های بی‌سابقه و

دگرگونی‌های سیاسی گسترده‌ای مواجه است. از جنگ و خشونت در ایران، یمن، لبنان و اوکراین تا ناآرامی‌های سیاسی و اعتراضات خشونت‌آمیز در بخش‌هایی از اروپا، از جمله آلبانی و فرانسه. فضای عدم امنیت، جنگ و بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زندگی کودکان، به‌ویژه کودکان دختر را، با مخاطرات فزون‌تری مواجه ساخته است.

در بسیاری از نقاط جهان، بنیادگرایی و افراط‌گرایی مذهبی، حکومت‌های اقتدارگرا و جنبش‌های پوپولیستی راست‌گرا، مقاومت در برابر برابری جنسیتی را تشدید کرده و تلاش‌ها برای حفاظت از حقوق، کرامت و امنیت دختران را نیز تضعیف کرده است. برخی از این جنبش‌ها با توسل به سنت و اقتدار دینی در پی محدود کردن حقوق و آزادی‌های زنان و تضعیف نهادهایی هستند که برای حمایت از زنان و دختران ایجاد شده‌اند.

به‌رسمیت‌شناختن موضوع کودکان دختر، به‌عنوان موضوعی مستقل در عرصه‌ی بین‌المللی، نقطه‌ی عطفی مهم در مبارزه‌ی جهانی برای برابری جنسیتی بود. در چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن در سال ۱۹۹۵، «کودک دختر» به‌عنوان یکی از ۱۲ حوزه‌ی حیاتی مورد توجه در سند «سکوی اقدام پکن» (Platform for Action) تعیین شد. این به‌رسمیت‌شناختن، اصل مهمی را تأیید کرد: تبعیض علیه زنان اغلب از دوران کودکی آغاز می‌شود و مقابله با نابرابری جنسیتی مستلزم توجه ویژه به حقوق، نیازها و تجربه‌های دختران است.

سند کنفرانس پکن به تبعیض در آموزش، سلامت و تغذیه، کار کودکان دختر، خشونت، رویه‌های زیان‌بار و ارزش مشارکت دختران در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پرداخت. این سند به تثبیت جایگاه کودکان دختر به‌عنوان یکی از محورهای اصلی حمایت‌گری بین‌المللی حقوق زنان کمک کرد و نابرابری‌هایی را که دختران در دوران کودکی تجربه می‌کنند، به ساختارهای گسترده‌تر تبعیض جنسیتی که زندگی آنان را شکل می‌دهند، پیوند زد.

در سال‌های بعد، قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم‌چنان به حقوق دختران پرداختند و نهادهای بین‌المللی توجه خود را به آموزش دختران، ازدواج کودکان، خشونت، بهره‌کشی و سلامت نوجوانان دختر گسترش دادند. در سال ۲۰۱۱، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ی ۶۶/۱۷۰ را تصویب کرد و ۱۱ اکتبر را روز جهانی دختر نام‌گذاری کرد. این مناسبت سالانه، بستری بین‌المللی برای پیشبرد حقوق دختران، تقویت صدای آنان و به‌رسمیت‌شناختن نقش رهبری‌شان فراهم آورد.

با این حال، خود اصطلاح «کودک دختر» نیز شایسته‌ی تأمل است. این اصطلاح کارکردی سیاسی و مهم داشت: دختران را در مباحث سیاست‌گذاری، آشکار و قابل‌مشاهده ساخت؛ مباحثی که در آن‌ها، دسته‌بندی‌های کلی‌تر «زنان» و «کودکان» می‌توانست تجربه‌های خاص دختران از تبعیض را پنهان کند. با این وجود، تاریخ شکل‌گیری و کاربرد این اصطلاح خالی از نقد نیست.

سارا بلووز-بلیکلی (Dr. Sarah Bellows-Blakely)، مورخ و پژوهشگر تاریخ با تمرکز بر برنامه‌های توسعه با محوریت دختران، بررسی می‌کند که چگونه نهادهای توسعه بین‌المللی گاه دختران جنوب جهانی را عمدتاً به‌عنوان قربانیانی آسیب‌پذیر به تصویر کشیده‌اند که نیازمند مداخله‌ی دیگران‌اند، نه افرادی برخوردار از عاملیت، صدای سیاسی و تجربه‌های زیسته‌ی متنوع. این نگاه انتقادی ما را به طرح پرسش‌هایی اساسی فرامی‌خواند: چه کسی نیازهای دختران را تعریف می‌کند؟ دانش و تجربه‌ی چه کسانی سیاست‌های بین‌المللی را شکل می‌دهد؟ و چگونه می‌توان اطمینان یافت که خود دختران در تصمیم‌گیری‌های مربوط به زندگی‌شان مشارکت فعال دارند؟ (۲)

چرا توجه فوری و ویژه به سلامت، امنیت، حقوق انسانی دختران اهمیت کلیدی دارد؟

به‌رسمیت‌شناختن حقوق دختران به‌تنهایی کافی نیست. حقوق دختران تحت تأثیر واقعیت‌های درهم‌تنیده‌ی فقر، درگیری‌های مسلحانه، آوارگی اجباری، معلولیت، تبعیض و بحران‌های انسانی قرار دارد. برای دخترانی که در نقطه‌ی تلاقی این آسیب‌ها، چالش‌ها و بحران‌ها زندگی می‌کنند، پیامدها می‌تواند به‌مراتب شدیدتر باشد.

به ابعاد چالش‌هایی توجه کنیم که کودکان در سراسر جهان با آن روبه‌رو هستند. بر اساس پژوهشی منتشرشده از سوی مؤسسه‌ی پژوهش‌های صلح اسلو (PRIO)، بیش از ۵۲۰ میلیون کودک — یعنی بیش از یک کودک از هر پنج کودک در جهان —، در فاصله‌ی ۵۰ کیلومتری رویدادهای خشونت‌آمیز مرتبط با درگیری‌های مسلحانه زندگی می‌کنند. حدود ۱.۶ میلیارد کودک نیز در کشورهایی زندگی می‌کنند که تحت تأثیر درگیری و منازعه قرار دارند. (۳) این ارقام سطوح متفاوتی از مواجهه با خشونت را نشان می‌دهند: نزدیکی به رویدادهای خشونت‌آمیز به این معنا نیست که هر کودک مستقیماً خشونت را تجربه می‌کند، اما وسعت جمعیت کودکانی را آشکار می‌سازد که در

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

پیامدهای ازدواج کودکان
می‌تواند سراسر زندگی
یک دختر را تحت تأثیر
قرار دهد: وقفه در تحصیل،
بارداری زودهنگام، خطرات
جدی سلامت، قرار گرفتن
در معرض خشونت خانگی
و جنسی، محدود شدن
فرصت‌های اقتصادی و کاهش
مشارکت در تصمیم‌هایی
که آینده‌ی خود او را تعیین
می‌کنند. این صدمات صرفاً
فردی نیست؛ خانواده‌ها،
جوامع و کل جامعه نیز از
استعدادها، دانش، خلاقیت و
توان رهبری دختران محروم
می‌شوند.

فضای ناامنی و بی‌ثباتی رشد می‌کنند.

در جوامع آسیب‌دیده از جنگ، تخریب مدارس (از جمله حمله‌ی هوایی ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ به دبستان شجره‌ی طیبه در میناب که به کشته‌شدن ۱۲۰ کودک انجامید)، از دست رفتن منابع معیشت، آوارگی و فروپاشی نهادهای حمایتی می‌توانند این خطرات را تشدید کنند. قوانین تبعیض‌آمیز، رویه‌های زیان‌بار و اجرای محدود حقوق کودکان نیز می‌تواند به تداوم این شرایط بینجامد. دخترانی که به دلیل فقر، قومیت، معلولیت، آوارگی یا دیگر اشکال تبعیض از پیش به حاشیه رانده شده‌اند، ممکن است با موانع متعدد و درهم‌تنیده‌ای در دسترسی به حمایت روبه‌رو شوند.

فقر نیز چالشی عمیق و گسترده است. بر اساس داده‌های یونیسف، حدود ۴۱۲ میلیون کودک در سال ۲۰۲۴ در فقر شدید زندگی می‌کردند. هم‌چنین برآورد می‌شود که ۴۱۷ میلیون کودک در کشورهای با درآمد کم و متوسط، در دستکم دو حوزه‌ی اساسی زندگی، از جمله آموزش، سلامت، تغذیه، مسکن، بهداشت محیط و دسترسی به آب، با محرومیت شدید مواجه بوده‌اند. این آمار دختران و پسران را دربرمی‌گیرد و ابعاد گسترده‌ی محرومیت در دوران کودکی را نشان می‌دهد؛ درعین‌حال، ضرورت دسترسی به داده‌های جامع‌تر و تفکیک‌شده بر اساس جنسیت را برجسته می‌سازد. (۴) فقر، جنگ، آوارگی و تبعیض پدیده‌هایی جدا از یکدیگر نیستند. این عوامل با هم تلاقی پیدا می‌کنند و یکدیگر را تقویت می‌کنند و شرایطی می‌آفرینند که دختران را بیش از پیش در معرض بهره‌کشی، خشونت و ازدواج کودکان قرار می‌دهد.

هنگامی که خانواده‌ها با مشکلات اقتصادی، جنگ یا آوارگی روبه‌رو می‌شوند، ممکن است دختران ناچار به ترک تحصیل شوند، دسترسی خود را به خدمات سلامت و سایر خدمات ضروری از دست بدهند یا با تصمیم‌هایی مواجه شوند که بقای فوری خانواده را بر حقوق، رفاه و آینده‌ی آنان مقدم می‌دارد. در برخی شرایط، ازدواج کودکان به‌عنوان راهکاری نادرست برای کاهش بار مالی تصور شده خانواده، مقابله با ناامنی یا انطباق با انتظارات ریشه‌دار اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود.

پیامدهای ازدواج کودکان می‌تواند سراسر زندگی یک دختر را تحت تأثیر قرار دهد؛ وقفه در تحصیل، بارداری زودهنگام، خطرات جدی سلامت، قرار گرفتن در معرض خشونت خانگی و جنسی، محدود شدن فرصت‌های اقتصادی و کاهش مشارکت در تصمیم‌هایی که آینده‌ی خود او را تعیین می‌کنند. این صدمات

صرفاً فردی نیست؛ خانواده‌ها، جوامع و کل جامعه نیز از استعدادها، دانش، خلاقیت و توان رهبری دختران محروم می‌شوند.

بنابراین، ازدواج کودکان را نباید صرفاً یک رسم فرهنگی منفرد یا تصمیمی خصوصی درون خانواده دانست. این پدیده باید در بستر ساختارهای گسترده‌تر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نهادی نیز بررسی شود؛ ساختارهایی که انتخاب‌های دختران را محدود می‌کنند، نابرابری جنسیتی را تداوم می‌بخشند و حقوق بنیادین آنان را تضعیف می‌کنند.

قوانین مربوط به ازدواج کودکان در جهان

وضعیت قوانین در سطح جهان هم‌چنان عمیقاً نگران‌کننده است. بر اساس داده‌های اطلس جنسیت و حقوق یونسکو (HerAtlas)، تنها ۲۶ درصد کشورها سن ۱۸ سال را بدون هیچ استثنایی به‌عنوان حداقل سن قانونی ازدواج تعیین کرده‌اند. در حدود ۵۴ درصد کشورها، استثناهایی وجود دارد که ازدواج پیش از ۱۸ سالگی را مجاز می‌سازد و در ۱۸ درصد کشورها، قوانین هم‌چنان اجازه‌ی ازدواج زیر ۱۸ سال را می‌دهند. این ارقام شکاف میان پذیرفتن ۱۸ سال به‌عنوان حداقل سن مناسب و ممنوعیت قانونی مطلق برای ازدواج کودکان را نشان می‌دهند.

پایگاه داده‌ی حقوقی مرکز تحلیل سیاست‌های جهانی (WORLD Policy Analysis Center)، کشورهای متعدد و حوزه‌های قضایی‌ای را شناسایی کرده است که قوانین آن‌ها تحت شرایط خاص، ازدواج دختران زیر ۱۸ سال را مجاز می‌سازد. این کشورها شامل بحرین، جیبوتی، ایالات فدرال میکرونزی، ایران، کویت، لبنان، مالی، موریتانی، کره شمالی، پاکستان، قطر، سودان، تیمور شرقی و یمن هستند.

در بریتانیا نیز باید میان حوزه‌های قضایی مختلف تمایز قائل شد: در اسکاتلند و ایرلند شمالی، ازدواج از ۱۶ سالگی با رعایت شرایط مقرر در قوانین هر یک از این حوزه‌ها مجاز است. این پایگاه هم‌چنین بنگلادش، بوتسوانا، برونی و امارات متحده عربی را در زمره‌ی کشورهایی قرار می‌دهد که استثناهای مبتنی بر قوانین دینی یا عرفی در آن‌ها ممکن است ازدواج زیر ۱۸ سال را مجاز سازد. این طبقه‌بندی‌ها باید با قوانین ملی و محلی جاری تطبیق داده شوند، زیرا قوانین و استثناهای آن‌ها در طول زمان تغییر می‌کنند.

ایران: ازدواج کودکان در عصر دیجیتال

شواهدی که از ایران به دست می‌رسد، نگران‌کننده است؛

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

جایی که فناوری به شیوه‌هایی به کار گرفته می‌شود که ممکن است ازدواج کودکان را تسهیل کرده و به عادی‌سازی آن کمک کند.

«مجموعه فعالان حقوق بشر» (HRA) گزارشی تحقیقی با عنوان «ازدواج کودکان در عصر دیجیتال» منتشر کرده است که به بررسی پلتفرم همسریابی «آدم و حوا»، دارای مجوز از دولت ایران، و نقش آن در تسهیل ازدواج افراد زیر سن قانونی می‌پردازد.

بر اساس یافته‌های این تحقیق، اگرچه در شرایط استفاده از این پلتفرم ظاهراً آمده است که کاربران زن باید بیش از ۱۵ سال سن داشته باشند، سامانه‌ی ثبت‌نام آن سال‌های تولدی را می‌پذیرد که با سن کودکانی به کوچکی ۱۲ سال مطابقت دارد. هم‌چنین گزارش شده است که فیلترهای جست‌وجو به کاربران اجازه می‌دهند همسران احتمالی را از سن ۱۳ سالگی جست‌وجو کنند؛ امری که دسترسی به پروفایل افراد زیر سن قانونی را امکان‌پذیر می‌سازد. این یافته‌ها نگرانی‌های جدی درباره‌ی حفاظت از کودکان در فضای آنلاین و عادی‌سازی ازدواج دخترانی که هنوز به بزرگسالی نرسیده‌اند، ایجاد می‌کنند. (۵)

این تحقیق هم‌چنین ارتباطات نهادی این پلتفرم را بررسی می‌کند. مجموعه فعالان حقوق بشر، مالکیت آن را به «جامعه‌ی امام رضا» نسبت می‌دهد که ریاست آن را حسین یکتا بر عهده دارد؛ چهره‌ای ارشد که با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران مرتبط دانسته شده است. یکتا به‌دلیل موارد مرتبط با نقض حقوق بشر، مشمول تحریم‌های اتحادیه‌ی اروپا بوده است. هم‌چنین گزارش شده است که رسانه‌های دولتی ایران این پلتفرم را تبلیغ کرده‌اند.

مجموعه فعالان حقوق بشر فعالیت این پلتفرم را در چارچوب نظام گسترده‌تری از همسریابی مورد حمایت حکومت قرار می‌دهد؛ نظامی که پس از تصویب قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت در سال ۲۰۲۱ گسترش یافت. این قانون توسعه پلتفرم‌های مجاز همسریابی را تشویق می‌کرد.

این تحولات را باید در کنار قانون مدنی ایران بررسی کرد. بر اساس این قانون، حداقل سن عمومی ازدواج برای دختران ۱۳ سال قمری و برای پسران ۱۵ سال قمری تعیین شده است؛ با این حال، ازدواج در سنین پایین‌تر نیز با اجازه ولی قانونی و تأیید دادگاه امکان‌پذیر است. این چارچوب قانونی فاصله‌ی زیادی با تعیین ۱۸ سال به‌عنوان حداقل سن مطلق ازدواج دارد و نگرانی‌های جدی درباره‌ی میزان پایبندی ایران به معیارهای بین‌المللی حمایت از کودکان، از جمله اصول کنوانسیون حقوق کودک، ایجاد می‌کند.

واکنش جامعه‌ی مدنی بین‌المللی به این موضوع قابل توجه بوده است. مجموعه فعالان حقوق بشر و ۲۳ سازمان دیگر حقوق بشری با انتشار فراخوانی مشترک، از شرکت‌های بزرگ فناوری خواستند اقدام کنند. آن‌ها از گوگل و متا درخواست کردند که این اپلیکیشن را از فروشگاه گوگل پلی حذف کنند و از متا خواستند به حساب‌های تبلیغاتی مرتبط در اینستاگرام رسیدگی کند.

بر اساس این فراخوان، از یک حساب اینستاگرامی با حدود ۱۹۲ هزار دنبال‌کننده برای تبلیغ این پلتفرم و خدمات همسریابی آن، از جمله محتوای مرتبط با افراد زیر سن قانونی، استفاده شده بود. این سازمان‌ها هم‌چنین خواستار شفافیت بیشتر در باره‌ی مالکیت پلتفرم، تدابیر حفاظتی و نحوه‌ی اجرای سیاست‌های حمایت از کودکان شدند.

پس از فراخوان مشترک مجموعه فعالان حقوق بشر و ۲۳ سازمان حقوق بشری، گوگل در ۹ اکتبر ۲۰۲۶ اپلیکیشن «آدم و حوا» را به‌دلیل نقض سیاست‌های خود از گوگل پلی حذف کرد. متا نیز یافته‌های مطرح‌شده را بررسی کرد و حساب‌ها و نهادهای تبلیغاتی مرتبط را از پلتفرم‌های خود، از جمله اینستاگرام حذف کرد. (۶)

با این حال، این پرونده پرسشی اساسی را مطرح می‌کند: هنگامی که پلتفرم‌های دیجیتال رویه‌هایی را تسهیل می‌کنند که حقوق و امنیت کودکان را به خطر می‌اندازند، دولت‌ها، شرکت‌های فناوری و نهادهای بین‌المللی چه مسئولیتی بر عهده دارند؟

فناوری باید فرصت‌ها، دسترسی به اطلاعات و ارتباط میان انسان‌ها را گسترش دهد، نه این که سازوکارهای تازه‌ای برای قرار دادن کودکان در معرض بهره‌کشی یا عادی‌سازی رویه‌هایی فراهم کند که استقلال و رفاه آنان را به خطر می‌اندازند.

ازدواج کودکان صرفاً مسئله‌ای مربوط به سنت یا انتخاب خصوصی نیست. هنگامی که قوانین تبعیض‌آمیز آن را مجاز می‌سازند، نهادها به تسهیل آن کمک می‌کنند و پلتفرم‌های دیجیتال آن را در دسترس‌تر و قابل‌مشاهده‌تر می‌سازند، این مسئله به موضوعی مرتبط با پاسخ‌گویی عمومی و حفاظت از حقوق بنیادین بشر تبدیل می‌شود.

هر دختری حق دارد دوران کودکی خود را تجربه کند، آموزش ببیند، بر بدن خود اختیار داشته باشد، از امنیت برخوردار باشد و بتواند آینده‌ی خویش را تعیین کند. تضمین این حقوق مستلزم حمایت‌های قانونی صریح و بدون استثنا، اجرای مؤثر قانون، حکمرانی مسئولانه در حوزه‌ی فناوری و اقدام بین‌المللی مستمر برای پایان دادن به ازدواج پیش از ۱۸ سالگی، بدون هیچ استثنایی، است.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

واقعیت این است که ازدواج کودکان، امنیت، سلامت جسمی، تمامیت بدنی و استقلال دختران را در معرض خطر قرار می‌دهد. در یک پژوهش گسترده با عنوان «شیوع خشونت از سوی شریک زندگی در میان قربانیان ازدواج کودکان و مقایسه‌ی آن با ازدواج بزرگسالان؛ مرور نظام‌مند و فراتحلیل»، با موضوع ازدواج کودکان و خشونت از سوی شریک زندگی، ۳۸ مطالعه شامل حدود ۳۹۵ هزار زن که در دوران کودکی ازدواج کرده بودند، در پنج قاره بررسی شد. یافته‌ها نشان داد که برآورد می‌شود ۳۵ درصد این زنان در طول زندگی خود و ۲۴ درصد آنان طی ۱۲ ماه گذشته (زمان این پژوهش) خشونت از سوی شریک زندگی را تجربه کرده باشند. در مقایسه با زنانی که در بزرگسالی ازدواج کرده بودند، زنانی که در دوران کودکی ازدواج کرده بودند، در طول زندگی خود ۴۲ درصد و در سال گذشته ۳۷ درصد بیشتر در معرض احتمال تجربه‌ی خشونت از سوی شریک زندگی قرار داشتند.

پژوهش‌های دیگری نیز به بررسی خشونت مبتنی بر ناموس علیه کودکان پرداخته‌اند. یکی از این مطالعات، با عنوان «ناموس، خشونت و کودکان: مرور نظام‌مند دامنه‌ای شواهد جهانی»، در مجله‌ی کودک‌آزاری و بی‌توجهی به کودک (Child Abuse & Neglect) منتشر شده است. این پژوهش آسیب‌های تکرارشونده‌ای را شناسایی می‌کند که شامل خشونت، طرد و کنترل خانوادگی، قتل و ازدواج اجباری یا زودهنگام است. یافته‌های آن خطر خشونت خانوادگی و قتل را برجسته می‌سازد؛ بااین‌حال، این مطالعه ثابت نمی‌کند که ازدواج کودکان به‌خودی‌خود موجب قتل‌های ناموسی می‌شود.

این تمایز مهم است: برای مقابله‌ی مؤثر با موارد خشونت مبتنی بر «ناموس»، باید پیوندهای میان کنترل خانواده، نابرابری جنسیتی، محدود کردن استقلال دختران و اشکال مختلف خشونت را بررسی کرد.

از به رسمیت شناختن حقوق دختران تا اقدامات تأثیرگذار و پایدار

تجربه‌ی سه دهه‌ی گذشته نشان می‌دهد که به رسمیت شناختن حقوق دختران در اسناد بین‌المللی، اگر با تغییرات واقعی در قوانین، سیاست‌ها و ساختارهای اجتماعی همراه نباشد، نمی‌تواند به‌تنهایی امنیت و آینده آنان را تضمین کند. برای عبور از تعهدات نمادین به اقدام مؤثر، دولت‌ها باید قوانین تبعیض‌آمیز را اصلاح

کنند، ازدواج زیر ۱۸ سال را بدون استثنا ممنوع سازند و اجرای مؤثر این ممنوعیت را تضمین کنند. نظام‌های آموزشی و حمایتی باید به دختران -به‌ویژه دختران در شرایط فقر، جنگ، آوارگی و تبعیض- امکان دسترسی برابر به آموزش، سلامت، حمایت حقوقی و فرصت‌های مشارکت اجتماعی را بدهند.

شرکت‌های فناوری نیز مسئولیت دارند از سوءاستفاده از پلتفرم‌های خود برای تسهیل بهره‌کشی از کودکان جلوگیری کنند، سازوکارهای حفاظتی مؤثر و شفاف داشته باشند و در برابر نقض حقوق کودکان پاسخ‌گو باشند. نهادهای بین‌المللی و جامعه‌ی مدنی باید به نظارت مستقل، مستندسازی نقض حقوق، حمایت از مدافعان حقوق دختران و تقویت صدای خود دختران ادامه دهند. مهم‌تر از همه، دختران نباید صرفاً موضوع سیاست‌گذاری، حمایت یا مداخله‌ی دیگران باشند. آنان باید به‌عنوان صاحبان حق، صاحبان تجربه و مشارکت‌کنندگان فعال در تصمیم‌هایی شناخته شوند که زندگی و آینده‌شان را شکل می‌دهد.

روز جهانی دختر باید فراتر از یک مناسبت سالانه و فرصتی برای ابراز همبستگی نمادین باشد. این روز باید یادآور مسئولیتی مشترک برای مقابله با ساختارهایی باشد که تبعیض و خشونت را بازتولید می‌کنند. دختران به وعده و وعیدهای بیش‌تر نیاز ندارند؛ آنان به حقوق تضمین‌شده، حمایت مؤثر و فرصت واقعی برای تعیین آینده‌ی خود نیاز دارند. گذار از به رسمیت شناختن به اقدام، نه صرفاً یک انتخاب سیاسی، بلکه ضرورتی برای تحقق عدالت جنسیتی و پاسداری از کرامت انسانی زنان و دختران است.

ازدواج کودکان در ایران و دیگر کشورهایی که این پدیده در آن‌ها از نظر قانونی مجاز است، مستلزم بررسی همه‌جانبه‌ی مناسبات قدرت، هنجارهای مبتنی بر جنسیت و شیوه‌هایی است که خشونت در رسانه‌ها بازنمایی می‌شود و در ذهنیت عمومی به امری عادی تبدیل می‌گردد. مسئله صرفاً وقوع امری نیست که می‌تواند برای کودکان دختر مصائب فراوانی به‌دنبال داشته باشد، بلکه چگونگی بازنمایی آن نیز اهمیت دارد. بازنمایی چنین اعمالی در حوزه‌ی عمومی، رسانه‌ها و تبلیغات، که گاه به عادی‌سازی یا حتی مشروعیت بخشیدن به آن‌ها می‌انجامد، یکی از چالش‌های جدی در زمینه‌ی احترام به حقوق کودکان است.

پرسشی اساسی این است که آیا رسانه‌های ایران در به چالش کشیدن هنجارهای عمیقاً ریشه‌دار جنسیتی و دفاع از حقوق بنیادین زنان و دختران برای زندگی، امنیت



مahnama حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

«مجموعه فعالان حقوق بشر»
(HRA) گزارشی تحقیقی
با عنوان «ازدواج کودکان
در عصر دیجیتال» منتشر
کرده است که به بررسی
پلتفرم همسریابی «آدم و
حوا»، دارای مجوز از دولت
ایران، و نقش آن در تسهیل
ازدواج افراد زیر سن قانونی
می‌پردازد.

بر اساس یافته‌های این
تحقیق، اگرچه در شرایط
استفاده از این پلتفرم ظاهراً
آمده است که کاربران
زن باید بیش از ۱۵ سال
سن داشته باشند، سامانه‌ی
ثبت‌نام آن سال‌های تولدی را
می‌پذیرد که با سن کودکانی
به کوچکی ۱۲ سال مطابقت
دارد.

و استقلال فردی نقش ایفا می‌کنند یا برعکس، همان ساختارهایی را تقویت می‌کنند که حقوق آنان را تضعیف می‌سازند؟ مقابله با آن چه «قتل‌های ناموسی» دختران خوانده می‌شود، صرفاً با محکوم کردن عاملان پس از وقوع جنایت امکان‌پذیر نیست. این مقابله مستلزم رویارویی با ساختارهای قدرت مبتنی بر جنسیت است که دختران را در موقعیت‌های آسیب‌پذیر قرار می‌دهند؛ به چالش کشیدن هنجارهای اجتماعی و فرهنگی‌ای که زمینه‌ساز چنین خشونت‌هایی هستند و تضمین حمایت‌های قانونی و نهادی مؤثری است که از ازدواج کودکان جلوگیری کنند و دختران را در برابر آسیب محافظت نمایند.

سیر قانون‌گذاری درباره‌ی لایحه حمایت از زنان در برابر خشونت در ایران، چالش‌های دستیابی به حمایت قانونی مؤثر و معنادار را آشکار می‌سازد. این لایحه که با عنوان «حفظ کرامت و حمایت از زنان در برابر خشونت» نیز شناخته می‌شد و بعدها به «پیشگیری از آسیب‌دیدگی زنان و ارتقای امنیت آنان در برابر سوءرفتار» تغییر نام یافت، بنا بر گزارش‌ها، در سپتامبر ۲۰۲۵ از سوی دولت مسعود پزشکیان از مجلس شورای اسلامی پس گرفته شد. این طرح قانونی طی بیش از ۱۵ سال، میان دولت‌های متوالی، قوه‌ی قضاییه و مجلس در رفت‌وآمد بوده است. این روند طولانی، دشواری‌های مستمر دستیابی به حمایت‌های قانونی جامع در برابر خشونت علیه زنان و دختران را نشان می‌دهد.

ابعاد کودک-همسری در ایران بسیار گسترده است. در بازه‌ی زمانی زمستان ۱۴۰۰ تا پاییز ۱۴۰۱ (زمستان ۲۰۲۱ تا پاییز ۲۰۲۲) ازدواج‌های ثبت‌شده‌ی زیر سن پانزده سال ۲۷.۴۴۸ گزارش داده شده است.

مورد ازدواج غزاله (مونا) حیدری در ۱۲ سالگی و قتل وی در فوریه ۲۰۲۲، بسیار تکان‌دهنده است. مونا به دست همسرش در اهواز، استان خوزستان، به قتل رسید. بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر، او در ۱۲ سالگی با پسرعموی خود ازدواج کرده بود و فرزند خردسالی داشت. پرونده‌ی او توجه عمومی را به پیوند میان کودک-همسری، خشونت خانگی و مرگبار علیه زنان و دختران جلب کرد.

واقعیت آن است که ما روزبه‌روز با انبوهی از اخبار اندوهبار و دلخراش روبه‌رو می‌شویم. با گذشت زمان، حجم عظیم رنج و درد انسانی ممکن است باعث شود حتی تکان‌دهنده‌ترین خبرها نیز برایمان عادی جلوه کنند. با این حال، بعضی روایت‌ها هنوز از لایه‌های این بی‌حسی عبور می‌کنند. اخیراً داستان یگانه حسین‌زایی یکی از همین روایت‌های تلخ است؛ داستانی تکان‌دهنده

از کودک-همسری و خشونت و قتل.

بر اساس گزارشات او تنها یک سال داشت که پدرش را از دست داد. از مادرش اطلاعاتی در دست نیست. پدربزرگ و عمه‌اش سرپرستی او را بر عهده داشتند. در ده‌سالگی به عقد پسر عمویش درآمد. در یازده‌سالگی ازدواج کرد و در شانزده‌سالگی، زندگی‌اش به دست همسرش به شکلی خشونت‌بار پایان یافت. شانزده سال؛ کودکی‌ای ربوده‌شده، آینده‌ای از دست‌رفته و زندگی جوانی که ناتمام ماند. داستان یگانه یک تراژدی منفرد و استثنایی نیست. این داستان، یادآور دردناک جان‌هایی است که در تقاطع کودک‌همسری، فقر، نابرابری جنسیتی و فقدان حمایت‌های اجتماعی کافی از دست می‌روند. چه کسی قرار بود از او محافظت کند؟ چه کسی باید میان این کودک و نیروهایی می‌ایستاد که کودکی، امنیت و در نهایت، زندگی‌اش را از او گرفتند؟ یگانه سزاوار کودکی بود. سزاوار حمایت و امنیت بود. سزاوار داشتن آینده‌ای بود.

پرونده‌ی زندگی هدیه نیز یکی دیگر از موارد تلخ کودک-همسری و خشونت خانگی مرگبار علیه دختران است؛ پرونده‌ای که در میان انبوه پرونده‌های مشابه، بسته و به فراموشی سپرده شده است.

ازدواج کودکان در ایالات متحده‌ی امریکا

بدیهی است که ازدواج کودکان تنها به کشورهای جنوب جهانی محدود نمی‌شود. در ایالات متحده نیز، بر اساس گزارش‌های منتشرشده تا ۸ اکتبر ۲۰۲۶، هنوز در ۳۲ ایالت، ازدواج افراد زیر ۱۸ سال تحت شرایط قانونی خاص، از جمله با رضایت والدین، تأیید دادگاه یا برخورداری از استثنای دیگر، مجاز است. قوانین در این زمینه از ایالتی به ایالت دیگر تفاوت‌های چشمگیری دارند. کالیفرنیا اخیراً ازدواج افراد زیر ۱۸ سال را بدون هیچ استثنایی ممنوع کرده و به جمع ایالت‌هایی پیوسته است که از طریق قانون‌گذاری به ازدواج کودکان پایان داده‌اند.

۳۲ ایالتی که هم‌چنان ازدواج پیش از ۱۸ سالگی را مجاز می‌دانند، عبارت‌اند از: آلاباما، آلاسکا، آریزونا، آرکانزاس، کلرادو، فلوریدا، جورجیا، هاوایی، آیداهو، ایلینوی، ایندیانا، آیووا، کانزاس، کنتاکی، لوئیزیانا، مریلند، می‌سی‌سی‌پی، مونتانا، نبراسکا، نوادا، نیومکزیکو، کارولینای شمالی، داکوتای شمالی، اوهایو، کارولینای جنوبی، داکوتای جنوبی، تنسی، تگزاس، یوتا، ویرجینیای غربی، ویسکانسین و وایومینگ.

در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸، نزدیک به ۳۰۰ هزار کودک در ایالات متحده ازدواج کردند. اکثریت

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

مجموعه فعالان حقوق بشر
فعالیت این پلتفرم را در
چارچوب نظام گسترده‌تری
از همسریابی مورد حمایت
حکومت قرار می‌دهد؛ نظامی
که پس از تصویب قانون
حمایت از خانواده و جوانی
جمعیت در سال ۲۰۲۱
گسترش یافت. این قانون
توسعه پلتفرم‌های مجاز
همسریابی را تشویق می‌کرد.

قریب به اتفاق آنان دخترانی بودند که با مردان بزرگسال ازدواج کرده بودند.

پایان دادن به ازدواج کودکان، مستلزم اقداماتی فراتر از ممنوعیت ازدواج پیش از ۱۸ سالگی است. این هدف به حمایت‌های قانونی الزام‌آور و بدون استثناء، دسترسی برابر به آموزش باکیفیت، حمایت اقتصادی و اجتماعی از خانواده‌ها، حفاظت از کودکان در شرایط اضطراری انسانی و مشارکت معنادار دختران در تصمیم‌گیری‌های مربوط به زندگی‌شان نیاز دارد. در دفاع از حقوق، کرامت و امنیت دختران، باید از صرفاً تجلیل کردن از توانمندی‌های آنان و به رسمیت شناختن آسیب‌پذیری‌هایشان فراتر برویم. باید با ساختارهایی مقابله کنیم که امنیت، کرامت، برابری و فرصت‌های رشد را از آنان دریغ می‌کنند.

حفاظت از دختران به معنای پرداختن نه تنها به نقض حقوقی است که تجربه می‌کنند، بلکه مستلزم مقابله با نابرابری‌های درهم‌تنیده و شرایط ساختاری‌ای است که تداوم این نقض حقوق را ممکن می‌سازند. هر دختری شایسته‌ی آن است که در امنیت رشد کند، تحصیلات خود را به پایان برساند، از حق تصمیم‌گیری مستقل درباره‌ی زندگی‌اش برخوردار باشد و آینده‌ی خویش را شکل دهد.

وعده‌ی پکن هنوز به‌طور کامل محقق نشده است. مسئولیت ما این است که تعهدات آن را به واقعیت ملموس زندگی تک‌تک دختران تبدیل کنیم؛ به‌ویژه دخترانی که صدایشان اغلب شنیده نمی‌شود و حقوقشان بیش از دیگران در معرض خطر قرار دارد.

پانوش‌ها:

- ۱- ۱۱ اکتبر روز جهانی کودکان دختر، سازمان ملل متحد.
- ۲- بلوز-بلیکلی، سارا، توانمندسازی دختران آفریقایی؟ سرمایه‌داری، فقر و خاموش‌سازی در تاریخ‌نگاری. مجله‌ی تاریخ آمریکا (The American Historical Review)، سال ۲۰۲۳: دوره‌ی ۱۲۸، شماره‌ی ۳. صص ۱۱۸۲-۱۲۱۰.
- ۳- اوستی، گودرون، و روستاد، سیری آس، رکوردی بی‌سابقه: از هر پنج کودک در جهان، یک نفر در مناطق درگیر جنگ زندگی می‌کند. مؤسسه‌ی پژوهش‌های صلح اسلو (۴)، (PRIO) نوامبر ۲۰۲۵.
- ۴- بیش از ۴۰۰ میلیون کودک در سراسر جهان در فقر زندگی می‌کنند و از دستکم دو نیاز اساسی روزمره، مانند تغذیه و بهداشت، محروم‌اند، یونیسف، ۱۹ نوامبر ۲۰۲۵.
- ۵- نامه‌ی مشترک: درخواست اقدام فوری از گوگل و متا برای پایان دادن به نقش این شرکت‌ها در تسهیل ازدواج کودکان از طریق پلتفرم ایرانی «آدم و حوا»، مجموعه فعالان حقوق بشر، ۱۶ مهرماه ۱۴۰۵.
- ۶- مجموعه فعالان حقوق بشر از اقدام سریع متا و گوگل در قبال اپلیکیشن «آدم و حوا» در ایران استقبال می‌کند، خبرگزاری هرانا، ۲۰ مهرماه ۱۴۰۵.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از وبسایت کمیسیون زنان سازمان ملل متحد



عکس از شبکه‌های اجتماعی

حقوق بشر

□ می‌دانی چگونه شروع می‌شود؛ اما نمی‌دانی چگونه تمام می‌شود

به بهانه‌ی فرو ریختن برجک‌های زندان رجایی‌شهر (گوهردشت)

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

سعید شیرزاد
فعال مدنی



تصاویر، با همان سرعتی که برجک فرو می‌ریزد، به
ذهنت هجوم می‌آورد. چند ثانیه بیش‌تر طول نمی‌کشد،

تصویر فرو ریختن برجک‌های زندان را که می‌بینی،
انگار کسی دکمه‌ی عقب‌گرد فیلمی را زده باشد؛

اما برای تو، در آن چند ثانیه شش سال زندگی نهفته است. همان چند ثانیه کافی است تا سال‌هایی که خیال می‌کردی در جایی از ذھنت آرام گرفته‌اند، دوباره شعله‌ور شوند. چشم‌هایت را که می‌بندی و خاطرات را یکی‌یکی از میان ذھنت عبور می‌دهی، به آخرین روزهای بهمن ۱۳۹۳ می‌رسی؛ به اعتراض و اعتصاب در بند هشت زندان اوین و بعد، تبعید به زندان گوهردشت. گوهردشت؛ جایی که پیش از آن فقط نامش را شنیده بودی؛ نامی که از خلال خاطرات زندانیانی که پیش از تو آن‌جا بودند، برای شکل گرفته بود. تو گوهردشت را از روایت‌ها، نام‌ها، از دهه‌ی شصت، از تابستان خونین ۱۳۶۷، از جان‌هایی که به دار و تیرباران شده بودند، از انسان‌هایی که میان همان دیوارها، در همان راهروها، در همان بندها، سرنوشتشان سربهدار شدن بود، می‌شناختی. بارها و بارها خاطرات آن سال‌ها را خوانده بودی. می‌دانستی پشت آن میله‌ها چه گذشته است. می‌دانستی چه انسان‌هایی در آن‌جا زیسته‌اند، شکنجه شده‌اند، مقاومت کرده‌اند و در نهایت، دیگر بازنگشته‌اند. اما دیگر قرار نبود گوهردشت برای تو فقط خاطره‌ی راویانش باشد. این بار، خودت آن‌جا بودی. نه برای چند روز. نه برای چند هفته. قرار بود سال‌ها همان‌جا بمانی.

آن چند ساعت و چند روز قرنطینه برای هیچ‌وقت احساس غریبی نداشت. چون آن‌جا، در همان قرنطینه، انگار دهه‌ی شصت را می‌دید، تابستان خونین ۱۳۶۷ را، سرخی خون گوهردشت را و سایه‌ی انسان‌هایی را که سال‌ها پیش از تو، از همان راهروها عبور کرده بودند و دیگر بازنگشته بودند... و حالا تو، بی‌آن‌که بدانی، قرار بود بخشی از همان تاریخ را زندگی کنی. از شش ماه زندگی کردن میان چهارصد محکوم به اعدام در بند یک، تا پنج سال زندگی کردن با زندانیان سیاسی بند چهار. چهارصد نفر. چهارصد انسان. چهارصد زندگی. چهارصد داستان. صبح را کنارشان آغاز می‌کردی و شب را در کنارشان به صبح می‌رساندی و هر هفته چند نفر از آن‌ها می‌رفتند. گاهی یکی. گاهی چند نفر. و از آدمی که تا دیروز می‌دید، با او حرف می‌زدی، می‌خندیدی و زندگی می‌کردی، ناگهان فقط یک نام باقی می‌ماند و یک جای خالی...

چند ماهی بیشتر نگذشت تا در تیرماه ۱۳۹۴ به بند دیگری رفتی؛ بندی که قرار بود زندگی‌ات را تغییر دهد؛ می‌دانی چگونه شروع می‌شود؛ اما نمی‌دانی چگونه

تمام می‌شود. سراغ سعید و شاهرخ و زانیار را گرفتی، نام‌هایی که از قبل می‌شناختی و دوستشان داشتی. با رفتنت، رفیقت، شاهرخ زمانی، به استقبالت می‌آید. خوشحال بود که دیگر تنها نیست. با همان لهجه‌ی زیبایش تو را «رفیق حقوق‌بشری» صدا می‌زند. نامی که آن روز نمی‌دانستی قرار است تنها چند ماه همراهت باشد. نمی‌دانستی همین دو کلمه، بعدها قرار است یکی از دردناک‌ترین خاطرات زندگی‌ات شوند.

شب‌هایی بود که کنار هم، گوشه‌ای از سالن می‌نشستید، می‌خواندید، می‌نوشتید، حرف می‌زدید و زندگی می‌کردید. ۲۱ شهریور همان سال، وقتی در حیاط، روی آن صندلی آهنی و زنگ‌زده، کنار ایقان و زانیار نشسته بودی و صحبت می‌کردی، اتفاق شومی در انتظار تو بود. اتفاقی که قرار بود بخشی از وجودت را برای همیشه داغدار کند. هم‌اتاقی شاهرخ صدايت کرد: «سعید، شاهرخ بیدار نمی‌شه. هرچی صداش می‌زنم، تکون نمی‌خوره». بلند شدی. رفتی بالای تختش، صدايش کردی، نیم‌تنه‌اش را که به پهلو جمع شده بود، برگرداندی و لب‌های خونینش را دیدی. دست راستش را که روی سینه‌اش بود و دست دیگرش را که مشت شده و خشک مانده بود، دیدی و بعد، صدايت در بند پیچید. با داد و فریاد، هم‌بندی‌ها را صدا زد. اما مرگ، آن‌جا دیگر فقط یک خبر نبود. مرگ، ناگهان روبه‌رویت ایستاده بود. رفیقی که تا شب قبل کنارت نشسته بود. صبحانه را گوشه‌ای از سالن با هم خورده بودید. تا ۸ صبح با هم حرف زده بودید. حالا دیگر نفس نمی‌کشید. شاهرخ رفته بود. خاطرات را که مرور می‌کنی، انگار همین دیروز بود. انگار هنوز صدايشان را می‌شنوی و چهره‌هایشان را می‌بینی. هنوز در همان راهروها و همان حیاط، کنارشان قدم می‌زنی. نام‌ها را که می‌چینی، هر کدامشان یک خاطره‌اند و یک زندگی. نمی‌دانی در نامه‌های آن روزهايت از زندان، برای کدامشان نوشته بودی و چه گفته بودی، اما اسم‌ها را خوب به یاد داری، چهره‌ها را، خنده‌ها را، مواضع را. نمی‌دانی کدام نام را اول بنویسی. نمی‌دانی برای هر کدام چه جمله‌ای کافی است. برایت با هر نام دری باز می‌شود؛ دری به یک چهره، یک صدا، یک خنده، و گاهی، به لحظه‌ای که دیگر هرگز بر نمی‌گردد. دلت این روزها آن‌قدر گرفته است که ترجیح می‌دهی در این سطرها، که با فرو ریختن آن برجک دوباره در تو زنده شده‌اند، نام‌ها را بنویسی. فقط نام‌ها را. فقط نام‌ها را

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

و باز هم فقط نام‌ها را. کسانی که اگرچه سال‌ها پیش از تو به بند کشیده شده بودند، هنوز جسمشان پشت همان میله‌های لعنتی گرفتار است. سعید ماسوری، حمزه سواری، افشین بایمانی، مطلب احمدیان. کسانی که سال‌ها با آن‌ها زندگی کردی، آزاد شدند و دوباره دستگیر و زندانی شدند. علی معزی، اسدالله هادی، رضا اکبری منفرد، عفیف نعیمی، کیوان رحیمیان و دیگرانی که زندگی را با آن‌ها زندگی کردی: پیام شکیبا، آرش صادقی، واحد خلوصی، لطیف حسنی، شاهین اقدامی، حسن صادقی، عبدالرضا قنبری و باز نام‌های دیگری که خاطره‌هایشان با تو مانده است: ارژنگ داوودی، محمدعلی منصوری، میثاق یزدان‌نژاد، صالح کهندل، مجید اسدی، محمد امیرخیزی، کامران رحیمیان،

عادل نعیمی، شهاب

دهقان، ایقان

شهیدی، کمال

کاشانی، افشین

سیداحمد، محمد

سیف‌زاده، پیمان

عارفی، رمضان

احمد کمال...

نام‌ها هنوز ادامه

دارند چون برای تو

فقط خاطره نیستند،

زندگی‌هایی بودند

که با آن‌ها زندگی

کردی: محمد نظری،

عمر فقیه‌پور، خالد

فریدونی، شهرام

پورمنصور، فرهنگ

پورمنصور، رسول هردانی و این فروریختن، فقط بازآوری یک تصویر نیست؛ بازآوری زندگی‌هایی است که به بند کشیده شده بودند و تو در آن بند، این بندشدگی را با آنان زندگی کردی. خاطراتی که جایی تراژدی‌اند و جایی دیگر، سرشار از زندگی، شادی، خنده. و جان‌های دیگری که لابه‌لای تاریخ خونین گوهردشت نامی ابدی شدند: اصغر قطان، زندانی پنج دهه از دهه‌ی چهل تا دهه‌ی خونین شصت. ماشالله حائری از زندانیان دهه‌ی شصت و سال‌ها زندان پشت زندان. علی اسحاقی زندانی‌ای از دهه‌ی شصت که نگاهش به زندان، هم‌چنان نگاه همان دهه بود. وحید صیادی نصیری که با

اعتصاب غذایش جان باخت. ابراهیم فیروزی که حتی در گوشه‌ای از محل تبعیدش در بلوچستان، بی‌آن‌که کسی بداند، یار و همراه کودکان بلوچستان شد.

و باز، سرخی شهریور این بار با زانیار و لقمان مرادی در آخرین نگاه و آخرین کلام زانیار؛ صبح روز ۱۷ شهریور که بلندگوی بند صدایش کرد و تو ناخواسته و ندانسته از او پرسیدی: «کجا می‌روی، برادر جان؟» و پاسخ شنیدی: «چیزی نیست، می‌روم به مادر تلفن بزنم».

رفت. و دیگر هیچ وقت برنگشت. و وقتی لقمان را هم صدا می‌زدند، ناخواسته قرار بود این تراژدی برای تو شکل دیگری پیدا کند. قرار بود لقمان را از خواب بیدار کنی. به او بگویی کارش دارند. و نمی‌دانستی داری تکه‌ای از وجودت را برای آخرین بار از خواب بیدار

و رهسپار چوبه‌ی

دارش می‌کنی. در

آن چند روز را فقط

حمزه فهمیده بود

خبری در راه است

چون تجربه‌ی اعدام

برادرانش را دیده

بود و می‌دانست قطع

شدن تلفن‌ها یعنی

چه. اما هیچ کس

نمی‌خواست باور

کند. هیچ کس

نمی‌خواست بپذیرد

که عزیزانمان را

برای سربه‌دار شدن،

از پیش چشم‌هایمان

برده‌اند. آن‌ها را از

میان ما بردند و ما با تمام وجودمان نمی‌خواستیم باور کنیم که دیگر قرار نیست برگردند. و این‌که در آن سه روز بر هم‌بندیانت چه گذشت تا وقتی خبر اعدامتان در ۱۷ شهریور را در زیرنویس تلویزیون دیدند، هیچ‌گاه هیچ کس درک نخواهد کرد که گوهردشت با ما چه کرد. اما قرار نبود سرخی و داغ شهریور برای تو تمام شود. شش ماه پیش‌تر به آزادی‌ات نمانده بود. و بعد، خبر مرگ مادرت را شنیدی. سه روز بعد از مرگش، سه روزی که دیگر مادر جان نداشت و تو نمی‌دانستی، سه روز دیرتر، و حتی نتوانستی در خاکسپاری‌اش شرکت کنی. مادری که سال‌ها چشم‌انتظارت بود. مادری

صیغ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از خط صلح

که سال‌ها منتظر مانده بود روز آزادی‌ات را ببیند. و حالا، درست در همان روزهایی که آزادی‌ات نزدیک شده بود، دیگر نبود. و تو در گوشه‌ی خلوت و تاریک خودت، در کنج آن زاغه، برای نبودن مادری که سال‌ها چشم‌انتظار ت مانده بود، هق‌هق، گریه کردی. برای کسی که قرار بود آزادی‌ات را ببیند. اما ندید. برای کسی که سال‌ها منتظر ماند. اما درست پیش از رسیدن آن روز، رفت.

و سرانجام، سیزدهم اردیبهشت ۱۳۹۹، جسمت آزاد شد. ولی وقتی دوستانت هنوز پشت آن دیوارها بودند، وقتی هنوز میله‌ها و سیم‌های خاردار، آدم‌هایی را که با آن‌ها زندگی کرده بودی، از تو جدا می‌کردند، برای تو این پایان زندان نبود اسارت دوستانت پشت آن

دیوارها، هم‌چنان یک زخم بود؛ زخمی که قرار نبود هیچ‌گاه التیام پیدا کند.

شاید برای همین بود که در تمام این سال‌ها، علی‌رغم دلتنگی‌ات برای همان دیوارها، علی‌رغم میل به دیدنشان و زنده شدن دوباره‌ی آن روزها، هرگز کنار آن دیوارها پا نگذاشتی. شاید می‌ترسیدی فقط

دیوارها را نبینی.

نبودن شاهرخ را ببینی. نبودن زانیار و لقمان را ببینی. نبودن ابراهیم را. چهره‌ها را، صداها را، رفتن‌ها را، جای خالی‌ها را. و تمام سال‌هایی را که پشت آن دیوارها جا گذاشتی. شاید می‌ترسیدی یک‌باره همه‌چیز دوباره برگردد. همه‌ی آن‌چه سال‌ها تلاش کرده بودی با خودت حمل کنی و ادامه بدهی. و حالا، این روزها، شاهد ویران شدن همان دیوارهایی، شاهد فرو ریختن همان برجک‌ها. اما با فرو ریختن آن‌ها، انگار چیزی در درون تو هم فرو می‌ریزد و چیزی دیگر دوباره زنده می‌شود. و در عقب‌گرد چند ثانیه‌ای فرو ریختن آن برجک، تمام آن سال‌ها دوباره برمی‌گردند. نه فقط به شکل خاطره، نه

مثل تصویری دور و محو، بلکه مثل زندگی‌ای که یک‌بار دیگر، همین حالا، در برابر چشمانت اتفاق می‌افتد. آدم‌هایی که دیگر نیستند، صداهایی که خاموش شده‌اند، چهره‌هایی که دیگر دیده نمی‌شوند، دست‌هایی که دیگر فشرده نمی‌شوند، خنده‌هایی که دیگر شنیده نمی‌شوند، جای خالی‌هایی که پر نمی‌شوند و نام‌هایی که مانده‌اند؛ نام‌هایی که فقط یک تکه از گذشته نیستند و تکه‌ای از خود تو که دیگر نیستند. و حالا... حالا فقط چند ثانیه کافی است، چند ثانیه از فرو ریختن یک برجک لعنتی تا همه‌ی آن سال‌ها دوباره از زیر آوار خاطرات بیرون بیایند. و تو بایستی و نگاه کنی به برجکی که فرو می‌ریزد. به دیوارهایی که دیگر نیستند، به سال‌هایی که هنوز هستند، به آدم‌هایی که دیگر نیستند و به نام‌هایی که هنوز

با تمام سنگینی‌شان، زنده‌اند.

شاید زندان فرو ریخته باشد. شاید برجک‌ها دیگر نباشند. شاید دیوارها روزی کاملاً از میان بروند. اما بعضی دیوارها، جایی در درون آدم، ساخته می‌شوند؛ و بعضی آدم‌ها، جایی در درون آدم، برای همیشه می‌مانند. برای تو، آن برجک فقط یک برجک

نبود. آن دیوار فقط یک دیوار نبود. و آن فرو ریختن فقط فرو ریختن چند تکه آهن و بتن نبود. آن چند ثانیه، بازگشت پنج سال و نیم زندگی بود. بازگشت شاهرخ. بازگشت زانیار. بازگشت لقمان. بازگشت ابراهیم. و بازگشت تمام آن‌هایی که هنوز در حافظه‌ات زندگی می‌کنند. و شاید به همین دلیل است که وقتی برجک فرو می‌ریزد، تو فقط فرو ریختن یک ساختمان را نمی‌بینی؛ صدای فرو ریختن سال‌ها را می‌شنوی. و از میان آن همه آوار، آن‌چه برایت باقی می‌ماند، نه دیوار است، نه برجک، نه زندان؛ فقط نام‌هاست. فقط نام‌ها. و باز هم، فقط نام‌ها.

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از خط صلح



شعری از جمشید عزیزی

از عشق بازی آتشین شبانه
تا رقص در میدان!
از شیشه‌های مست الکل
تا ترس در اعتراضی مسالمت‌آمیز!
از بوسه بر طناب دار
تا بوسه‌ی آزادی!
آه،
از این راه...

آقای قاضی،
این حکمی که کردید،
حاکم برانداز است.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

حاکم برانداز

بندم؛ هنوز در بندم

تبلیغم؛
که نظام علیه من است.

اهانتم؛
از رهبری
به رهبر دیگر
پاس‌کاری می‌شوم.

سیگارم
رد گم می‌کند؛
این دود
از آتش درون من است.
دود، این بار
از درختان جوان
بلند می‌شود.

من دودم،
اشک زندانم،
وقتی دلش
به حال زندانیان می‌سوزد.
آه، زندان...
همه می‌آیند و می‌روند
تو مانده‌ای
با غصه‌های تکراری
و اشک‌های پنهانت.



عکس از خط صلیح



عکس از شفقنا

اجتماعی

□ «کلاه‌زردها»؛ وقتی نارضایتی از فیش حقوقی عبور می‌کند

روایت «سام یاران» از تبعیض شغلی، بحران اعتماد و آینده‌ی مبهم صنعت برق

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



گفتگو از مرتضی هامونیان

قرارداد، پیمانکار، خطر و معیشت. اما مسئله فقط
پیمانکار نیست؛ مسئله ساختاری است که پیمانکار

برای سال‌ها، مسئله‌ی کلاه‌زردهای صنعت برق
را می‌شد با چند واژه توضیح داد: حقوق، تبعیض،

را به مرکز آورده و یک شبکه‌ی قدرتمند و بانفوذ از پیمانکاران را به وجود آورده است و طی این سال‌ها تلاش نکرده شاخ و برگ آن را هرس کند و در نهایت ریشه‌ی آن‌ها را از زمین کارگران بخشکند. اما حتی با پاسخگو کردن پیمانکاران، مسئله‌ی اصلی هنوز تمام نشده است. زیرا سؤال اساسی این است که چگونه طی سال‌ها، نیروی متخصصی که مستقیماً کار اصلی صنعت برق را انجام می‌دهد، باید از میان چندین لایه‌ی قراردادی عبور کند تا در نهایت سهم واقعی خود را از ارزش کاری که انجام داده دریافت نماید.

وقتی پیمانکار در مرکز قرار می‌گیرد و تخصص نیروی انسانی در حاشیه قرار می‌گیرد، نتیجه همین چیزی است که امروز دیده می‌شود: کارگر کار می‌کند، پیمانکار سود می‌برد و آینده‌ی کارگر هم‌چنان بلامتکلیف باقی می‌ماند. پس مسئله فقط برخورد با چند پیمانکار نیست؛ مسئله اصلاح ساختاری است که طی سال‌ها اجازه داده واسطه میان نیروی کار و محل واقعی اشتغال قرار گیرد و بخش قابل توجهی از ارزش اقتصادی کار را به خود اختصاص دهد.

اما امروز برای بخشی از این نیروها، مسئله دیگر فقط میزان حقوق و نوع قرارداد نیست. مسئله به پرسشی عمیق‌تر رسیده است؛ این‌که چرا انسانی که سال‌ها با تخصص، جان و توان خود برای روشن ماندن شبکه‌ی برق کشور کار کرده، هم‌چنان باید برای ابتدایی‌ترین حقوق شغلی، امنیت اقتصادی و آینده‌ی خانواده‌اش در انتظار بماند.

سام یاران به خط صلح می‌گوید: «عاملین و مسببین این شرایط، سیاستگذاران و تصمیم‌گیرندگان کلان جمهوری اسلامی بوده‌اند که طی سال‌ها برده‌داری نوین را رواج داده‌اند. ریشه‌ی این نارضایتی را باید در سال‌ها انباشته شدن مشکلات جست‌وجو کرد؛ در وعده‌هایی که تکرار شدند اما به نتیجه نرسیدند، در تبعیض میان نیروهای رسمی و شرکتی، در بلامتکلیفی طولانی تبدیل وضعیت، در نظام پیمانکاری، در فاصله میان تخصص و دستمزد و در شرایطی که نیرویی با کار پرخطر، هنوز نمی‌داند چند سال دیگر چه جایگاهی خواهد داشت.»

از همین جا یک پرسش سیاسی شکل گرفته است: آیا می‌توان با همین ساختار و همین شیوه‌ی اداره‌ی کشور، به آینده‌ای رسید که در آن تخصص، کار، امنیت شغلی و شأن انسان واقعاً ارزش داشته باشد؟

برای بخشی از کلاه‌زردها، پاسخ دیگر مثبت نیست. این ناامیدی یک‌شبه ایجاد نشده است. زمانی که یک نیروی شرکتی سال‌ها کار می‌کند، خطر می‌پذیرد، مالیات و بیمه می‌پردازد، شبکه را سرپا نگه می‌دارد، اما هم‌چنان میان وعده‌های تبدیل وضعیت و قراردادهای موقت گرفتار است و برابر با ارزش تخصص خود و ریسک کاری‌اش حقوق دریافت نکرده، طبیعی است که مسئله از «حقوق من چه می‌شود؟» به «آینده‌ی من در این ساختار چه خواهد شد؟» تغییر کند. و درست در همین نقطه است که نارضایتی اقتصادی می‌تواند از سطح صنفی عبور کند و به یک مسئله‌ی اجتماعی و سیاسی تبدیل شود.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

از امید به اصلاح تا قطع امید از آینده

سام یاران به خط صلح می‌گوید: «ما سال‌ها درباره‌ی حقوق حرف زدیم. درباره‌ی قرارداد حرف زدیم. درباره‌ی تبدیل وضعیت، بیمه، امنیت شغلی و تبعیض گفتیم. هر بار امید بستیم که شاید شرایط بهتر شود. اما وقتی سال‌ها می‌گذرد و همان مشکلات دوباره برمی‌گردد، آدم دیگر فقط از یک مدیر یا یک تصمیم‌ناراضی نیست؛ از آینده‌ای که برایش ساخته شده ناامید می‌شود.»

این نقطه، حلقه‌ی اتصال میان نارضایتی اقتصادی و بی‌اعتمادی عمیق‌تر است. وقتی یک مطالبه‌ی صنفی بارها مطرح می‌شود اما نتیجه‌ای که نیروی کار انتظار دارد حاصل نمی‌شود، نگاه او نیز به تدریج تغییر می‌کند. دیگر مسئله فقط این نیست که چه کسی باید حقوق را افزایش دهد یا قرارداد را اصلاح کند؛ بلکه این پرسش شکل می‌گیرد که چه ساختاری مسئول تداوم این وضعیت است و چرا این وضعیت سال‌ها ادامه پیدا کرده است؟

به همین دلیل، به گفته‌ی سام یاران «برای بخشی از کلاه‌زردها، مسئله از یک مطالبه‌ی اداری عبور کرده و به مسئله‌ای درباره‌ی آینده‌ی کشور تبدیل شده است؛ از جمله به زیر کشیدن هیأت‌مدیره‌ی فاسد شرکت‌های توزیع که همه‌جوره و قلباً و کاملاً متعصب پیرو نظام بودند و مطالبات ساده و معیشتی ما را سیاسی می‌کردند و توسط حراست اقدام به پرونده‌سازی می‌نمودند و تعهدات کتبی محضری می‌گرفتند. ما هیچ‌کدام را فراموش نمی‌کنیم و آن‌ها را نخواهیم بخشید.»

سام یاران در ادامه به خط صلح می‌گوید: «در نگاه کلان، رژیم جمهوری اسلامی با تفکر عدم تشکیل اتحاد و با ایجاد تضاد منافع، رابطه‌ی استخدامی دائمی یا همان نیروهای رسمی و رابطه‌ی استخدامی قراردادی یا همان نیروهای شرکتی و پیمانی را با هدف جلوگیری از اتحاد بین تمام نیروها به وجود آورده است و ما بدان آگاهیم.» همین تغییر نگاه، درون محیط کار نیز خود را نشان می‌دهد. در ظاهر، همه یک لباس می‌پوشند. همه برای حفظ شبکه‌ی برق کار می‌کنند. همه ممکن است در یک مأموریت کنار یکدیگر باشند. با این حال، در زیر همین لباس، نگاه‌ها به آینده‌ی کشور یکسان نیست. بخشی از نیروها هم‌چنان به ساختار موجود باور دارند و بخشی دیگر، به دلیل تجربه‌ی سال‌های گذشته، امید خود را از دست داده‌اند.

سام یاران این وضعیت را «دوگانگی خاموش» می‌نامد؛ دوگانگی‌ای که الزاماً در محیط کار دیده نمی‌شود و حتی ممکن است میان دو نیرویی که سال‌ها کنار یکدیگر کار کرده‌اند، پنهان بماند.

او می‌گوید: «ممکن است دو نفر کنار هم روی یک شبکه کار کنند. یکی واقعاً به ساختار موجود اعتقاد داشته باشد و دیگری در ذهن خودش آینده‌ی دیگری را تصور کند. خیلی وقت‌ها حتی دوستان نزدیک هم نمی‌دانند دیگری واقعاً چه فکری می‌کند.»

بنابراین، آن‌چه در ابتدا از یک مسئله‌ی معیشتی آغاز شده بود، اکنون در میان بخشی از نیروها به بحث درباره‌ی آینده‌ی سیاسی و اجتماعی کشور نیز کشیده شده است.

میتینگ‌هایی که در سکوت برگزار می‌شوند

وقتی نگاه‌ها به آینده متفاوت می‌شود، ارتباط میان افرادی که دغدغه‌ی مشترک دارند نیز شکل تازه‌ای پیدا می‌کند.

به گفته‌ی سام یاران، در سال‌های اخیر، ارتباطات و نشست‌های محدود و غیررسمی میان بخشی از این نیروها شکل گرفته است؛ نشست‌هایی که موضوع آن‌ها فقط حقوق و قرارداد نیست، بلکه از مطالبات صنفی فراتر رفته و در آن‌ها درباره‌ی آینده‌ی کشور، وضعیت صنعت برق و سناریوهای احتمالی تغییرات سیاسی نیز گفتگو می‌شود.

سام یاران تاکید دارد نامی که برای این جریان در میان

بخشی از نیروها شکل گرفته، «کلاه‌زردها» است.

از تغییر سیاسی تا حفظ شبکه‌ی برق

برق را نمی‌توان با خلأ مدیریتی اداره کرد. شبکه را نمی‌توان متوقف کرد. مدیران وابسته به حکومت ممکن است از صنعت برق به‌عنوان یک ابزار استراتژیک برای در امان ماندن و امتیاز گرفتن استفاده کنند.

سام یاران می‌گوید: «اگر روزی شرایط کشور تغییر کرد، برق نباید خاموش شود. بیمارستان نباید بدون برق بماند. شبکه‌ی آب و مخابرات نباید متوقف شود. مدیران فعلی از نظر عقیدتی و ایدئولوژیک مضر خواهند بود. اما ما این زیرساخت را می‌شناسیم و می‌دانیم چه کسانی باید آن را سرپا نگه دارند تا انقلابمان سرپا باقی بماند.» از همین‌جا بحث به مسئله‌ی مهم‌تری می‌رسد: اگر قرار است اداره‌ی شبکه حفظ شود، چه کسانی باید آن را اداره کنند و چه کسانی نباید دوباره در ساختار جدید، منابع و نیروی انسانی را در اختیار بگیرند؟

تصمیم برای در دست گرفتن امور شرکت‌های توزیع برق

کلاه‌زردها برای آینده فقط به تغییر شرایط سیاسی نگاه نمی‌کنند؛ مسئله‌ی مهم برای آنان، تداوم اداره‌ی شبکه‌ی برق پس از هر تغییر احتمالی و حذف مهره‌های وابسته به حکومت است. در این نگاه، شرکت‌های توزیع برق تهران و دیگر نقاط کشور نباید گرفتار خلأ مدیریتی شوند و نیروهای متخصص و عملیاتی باید بتوانند امور شبکه را در دست داشته باشند.

منطق این دیدگاه به گفته‌ی یاران ساده است: «کشور قطعاً دستخوش تغییر سیاسی می‌شود، اما شبکه‌ی برق نباید خاموش شود و مدیران فعلی کارآمد نخواهند بود. نیرویی که سال‌ها روی شبکه کار کرده، خطوط را می‌شناسد، نقاط ضعف شبکه را می‌داند و با شرایط عملیاتی آشناست، نمی‌تواند یک‌شبه کنار گذاشته شود و جای او را افرادی بگیرند که شناختی از پیچیدگی‌های شبکه ندارند. از این منظر، تخصص و تجربه‌ی کلاه‌زردها بخشی از سرمایه‌ی ملی است و باید در هر شرایطی حفظ شود.»

اما اگر قرار باشد شبکه در اختیار نیروهای متخصص باقی بماند، یک سؤال دیگر نیز نمی‌تواند بی‌پاسخ بماند: با ساختار پیمانکاری و کسانی که طی سال‌ها از این ساختار منتفع شده‌اند چه باید کرد؟

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

بررسی شود، می‌تواند رقم قابل توجهی باشد.»

فردای برق؛ آزمون واقعی هر تغییر

همه‌ی این بحث‌ها در نهایت به یک نقطه‌ی مشترک می‌رسند: کشور بعد از هر تغییر سیاسی، به برق نیاز دارد.

شبکه باید روشن بماند. بیمارستان باید کار کند. آب باید پمپاژ شود. مخابرات باید فعال بماند. صنایع باید فعالیت کنند. بنابراین مسئله‌ی آینده فقط این نیست که چه کسی مدیر خواهد شد؛ مسئله این است که چه کسی تخصص دارد، چه کسی شبکه را می‌شناسد و چه کسی می‌تواند آن را بدون وقفه اداره کند.

از همین رو، اداره‌ی آینده‌ی شبکه و رسیدگی به گذشته‌ی پیمانکاری دو موضوع جدا از یکدیگر نیستند؛ هر دو به یک مسئله بازمی‌گردند: این که صنعت برق باید در اختیار تخصص و نیرویی باشد که سال‌ها آن را سرپا نگه داشته است، نه در اختیار واسطه‌هایی که از نیروی انسانی و ساختار پیمانکاری منتفع شده‌اند.

کلام آخر

نارضایتی کلاه‌زرها را نمی‌توان فقط با افزایش حقوق توضیح داد. برای آن‌ها که سال‌ها تبعیض و نابرابری را با شرمندگی در برابر خانواده‌ی خود حس کردند، خطر کردند، وعده شنیدند و عمر و جوانی‌شان تلف شد، به گفته‌ی خودشان برقراری عدالت و محاکمه‌ی تمام عاملان مهم است.

از این‌جا به بعد، مسئله فقط معیشت نیست؛ عدالت است، آینده است و پرسش از ساختاری که قرار بوده زندگی انسان را بهتر کند.

کلاه‌زرها می‌گویند اگر روزی قرار باشد فصل تازه‌ای در اداره‌ی کشور و صنعت برق آغاز شود، تخصص باید در مرکز قرار بگیرد، شبکه باید حفظ شود و پرونده‌ی گذشته‌ی پیمانکاری نیز نباید بسته بماند.

هرکس در این سال‌ها از کارگر بهره برده، باید پاسخگوی عملکرد خود باشد. هرکس حق کارگر را تضییع کرده، باید پاسخگو باشد. و هر مالی که از مسیر تخلف و تضییع حقوق کارگران به دست آمده، باید به صاحبان واقعی حق بازگردد. مسئله‌ی کلاه‌زرها دیگر فقط این نیست که چقدر حقوق می‌گیرند؛ مسئله این است که چه آینده‌ای برای خود، خانواده‌شان و صنعتی که سال‌ها با جان خود سرپا نگه داشته‌اند می‌بینند.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

به گفته‌ی سام یاران مسئله اما فقط اداره‌ی آینده نیست؛ گذشته هم باید پاسخگو باشد. در کنار مسئله‌ی اداره شرکت‌های توزیع برق، موضوع دیگری نیز در این میان به‌طور جدی مطرح است: پیمانکاران دانه‌درشت صنعت برق. فهرستی از پیمانکاران بزرگ فعال در طرح‌های نیرورسانی برق و هم‌چنین پیمانکاران تأمین نیروی انسانی شکل گرفته است؛ پیمانکارانی که طی سال‌ها از قراردادهای بزرگ صنعت برق بهره برده‌اند و بخش قابل توجهی از منابع مالی این پروژه‌ها از مسیر آنان عبور کرده است. در میان آنان، پیمانکارانی وجود دارند که سال‌ها از نیروی کار شرکتی و پیمانی استفاده کرده‌اند و در عین حال، حقوق واقعی این نیروها در زنجیره‌ی پیمانکاری به حاشیه رانده شده است.

«این‌جا دیگر مسئله فقط آینده نیست؛ حساب گذشته نیز باید روشن شود. باید مشخص شود چه شرکت‌هایی چه قراردادهایی گرفته‌اند، چه مبالغی دریافت کرده‌اند، چه میزان از منابع به نیروی انسانی رسیده و چه میزان در زنجیره‌ی پیمانکاری باقی مانده است.»

سام یاران می‌گوید: «اجازه نخواهیم داد حتی یک نفرشان از زیر دست عدالت قسر در برود. کسانی که در نظام فاسد پیمانکاری ثروتمند شده‌اند، بالاخره در فضایی مبتنی بر عدالت با نیروهایی که در سخت‌ترین شرایط شبکه کار کرده‌اند، روبه‌رو خواهند شد.»

پیمانکاران؛ گنهکاران بزرگ

هرکس از حق کارگر خورده باشد، باید پاسخگو باشد. سام یاران به خط صلح می‌گوید: «حافظه‌ی ما جعبه‌ی سیاه صنعت برق است. سال‌ها شاهد زدوبندها و تضییع حقوق بودیم؛ هرچه فریاد زدیم، کسی اهمیت نداد، چون همه دستشان در یک کاسه بود. بر این باوریم که بلاشک اکثریت پیمانکاران با زدوبند، تبانی، تخلف یا تضییع حقوق کارگران به ثروت رسیده‌اند. این افراد نباید بتوانند با تغییر نام شرکت، انتقال دارایی یا پایان قرارداد از پاسخگویی فرار کنند. این اموال باید مطابق قانون شناسایی، توقیف و برای جبران حقوق تضییع‌شده تعیین تکلیف شود. در این صورت، این منابع به‌جای آن‌که به جیب واسطه‌ها و پیمانکاران برود، می‌تواند به جبران حقوق نیروهای شرکتی و پیمانی اختصاص پیدا کند.

رقم این دارایی‌ها، اگر تمام قراردادهای سال‌های فعالیت پیمانکاران بزرگ به‌صورت واقعی و شفاف



عکس از فارس

اجتماعی

□ آموزش مجازی و سیاست انتقال نابرابری به خانه

چه کسی هزینه‌ی تداوم آموزش را می‌پردازد؟

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

مینا جوانی
روزنامه‌نگار



و ناگزیر برای عبور از بحران دانسته شده است: از
آلودگی هوا و کمبود انرژی تا بیماری، بحران‌های

آموزش در ایران بارها با وضعیت‌هایی روبه‌رو شده که
در آن‌ها تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها راه‌حلی موقت

امنیتی و جنگ. در این وضعیت‌ها، آموزش مجازی در هیأت ضامن تداوم آموزش ظاهر می‌شود؛ مدرسه تعطیل می‌شود، اما کلاس تعطیل نمی‌شود؛ آموزش از فضای فیزیکی مدرسه به خانه و از تخته‌سیاه به صفحه‌ی نمایش منتقل می‌شود. در نگاه نخست، این پاسخ‌ناهنای انعطاف‌ناپذیر آموزشی در مواجهه با بحران است. اما پرسش از همین‌جا آغاز می‌شود: این «تداوم» برای چه کسانی و در چه شرایطی ممکن است؟

انتقال آموزش از مدرسه به خانه، برخلاف تصور رایج، انتقال یکسان فرصت آموزشی نیست. آموزش مجازی بر مجموعه‌ای از امکانات تکیه دارد که میان خانواده‌ها به‌طور برابر توزیع نشده است: اینترنت پایدار، ابزار مناسب، فضایی آرام برای مطالعه، سواد دیجیتال و امکان همراهی والدین با فرایند یادگیری. از این‌رو تعطیلی مدرسه، تجربه‌ای واحد نیست. برای گروهی، کلاس آنلاین فقط تغییر در شیوه‌ی دریافت آموزش است؛ برای گروهی دیگر، سرآغاز زنجیره‌ای از موانع است که به‌تدریج آنان را از فرایند یادگیری دور می‌کند.

بنابراین نمی‌توان مسئله‌ی آموزش مجازی را به کارآمدی پلتفرم‌ها، کیفیت تدریس آنلاین یا میزان دسترسی به اینترنت فروکاست. پرسش بنیادی‌تر، پرسش از عدالت آموزشی است و در این‌جا تمایز میان برابری صوری و برابری ماهوی تعیین‌کننده است. برابری صوری به این بسنده می‌کند که همه‌ی دانش‌آموزان به یک لینک و یک محتوای مشترک دسترسی دارند؛ برابری ماهوی می‌پرسد این دسترسی در عمل به چه میزان یادگیری می‌انجامد. منابع یکسان، در غیاب شرایط خانوادگی، مادی و فرهنگی یکسان، به امکان‌های واقعی یکسان تبدیل نمی‌شوند. از این منظر، رفتار یکسان با دانش‌آموزان نابرابر، نابرابری را خنثی نمی‌کند، بلکه آن را مشروع می‌کند: برابری صوری دسترسی، در بستر نابرابری اجتماعی، می‌تواند خود به سازوکار بازتولید نابرابری بدل شود.

نکته‌ی مهم‌تر آن است که تکرار وضعیت‌های اضطراری، مرز میان «راحل موقت» و «الگوی عادی حکمرانی آموزشی» را محو می‌کند. هر بار که آموزش حضوری متوقف و آموزش آنلاین جایگزین آن می‌شود، بخشی از مسئولیت تأمین شرایط آموزش از نهاد عمومی به خانواده منتقل می‌شود، گویی از پیش مفروض است که خانه می‌تواند کارکرد مدرسه را بر عهده بگیرد.

این جابه‌جایی را می‌توان نوعی مسئولیت‌پذیرسازی خانواده و فرد دانست: فرایندی که در آن بار تأمین شرایط آموزش از نهاد عمومی به خانواده منتقل می‌شود و ناکامی در قالب ناتوانی شخصی تعبیر می‌شود، نه شکست سیاستی. اما خانه‌ها از حیث امکانات، سرمایه‌ی فرهنگی، دسترسی به فناوری و امنیت اقتصادی یکسان نیستند. در نتیجه، آن‌چه در سطح سیاست‌گذاری «تداوم آموزش» نامیده می‌شود، در سطح زندگی روزمره ممکن است به تجربه‌ی حذف، اختلال و نابرابری بدل شود، و این حذف، به‌جای آن‌که بر عهده‌ی نهاد عمومی گذاشته شود، به حساب خانواده و دانش‌آموز نوشته می‌شود.

از همین‌جا باید پرسید: در ایران امروز عدالت آموزشی دقیقاً به چه معناست؟ آیا کافی است امکان آموزش برای همه اعلام شود، یا باید شرایط واقعی برخورداری از آن نیز تضمین شود؟ و اگر آموزش به زیرساخت‌های دیجیتال وابسته شده است، آیا دسترسی به اینترنت، ابزار و فضای مناسب یادگیری را نباید بخشی از خود حق آموزش دانست؟ مسئله‌ی آموزش مجازی در نهایت فقط مسئله‌ی مدرسه و فناوری نیست؛ پرسش این است که در شرایط نابرابر، چه کسانی هم‌چنان امکان یادگیری دارند و چه کسانی آرام و بی‌صدا از کلاس حذف می‌شوند.

عدالت آموزشی؛ فراتر از دسترسی برابر

تصویر رایج از عدالت آموزشی بر مفهوم «دسترسی» استوار است: هر کودک، مستقل از محل سکونت و موقعیت اجتماعی-اقتصادی خانواده، باید امکان ورود به نظام آموزش رسمی و بهره‌مندی از آن را داشته باشد. باین‌حال، مفهوم دسترسی در این صورت‌بندی، چند سطح تمایز را دربرمی‌گیرد که تفکیک آن‌ها برای تحلیل نابرابری آموزشی ضروری است. می‌توان میان سه سطح تمایز گذاشت: نخست، دسترسی به نهاد آموزشی، به معنای امکان ثبت‌نام و حضور در مدرسه؛ دوم، دسترسی به محتوای آموزشی، به معنای امکان دریافت و استفاده از محتوایی که در فرایند رسمی آموزش ارائه می‌شود؛ و سوم، ظرفیت بهره‌برداری از این دسترسی، یعنی مجموعه‌ی شرایط مادی، زمانی، فرهنگی و شناختی‌ای که دسترسی به منابع آموزشی را به یادگیری مؤثر تبدیل می‌کند.

دو سطح نخست تا اندازه‌ی زیادی قابلیت سیاست‌گذاری

و اندازه‌گیری دارند. نرخ ثبت‌نام، پوشش تحصیلی، تعداد دانش‌آموزان تحت پوشش یک نظام آموزشی یا میزان دسترسی به یک پلتفرم، می‌توانند تصویری از گسترده‌ی دسترسی ارائه کنند. سطح سوم، اما، به منابع و شرایطی وابسته است که بخش قابل توجهی از آن‌ها خارج از کنترل مستقیم نهاد آموزشی قرار دارند و به موقعیت خانوار، محل سکونت و سرمایه‌ی اقتصادی و فرهنگی آن وابسته‌اند. از این‌رو، ممکن است در سطح نهادی، دسترسی به یک فرصت آموزشی برابر به نظر برسد، درحالی‌که ظرفیت استفاده از آن فرصت میان گروه‌های اجتماعی به شدت متفاوت باشد.

از همین‌جا باید میان برابری در توزیع فرصت آموزشی و برابری در امکان بهره‌برداری از فرصت تمایز گذاشت. دسترسی برابر، شرایط ورود به فرایند آموزشی را یکسان می‌کند، اما لزوماً شرایط استفاده از آن را برابر نمی‌سازد. به همین دلیل، وجود پوشش آموزشی گسترده یا حتی کامل، به‌خودی‌خود دلالتی بر تحقق عدالت آموزشی ندارد. مسئله‌ی عدالت زمانی آشکار می‌شود که منابع لازم برای تبدیل فرصت رسمی به دستاورد آموزشی نیز به‌صورت نسبی برابر در دسترس باشند.

زمینی که از پیش ناهموار بود

این تمایز در مورد نظام آموزشی ایران اهمیت بیشتری دارد، زیرا خود ساختار مدرسه نیز از نظر منابع، کیفیت و فرصت‌های آموزشی یکدست نیست. طبق گزارش‌ها، بیش از بیست نوع مدرسه، از مدارس شاهد، هیئت‌امانی، نمونه‌دولتی و استعدادهای درخشان تا مدارس غیردولتی، در کنار مدارس عادی دولتی فعالیت می‌کنند. (۱) (۲) این تکثر نهادی تنها به تفاوت در سازمان اداری مدارس محدود نمی‌شود؛ هر یک از این انواع مدرسه با سطح متفاوتی از منابع مالی، تجهیزات آموزشی، کیفیت نیروی انسانی و فرصت‌های مکمل آموزشی همراه است. در نتیجه، قرار گرفتن درون نهاد «مدرسه» به‌تنهایی شاخص کافی برای برخورداری از فرصت آموزشی مشابه نیست.

این تفاوت نهادی را باید در پیوند با تغییرات ساختار تأمین مالی آموزش در دهه‌های اخیر فهم کرد. بنا بر گزارش‌ها (۲)، سهم آموزش از هزینه‌های عمومی دولت از دهه‌ی ۱۳۷۰ تا اواخر دهه‌ی ۱۳۹۰ تقریباً به نصف کاهش یافته و در همین دوره، هم‌زمان با

تصویب قانون مدارس غیرانتفاعی و گسترش مدارس سمپاد، شمار مدارس غیردولتی ۶۴ برابر شده است. بر اساس تفسیر گزارش و منبع مورد استناد آن، بخشی از هزینه‌های آموزش در این فرایند از منابع عمومی به پرداخت مستقیم خانوارها منتقل شده است. بنابراین، انتقال بخشی از مسئولیت تأمین منابع آموزشی از نهاد عمومی به خانوار، پدیده‌ای متأخر و ناشی از آموزش مجازی نیست؛ آموزش مجازی در واقع بر بستری از خصوصی‌شدن نسبی هزینه‌ها و مسئولیت‌های آموزشی شکل گرفته است.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

ساختار شهریه‌ی مدارس غیردولتی یکی از نمودهای قابل مشاهده‌ی این روند است. در سال تحصیلی ۱۴۰۵-۱۴۰۶، کف شهریه‌ی این مدارس بیش از یک ماه حقوق پایه‌ی یک کارگر و سقف شهریه در تهران برای دوره‌ی متوسطه‌ی دوم، معادل ۲۲۰ میلیون تومان، بیش از مجموع حقوق پایه‌ی یک‌ساله‌ی او گزارش شده است. این مبالغ، هزینه‌هایی مانند سرویس، لباس فرم، غذا و اردو را نیز شامل نمی‌شوند. (۲) بنابراین، دسترسی به برخی اشکال و سطوح آموزش، حتی پیش از ورود به عرصه‌ی آموزش مجازی، به ظرفیت پرداخت خانوار وابسته است. در این وضعیت، موقعیت اقتصادی خانواده نه‌تنها بر کیفیت زندگی، بلکه بر نوع نهادی که دانش‌آموز می‌تواند در آن تحصیل کند و در نتیجه بر مجموعه‌ی فرصت‌های آموزشی در دسترس او اثر می‌گذارد.

با انتقال آموزش از مدرسه به خانه، بخشی از شرایط لازم برای مشارکت آموزشی از حوزه‌ی نهادی به حوزه‌ی خانوادگی منتقل می‌شود. برای روشن شدن این مسئله، می‌توان دو دانش‌آموز را در نظر گرفت که هر دو به یک کلاس آنلاین، یک معلم و یک محتوای آموزشی دسترسی دارند. در سطح رسمی، فرصت آموزشی آن‌ها برابر است؛ اما یکی لپ‌تاپ شخصی، اینترنت پایدار و فضای مستقل برای مطالعه دارد و دیگری باید از گوشی مشترک خانواده استفاده کند، با اتصال ناپایدار و در محیطی که امکان تمرکز در آن محدود است.

در این وضعیت، تفاوت در «منبع آموزشی» نیست، بلکه در شرایط استفاده از منبع است. این شرایط را می‌توان در سه بعد اصلی صورت‌بندی کرد: بعد مادی، شامل دسترسی به ابزار، اتصال و فضای مناسب؛ بعد زمانی، شامل امکان استفاده‌ی مستقل و بدون وقفه از ابزار و کلاس؛ و بعد فرهنگی-شناختی، شامل میزان سواد

دیجیتال و امکان دریافت حمایت و همراهی آموزشی در خانواده. بنابراین، توزیع یکسان یک محتوای آموزشی، به توزیع برابر فرصت یادگیری منجر نمی‌شود. البته این تحلیل به معنای فرض برابری مدرسه‌ی حضوری نیست. مدرسه نیز نهادی است که می‌تواند نابرابری‌های اجتماعی را بازتولید کند و کیفیت آموزشی در آن برحسب منطقه، نوع مدرسه و منابع در دسترس متفاوت است. تفاوت در این جاست که مدرسه، دست‌کم در سطح نهادی، بخشی از شرایط یادگیری را به‌صورت جمعی و نسبتاً مستقل از منابع خانوادگی فراهم می‌کند؛ فضای آموزشی، زمان‌بندی، تجهیزات، حضور معلم و امکان نظارت و پشتیبانی. این سازوکار به معنای حذف نابرابری نیست، اما ظرفیت تعدیل بخشی از تفاوت‌های خانوادگی را ایجاد می‌کند.

در آموزش مجازی، این ظرفیت تا حدی به فضای خصوصی خانواده منتقل می‌شود. خانه به یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در فرایند یادگیری تبدیل می‌شود و منابع خانوار، که پیش‌تر ممکن بود تأثیر آن‌ها در حاشیه‌ی فرایند آموزشی باقی بماند، مستقیماً در کیفیت مشارکت آموزشی مداخله می‌کنند. در نتیجه، موقعیت اقتصادی و فرهنگی خانواده می‌تواند نه تنها بر «دسترسی»، بلکه بر کیفیت حضور، میزان مشارکت و امکان تداوم یادگیری اثر بگذارد.

پیامد این مسئله در نظام ارزیابی نیز قابل مشاهده است. هنگامی که آزمون یا ارزیابی با معیار واحدی انجام می‌شود، اما دانش‌آموزان با شرایط متفاوتی به فرایند یادگیری دسترسی داشته‌اند، نتیجه‌ی آزمون دیگر بیانگر میزان یادگیری، تلاش یا توانایی فردی نیست. بخشی از تفاوت عملکرد می‌تواند ناشی از تفاوت در زیرساخت و شرایطی باشد که یادگیری در آن‌ها رخ داده است. در این وضعیت، معیار یکسان در واقع به معنای شرایط یکسان نیست و سنجش یکسان می‌تواند تفاوت‌های اجتماعی پیشین را در قالب تفاوت‌های آموزشی بازتولید کند.

اگر این دو سطح، ساختار نابرابر مدرسه و انتقال آموزش به خانه، در کنار یکدیگر قرار گیرند، مسئله روشن‌تر می‌شود. دانش‌آموزی که از نهادی با منابع محدودتر وارد آموزش مجازی می‌شود و در خانه نیز از زیرساخت مادی و فرهنگی کافی برای جبران این محدودیت برخوردار نیست، با انباشت چند سطح از

نابرابری مواجه می‌شود. در این معنا، آموزش مجازی لزوماً نابرابری جدیدی ایجاد نمی‌کند؛ سازوکار انتقال و بازتولید نابرابری را تغییر می‌دهد. بخشی از نابرابری که پیش‌تر در تفاوت میان مدارس و ظرفیت مالی خانواده‌ها عمل می‌کرد، اکنون در دسترسی به ابزار، کیفیت اینترنت، فضای یادگیری و امکان پشتیبانی خانوادگی نیز بازتولید می‌شود.

از این منظر، مسئله‌ی اصلی آموزش مجازی تنها تداوم یا عدم تداوم کلاس در شرایط تعطیلی نیست. مسئله این است که با انتقال آموزش به فضای دیجیتال، مسئولیت تأمین شرایط یادگیری تا چه اندازه از نهاد عمومی به خانواده منتقل می‌شود و این انتقال چه پیامدهایی برای عدالت آموزشی دارد. پاسخ به این پرسش، بحث را از مسئله‌ی «آموزش مجازی» به مسئله‌ی گسترده‌تر نسبت میان حکمرانی آموزشی، زیرساخت عمومی و نابرابری اجتماعی منتقل می‌کند.

آموزش مجازی به مثابه تکنیک حکمرانی

تکرار تعطیلی مدارس در مواجهه با بحران‌های مختلف، آموزش مجازی را از یک راه‌حل موقت به بخشی از سازوکار حکمرانی آموزشی تبدیل می‌کند. در این وضعیت، مسئله فقط این نیست که فناوری چگونه امکان ادامه‌ی کلاس را فراهم می‌کند؛ مسئله‌ی مهم‌تر آن است که دولت چگونه از طریق سازمان‌دهی آموزش در شرایط اختلال، رابطه‌ی میان نهاد عمومی، خانواده و حق آموزش را بازتنظیم می‌کند. تعطیلی مدرسه و انتقال کلاس به فضای مجازی، تصمیمی اداری دربارهِ شیوه‌ی برگزاری درس نیست؛ تصمیمی است که محل ارائه‌ی آموزش، شیوه‌ی دسترسی به آن و بخشی از مسئولیت تأمین شرایط یادگیری را تغییر می‌دهد.

در وضعیت عادی، مدرسه بخش مهمی از فرایند آموزشی را در فضایی نهادی و مستقل از خانوار سازمان می‌دهد. اما در آموزش مجازی، این مرز تا حدی جابه‌جا می‌شود؛ خانه به محل اجرای آموزش و خانواده به یکی از حاملان زیرساخت آن تبدیل می‌شود. بدین ترتیب، چیزی که در سطح سیاست‌گذاری به‌عنوان «تداوم آموزش» ثبت می‌شود، در سطح زندگی روزمره مستلزم سازمان‌دهی مجدد زمان، فضا، ابزار و روابط خانوادگی است. از این منظر، حکمرانی آموزش فقط از طریق برنامه‌ی درسی و مدرسه اعمال نمی‌شود؛ بلکه از طریق تعیین شرایطی که

مصحح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

ساختار شهری‌ی مدارس
غیردولتی یکی از نمودهای
قابل مشاهده‌ی این روند
است. در سال تحصیلی
۱۴۰۵-۱۴۰۶، کف شهری‌ی
این مدارس بیش از یک ماه
حقوق پایه‌ی یک کارگر
و سقف شهری‌ی در تهران
برای دوره‌ی متوسطه‌ی دوم،
معادل ۲۲۰ میلیون تومان،
بیش از مجموع حقوق پایه‌ی
یک‌ساله‌ی او گزارش شده
است. این مبالغ، هزینه‌هایی
مانند سرویس، لباس فرم،
غذا و اردو را نیز شامل
نمی‌شوند.

در آن یادگیری باید رخ دهد نیز عمل می‌کند.

این جابه‌جایی را می‌توان در مفهوم حکمرانی از راه تداوم صورت‌بندی کرد. در شرایط بحران، هدف نظام آموزشی بازتولید کامل وضعیت عادی نیست؛ حفظ حداقلی از پیوستگی نهادی است؛ کلاس باید برگزار شود، محتوا باید منتقل شود و فرایند ارزیابی باید ادامه پیدا کند. اما این تداوم، خنثی نیست. هنگامی که مدرسه نمی‌تواند فضای فیزیکی و منابع لازم برای آموزش را فراهم کند، بخشی از الزامات استمرار آموزش به محیط خانوار منتقل می‌شود. در نتیجه، سیاستی که در سطح کلان با منطق «حفظ آموزش» توجیه می‌شود، می‌تواند در سطح خرد به توزیع مجدد مسئولیت آموزش منجر شود.

از همین‌جا، مسئله‌ی نابرابری با مسئله‌ی حکمرانی پیوند می‌خورد. اگر امکان مشارکت در آموزش مجازی به ابزار، اینترنت، فضای مناسب و حمایت خانوادگی وابسته باشد، دولت با تصمیم به انتقال آموزش به فضای آنلاین، ناگزیر با تفاوت ظرفیت خانوارها نیز مواجه می‌شود. بنابراین، حکمرانی دیجیتال آموزش فقط درباره‌ی ایجاد دسترسی به یک پلتفرم نیست؛ درباره‌ی تنظیم رابطه میان دسترسی عمومی و منابع خصوصی است. هرچه سهم منابع خصوصی در امکان مشارکت آموزشی بیش‌تر شود، تفاوت میان خانوارها نیز به بخشی از سازوکار توزیع فرصت آموزشی تبدیل خواهد شد.

در این معنا، آموزش مجازی می‌تواند نوعی حکمرانی از راه زیرساخت نیز باشد. زیرساخت دیجیتال در ظاهر امری فنی است، اما در عمل تعیین می‌کند چه کسی می‌تواند در کلاس حاضر شود، چه کسی می‌تواند محتوای آموزشی را دریافت و پیگیری کند و چه کسی از فرایند یادگیری عقب می‌ماند. سرعت و کیفیت اینترنت، نوع دستگاه، امکان اتصال مستمر و حتی فضای فیزیکی خانه، به متغیرهایی آموزشی تبدیل می‌شوند. آن‌چه پیش‌تر در حاشیه‌ی سیاست آموزشی قرار داشت، اکنون در مرکز امکان مشارکت قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، این شیوه‌ی حکمرانی الزاماً از طریق اجبار مستقیم عمل نمی‌کند. دانش‌آموز برای حضور در کلاس آنلاین با دستور یا تنبیه مواجه نیست؛ بلکه با مجموعه‌ای از شرایط مواجه است که رفتار و امکان مشارکت او را شکل می‌دهند. مدرسه زمان کلاس را تعیین می‌کند، پلتفرم شکل ارتباط را مشخص می‌کند، نظام آموزشی شیوه‌ی ارزیابی را تنظیم می‌کند و خانواده باید منابع

لازم برای حضور در این شبکه را فراهم کند. در نتیجه، آموزش مجازی شبکه‌ای از روابط میان دولت، مدرسه، فناوری و خانوار ایجاد می‌کند که در آن مسئولیت‌ها و ظرفیت‌ها به‌صورت نامتقارن توزیع شده‌اند.

مسئله‌ی مهم‌تر آن است که این سازوکار می‌تواند نابرابری را از مسئله‌ای نهادی به مسئله‌ای فردی تبدیل کند. دانش‌آموزی که امکان حضور مؤثر در کلاس آنلاین را ندارد، ممکن است در سطح رسمی صرفاً به‌عنوان «غایب»، «کم‌کار» یا دارای افت تحصیلی ثبت شود؛ درحالی‌که بخشی از این وضعیت حاصل تفاوت در زیرساخت و منابعی است که خارج از اختیار او قرار دارند. در این‌جا، سازوکار حکمرانی نه‌فقط آموزش را سازمان می‌دهد، بلکه تعیین می‌کند نابرابری چگونه دیده و تفسیر شود؛ به‌مثابه نقص عملکرد فرد یا به‌مثابه پیامد توزیع نابرابر منابع.

بنابراین، پرسش انتقادی درباره‌ی آموزش مجازی نباید تنها این باشد که آیا این شیوه در شرایط بحران «کار می‌کند» یا نه. پرسش بنیادی‌تر این است که این شیوه چه نوع رابطه‌ای میان دولت، شهروند و آموزش تولید می‌کند؟ چه مسئولیت‌هایی همچنان عمومی باقی می‌مانند و کدام مسئولیت‌ها به خانوار منتقل می‌شوند؟ چه چیزی به‌عنوان «دسترسی» محاسبه می‌شود و چه چیزهایی از این سنجش حذف می‌شوند؟ و مهم‌تر از همه، چه کسانی هزینه حفظ «تداوم آموزش» را می‌پردازند؟

از این منظر، آموزش مجازی را می‌توان نه فناوری‌ای برای عبور از تعطیلی مدرسه، بلکه یکی از شیوه‌های اداره‌ی آموزش در وضعیت بحران دانست. اهمیت آن در همین نقطه است: فناوری امکان تداوم را فراهم می‌کند، اما هم‌زمان شرایط جدیدی برای توزیع مسئولیت، هزینه و فرصت یادگیری ایجاد می‌کند. بنابراین، مسئله‌ی عدالت آموزشی در عصر آموزش دیجیتال تنها به برابری دسترسی به فناوری بازمی‌گردد؛ به این پرسش بنیادی‌تر مربوط است که در یک نظام حکمرانی آموزشی، مسئولیت تضمین امکان واقعی یادگیری تا کجا بر عهده‌ی نهاد عمومی است و از کجا به خانواده واگذار می‌شود.

موخره: سیاست تداوم و انتقال هزینه‌ی بحران

مسئله‌ی آموزش مجازی را نمی‌توان با این پرسش که «آیا آموزش در زمان تعطیلی مدارس ادامه پیدا می‌کند؟» به پایان رساند. این پرسش، از پیش تعریف



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

مسئله‌ی مهم‌تر آن است که این سازوکار می‌تواند نابرابری را از مسئله‌ای نهادی به مسئله‌ای فردی تبدیل کند. دانش‌آموزی که امکان حضور مؤثر در کلاس آنلاین را ندارد، ممکن است در سطح رسمی صرفاً به‌عنوان «غایب»، «کم‌کار» یا دارای افت تحصیلی ثبت شود؛ درحالی‌که بخشی از این وضعیت حاصل تفاوت در زیرساخت و منابعی است که خارج از اختیار او قرار دارند.

خاصی از موفقیت ارائه می‌دهد: اگر کلاس برگزار شود، محتوا منتقل شود و ارتباط میان معلم و دانش‌آموز حفظ شود، گویی نظام آموزشی توانسته است بحران را مدیریت کند. اما چنین تعریفی، مهم‌ترین بخش مسئله را به حاشیه می‌راند: این تداوم برای چه کسانی و با چه هزینه‌ای ممکن شده است؟

ادعای اصلی این نوشتار آن است که آموزش مجازی در شرایط نابرابر موجود، نه تنها سازوکاری برای تحقق عدالت آموزشی نیست، بلکه در مواردی می‌تواند محل انتقال و بازتولید نابرابری باشد. نابرابری‌ای که پیش‌تر در تفاوت میان مدارس و منابع خانوارها وجود داشت، با انتقال کلاس به خانه شکل تازه‌ای پیدا می‌کند. بخشی از آن چه مدرسه، به عنوان یک نهاد عمومی، موظف به تأمین آن بود، به زیرساخت خصوصی خانواده واگذار می‌شود: ابزار، اینترنت، فضا، زمان، نظارت و حمایت. بنابراین، «خانه» در این جا مکان جدید کلاس نیست؛ بلکه به سطح جدیدی برای توزیع فرصت‌های آموزشی تبدیل می‌شود. از این منظر، مسئله فقط ناکافی بودن امکانات دیجیتال نیست. مسئله‌ی بنیادی‌تر، نحوه‌ی تعریف مسئولیت در نظام حکمرانی آموزشی است. هنگامی که دولت در شرایط بحران مدرسه را تعطیل می‌کند و آموزش را به فضای آنلاین منتقل می‌کند، تصمیم در سطح عمومی اتخاذ می‌شود، اما بخش مهمی از هزینه‌ی اجرای آن در سطح خصوصی پرداخت می‌شود. خانواده‌ها باید خود را با تصمیمی که در اختیار آن‌ها نبوده است سازگار کنند و ظرفیت متفاوت آن‌ها برای این سازگاری، به تفاوت در امکان یادگیری منجر می‌شود. به این ترتیب، هزینه‌ی اجتماعی بحران به صورت نابرابر خصوصی می‌شود.

این جابه‌جایی در زبان «تداوم آموزش» چندان دیده نمی‌شود. آمار اتصال‌ها، حضور آنلاین و برگزاری کلاس می‌توانند نشان دهند که نظام آموزشی متوقف نشده است، اما قادر نیستند نشان دهند چه تعداد از دانش‌آموزان عملاً از فرایند یادگیری کنار گذاشته شده‌اند. دانش‌آموزی که به دلیل نداشتن ابزار مناسب، اینترنت ناپایدار یا فقدان فضای مطالعه نمی‌تواند در کلاس مشارکت کند، ممکن است در آمار رسمی هم چنان «تحت پوشش آموزش مجازی» محسوب شود. بدین ترتیب، زبان اداری دسترسی می‌تواند زبانی برای نامرئی کردن نابرابری باشد.

در این معنا، آموزش مجازی فقط یک فناوری آموزشی

نیست؛ نوعی شیوه‌ی حکمرانی در وضعیت بحران است. حکمرانی از طریق تعیین این‌که آموزش کجا، با چه ابزاری و تحت چه شرایطی ادامه پیدا کند، مسئولیت‌ها را نیز بازتوزیع می‌کند. مسئله‌ی انتقادی دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود: چه چیزی هم چنان «مسئولیت دولت» تلقی می‌شود و چه چیزی به مسئولیت خانواده تبدیل می‌شود؟ چه کسی باید هزینه‌ی زیرساخت تداوم آموزش را بپردازد؟ و چه زمانی فقدان این زیرساخت به جای آن‌که به عنوان شکست سیاست عمومی شناخته شود، به ضعف یا ناکارآمدی دانش‌آموز و خانواده نسبت داده می‌شود؟

اگر این پرسش‌ها نادیده گرفته شوند، سیاست آموزش مجازی ممکن است به سازوکاری تبدیل شود که به جای جبران نابرابری، ظرفیت‌های نابرابر خانوارها برای جبران بحران را مبنای تداوم آموزش قرار می‌دهد. خانواده‌ی برخوردار می‌تواند خلاء نهادی را با منابع خصوصی پر کند؛ خانواده‌ی کم‌برخوردار چنین امکانی ندارد. در نتیجه، یک سیاست واحد، تجربه‌های آموزشی متفاوتی تولید می‌کند و نابرابری اجتماعی را در قالب تفاوت آموزشی بازترجمه می‌کند.

از این رو، پیامد عملی بحث حاضر را نباید در فهرستی از ابزارهای مورد نیاز برای آموزش مجازی خلاصه کرد. مسئله پیش از هر چیز نیازمند تغییر واحد تحلیل سیاست‌گذاری است. به جای آن‌که موفقیت آموزش مجازی با تعداد کلاس‌های برگزارشده و دانش‌آموزان متصل سنجیده شود، باید پرسید چه میزان از نابرابری موجود توسط این شیوه تشدید یا تخفیف یافته است؛ چه گروه‌هایی در فرایند آموزش نامرئی مانده‌اند؛ چه میزان از هزینه‌ی آموزش به خانوار منتقل شده و چه سازوکارهایی برای جبران این انتقال وجود داشته است. این تغییر نگاه هم‌چنین به معنای بازتعریف مسئولیت دولت است. اگر حق آموزش حقی عمومی است، دولت نمی‌تواند با واگذاری پیش‌شرط‌های تحقق آن به بازار و خانواده، هم‌چنان تحقق این حق را صرفاً بر اساس «دسترسی رسمی» اعلام کند. اینترنت، ابزار و شرایط یادگیری، هنگامی که آموزش به فضای دیجیتال منتقل شده است، بخشی از زیرساخت تحقق این حق‌اند. بنابراین، تأمین آن‌ها مسئله‌ای حاشیه‌ای یا حمایتی نیست؛ بخشی از مسئولیت عمومی در قبال آموزش است. بحران آموزشی فقط زمانی به «بحران» تبدیل نمی‌شود



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

در چنین شرایطی، مسئله‌ی عدالت آموزشی دیگر فقط این نیست که «چه کسی به آموزش دسترسی دارد»، بلکه این است که چه کسی امکان واقعی یادگیری دارد، چه کسی هزینه‌ی این امکان را می‌پردازد و چه نهادی مسئول تضمین آن است. پاسخ به این سه پرسش، مرز میان تداوم صوری آموزش و تحقق واقعی حق آموزش را مشخص می‌کند.

پانوش‌ها:

۱- دارکش، م. و فیروزآبادی، س. ا. (۱۴۰۲). مطالعه انتقادی تحولات نئولیبرالی آموزش عمومی در ایران پس از انقلاب. مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران.

۲- چمن‌زار، ع. (۱۴۰۵، ۴ مهر). مدرسه غیردولتی گران‌تر از حقوق یک سال کارگر. مجله تحلیلی دقیقه.

3- Reimers, F., Azim, Z., Palomo, M. R., & Thony, C. (2026). Challenges and opportunities of education in the Global South. In *Artificial intelligence and education in the Global South*. Springer.

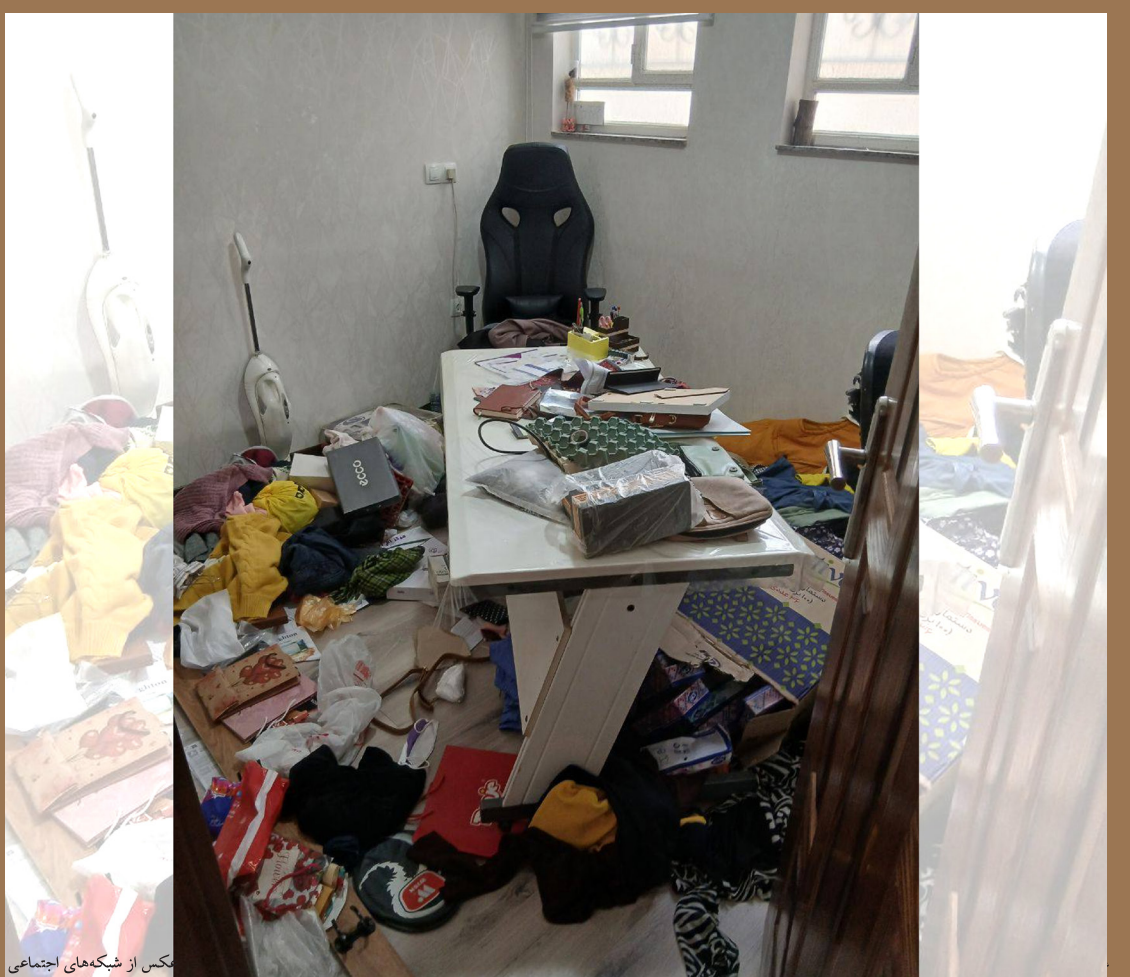
4- Singh, S. N. (2026, February 25). *A comparative study of income inequality and opportunity gaps in education, health, and employment in the Global South*. SSRN.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

که مدرسه تعطیل شده باشد؛ بحران زمانی عمیق‌تر می‌شود که نظام آموزشی بتواند نابرابری حاصل از تعطیلی را طبیعی، فردی و نامرئی جلوه دهد. اگر دانش‌آموزان در یک کلاس مجازی واحد حاضر باشند اما از شرایط متفاوتی برای یادگیری برخوردار باشند، برابری ظاهری کلاس می‌تواند نابرابری واقعی را پنهان کند. از این منظر، مسئله‌ی آموزش مجازی در ایران را باید فراتر از دوگانه‌ی «حضور/مجازی» فهمید. پرسش سیاسی‌تر این است که در لحظه‌ای که مدرسه عقب می‌نشیند، چه کسی جای خالی آن را پر می‌کند؟ اگر پاسخ، خانواده باشد، آموزش مجازی فقط مکان آموزش را تغییر نداده است؛ مرز میان مسئولیت عمومی و خصوصی را نیز جابه‌جا کرده است. بنابراین آموزش مجازی، بدون سازوکارهای عمومی جبران نابرابری، می‌تواند به جای دمکراتیک کردن دسترسی به آموزش، نابرابری اجتماعی را به درون فرایند یادگیری منتقل کند و هزینه‌ی تداوم آموزش را بر دوش کسانی بگذارد که از ابتدا ظرفیت کم‌تری برای پرداخت آن دارند.

عکس ماه

تفتیش منزل یک زوج بهایی در یزد



عکس از شبکه‌های اجتماعی

حکایت صلح

پرونده‌ی ویژه
معیش‌ت در مرز





عکس از مهر

حقوقی

■ حق حیات در سایه فقر و سرکوب مرزی

مسئولیت دولت در قبال مرگ و جراحت کولبران و سوختبران

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

سینا یوسفی
وکیل دادگستری



مناطق مرزی دیگر از جمله آذربایجان، بخشی از واقعیت اقتصادی مناطقی است که سال‌ها با فقر ساختاری، کمبود

کولبری در مناطق کردنشین، سوختبری در بلوچستان و شکل‌های دیگری از اشتغال غیررسمی و پرخطر در

فرصت‌های شغلی پایدار و محرومیت از امکانات توسعه مواجه بوده‌اند. در این مناطق، بخش قابل‌توجهی از مردم برای تأمین نیازهای اولیه‌ی زندگی به فعالیت‌هایی روی می‌آورند که نه امنیت شغلی دارند، نه از حمایت‌های اجتماعی کافی برخوردارند و نه خطرهای جانی و مالی آن‌ها با درآمد حاصل از کار تناسبی دارد. این وضعیت را نمی‌توان جدا از سیاست‌های اقتصادی، شیوه‌ی توزیع منابع و اولویت‌های توسعه‌ای دولت بررسی کرد؛ به‌ویژه در مناطقی که با وجود برخورداری از منابع طبیعی و ظرفیت‌های اقتصادی، سهم ساکنان محلی از منافع حاصل از بهره‌برداری از این منابع محدود باقی مانده است. نمونه‌ی آن را می‌توان در بخش‌هایی از آذربایجان مشاهده کرد، جایی که فعالیت معادن طلا و واگذاری بهره‌برداری از منابع معدنی به شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی و غیربومی، اعتراض‌هایی را درباره‌ی نحوه‌ی مدیریت ثروت منطقه، سهم مردم محلی از منافع اقتصادی و پیامدهای زیست‌محیطی این فعالیت‌ها برانگیخته است. در حالی که استخراج منابع معدنی می‌تواند با ایجاد اشتغال و بهبود زیرساخت‌ها به توسعه منطقه کمک کند، ساکنان برخی از این مناطق از آلودگی محیط زیست، نگرانی درباره‌ی ورود مواد سمی از جمله سیانور به آب‌های سطحی، آسیب به باغ‌ها و دام‌های روستایی و فقدان برخورداری متناسب از منافع اقتصادی معادن سخن می‌گویند. در چنین شرایطی، مردم محلی گاه برای کسب درآمد به فعالیت در همین معادن روی می‌آورند و در محیط‌های ناایمن، با خطر ریزش و مدفون‌شدن زیر آوار مواجه می‌شوند. گاه نیز در جریان فعالیت‌های معیشتی یا تردد در مسیرهای مربوط به معادن، در ایست‌های بازرسی هدف تیراندازی نیروهای انتظامی قرار می‌گیرند. بنابراین، کولبری و سوختبری و دیگر فعالیت‌های پرخطر معیشتی را باید در بستری گسترده‌تر از نابرابری منطقه‌ای، ضعف سیاست‌های اشتغال‌زایی و نحوه‌ی مدیریت منابع عمومی و طبیعی بررسی کرد. در چنین بستری، پیامدهای ناکارآمدی سیاست‌های اقتصادی و توسعه‌ای تنها به کاهش درآمد یا محرومیت از خدمات عمومی محدود نمی‌شود. گاهی خطرهای ناشی از تأمین معاش، مستقیماً جان انسان‌ها را تهدید می‌کند و خانواده‌هایی را که پیشاپیش با دشواری‌های اقتصادی روبه‌رو هستند، با فقدان نان‌آور، هزینه‌های درمان یا آسیب‌های جبران‌ناپذیر مواجه می‌سازد. همین پیوند میان محرومیت اقتصادی و به خطر افتادن جان شهروندان، ضرورت بررسی مسئولیت دولت

مصحح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

را در قبال مرگ و جراحت افرادی که برای تأمین معاش خود به این فعالیت‌ها روی می‌آورند، به مسئله‌ای جدی تبدیل می‌کند.

حق حیات از بنیادی‌ترین حقوق انسانی است و هیچ‌کس را نمی‌توان خودسرانه از آن محروم کرد. این اصل در نظام حقوقی ایران و تعهدات بین‌المللی دولت نیز به رسمیت شناخته شده است. اصل بیست‌ودوم قانون اساسی، جان اشخاص را از تعرض مصون می‌داند، مگر در مواردی که قانون تجویز کند. همچنین، ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ایران به آن پیوسته است، حق ذاتی حیات را به رسمیت می‌شناسد و سلب خودسرانه‌ی آن را ممنوع می‌کند. بر همین اساس، مأموران انتظامی و مرزی اختیار نامحدودی برای استفاده از سلاح ندارند و هرگونه تیراندازی منتهی به مرگ یا جراحت باید با توجه به شرایط وقوع حادثه، ضرورت استفاده از سلاح، تناسب اقدام مأمور و رعایت مقررات قانونی ارزیابی شود. قانون به‌کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری مصوب سال ۱۳۷۳، در موارد معینی، از جمله برخی وضعیت‌های مرتبط با حفاظت از مرزها و جلوگیری از ورود یا خروج غیرمجاز، امکان استفاده از سلاح را پیش‌بینی کرده است، اما این اختیار به معنای مجاز بودن تیراندازی در هر شرایطی نیست. حتی در مواردی که قانون استفاده از سلاح را مجاز می‌داند، مأمور موظف است حدود و شرایط مقرر را رعایت کند و ضرورت اقدام خود را نمی‌توان صرفاً با استناد به وقوع تخلف یا احتمال عبور غیرمجاز توجیه کرد. از منظر حقوق بین‌الملل نیز، استفاده از نیروی بالقوه‌ی مرگبار در اجرای قانون باید به موارد استثنایی و شرایطی محدود شود که برای حفاظت از جان انسان‌ها ضرورت دارد. بنابراین، صرف ظن به ارتکاب تخلف، عبور از مسیر غیرمجاز یا اشتغال به فعالیت اقتصادی غیرقانونی، به‌تنهایی مجوز سلب حیات نیست. در بررسی پرونده‌های کولبران و سوختبران، باید مشخص شود که آیا شرایط قانونی استفاده از سلاح وجود داشته، آیا هشدارها و اقدامات لازم رعایت شده و آیا شدت نیروی به‌کاررفته با خطر موجود تناسب داشته است. غیرقانونی بودن احتمالی فعالیت فرد، مسئولیت مأمور در قبال تیراندازی خارج از حدود قانونی را از میان نمی‌برد و نمی‌تواند به توجیه پیشینی مرگ یا جراحت منجر شود. از همین‌جا، پرسش اصلی درباره‌ی امکان پیگیری قضایی این حوادث مطرح

می‌شود: اگر تیراندازی به مرگ یا جراحت یک کولبر یا سوختبر بینجامد و احتمال نقض قانون وجود داشته باشد، آیا فرد آسیب‌دیده یا خانوادگی شخص کشته‌شده حق شکایت دارند و کدام مراجع موظف به رسیدگی به این شکایت هستند؟

حق شکایت و دادخواهی برای خانوادگی کولبر یا سوختبر کشته‌شده و نیز فرد مجروح، از مبانی اصلی پیگیری قضایی این حوادث است. در نظام حقوقی ایران، خانوادگی فردی که در اثر تیراندازی مأموران جان خود را از دست داده است، می‌تواند با طرح شکایت کیفری، خواستار بررسی نحوه وقوع حادثه، شناسایی مأمور یا مأموران دخیل و تعیین مسئولیت کیفری آنان شود. فرد مجروح نیز حق دارد درباره اقدام مأموران شکایت کند و مدارک مربوط به جراحت و نحوه وقوع حادثه را برای رسیدگی ارائه دهد. در این پرونده‌ها، گزارش پزشکی قانونی، شهادت شاهدان، تصاویر و فیلم‌های موجود و سایر شواهد مربوط به شرایط تیراندازی می‌توانند در اثبات ادعا و روشن‌شدن واقعیت نقش مهمی داشته باشند. مطابق اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی، رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضای نیروهای مسلح در صلاحیت محاکم نظامی قرار دارد. بنابراین، در مواردی که رفتار مورد شکایت به وظایف نظامی یا انتظامی مأمور مربوط باشد، رسیدگی اصولاً از طریق دادسرای نظامی و دادگاه نظامی انجام می‌شود، هرچند تعیین مرجع صالح به ماهیت اتهام و ارتباط آن با وظایف خاص مأمور بستگی دارد. با این حال، امکان ثبت شکایت به‌تنهایی برای تضمین دادخواهی مؤثر کافی نیست. رسیدگی باید به‌گونه‌ای انجام شود که ادعای مأمور درباره ضرورت تیراندازی بدون بررسی مستقل پذیرفته نشود و شرایط قانونی استفاده از سلاح، نحوه وقوع حادثه و شواهد موجود به‌طور دقیق مورد ارزیابی قرار گیرند. در نهایت، باید میان حق قانونی شکایت و امکان دستیابی به نتیجه‌ی قضایی مؤثر تمایز گذاشت، زیرا تحقق حق دادخواهی مستلزم رسیدگی واقعی به ادعاها و بررسی مسئولیت احتمالی مأموران است.

در مواردی که تیراندازی مأموران به مرگ یا جراحت منجر می‌شود، تعیین مسئولیت قانونی بدون روشن‌شدن تکلیف جبران خسارت کامل نیست. مطابق قانون مجازات اسلامی، در صورت تحقق جنایت بر نفس یا اعضای بدن و احراز شرایط قانونی، دیه قابل مطالبه

است و تعیین مسئول پرداخت آن به نحوه وقوع حادثه، نوع جنایت و نتیجه رسیدگی قضایی بستگی دارد. برای نمونه، ماده‌ی ۴۷۳ این قانون در شرایط مشخصی، پرداخت دیه از بیت‌المال را پیش‌بینی کرده است. با این حال، نمی‌توان این حکم را به همه‌ی موارد تیراندازی مأموران تعمیم داد و در هر پرونده باید شرایط قانونی مربوط جداگانه بررسی شود. از سوی دیگر، ماده‌ی ۱۱ قانون مسئولیت مدنی، مبنایی برای بررسی مسئولیت شخصی کارمند دولت یا مسئولیت اداره‌ی مربوط در قبال خسارت‌های ناشی از عملکرد کارکنان یا نقص وسایل و امکانات اداری فراهم می‌کند. بر این اساس، صرف دولتی‌بودن مأمور برای اثبات مسئولیت مالی دولت کافی نیست و باید مشخص شود که خسارت در چه شرایطی ایجاد شده و مسئولیت آن طبق قانون متوجه چه شخص یا نهادی است. افزون بر دیه، مرگ یا جراحت ممکن است پیامدهای مالی دیگری نیز به همراه داشته باشد. هزینه‌های درمان، ازکارافتادگی و کاهش توان کسب درآمد فرد مجروح و زیان‌های مالی ناشی از فوت نان‌آور خانواده از جمله مواردی هستند که امکان مطالبه‌ی آن‌ها باید با توجه به مبنای قانونی و شرایط اثبات هر خسارت بررسی شود. بنابراین، در رسیدگی به این پرونده‌ها باید میان تعیین مسئولیت کیفری مأمور، الزام به پرداخت دیه و امکان مطالبه‌ی سایر خسارت‌های قابل جبران تمایز گذاشت تا حقوق زیان‌دیدگان صرفاً به تعیین تکلیف کیفری حادثه محدود نماند.

گزارش‌های نهادهای حقوق بشری نشان می‌دهند که کولبران مجروح و خانوادگی کولبران کشته‌شده در مواردی از تیراندازی نیروهای مرزی به مراجع قضایی شکایت کرده‌اند، اما روند رسیدگی و دستیابی به جبران خسارت همواره مؤثر نبوده است. برخی از این پرونده‌ها با تأخیرهای طولانی، بی‌پاسخ ماندن شکایت‌ها یا مشکلات مربوط به اجرای احکام مواجه شده‌اند. برای نمونه، دیده‌بان حقوق بشر در گزارشی در سال ۲۰۲۴ به پرونده‌ی کولبری پرداخت که در سال ۲۰۱۷ بر اثر تیراندازی یک چشم خود را از دست داده بود. بر اساس اطلاعات این گزارش، دادگاه نظامی در سال ۲۰۲۰ پرداخت دیه از سوی مرزبانان را مقرر کرده بود، اما فرد مجروح اعلام کرده بود که تا زمان انتشار گزارش هنوز خسارتی دریافت نکرده است. در مقابل، گزارش‌های دیگری از صدور حکم پرداخت دیه و دریافت آن در برخی پرونده‌ها حکایت دارند. بنابراین،



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

نمی‌توان گفت که شکایت‌ها هیچ‌گاه به نتیجه نرسیده‌اند، اما باید میان ثبت شکایت، صدور حکم و اجرای واقعی آن تفاوت گذاشت. نبود آمار رسمی و جامع درباره‌ی تعداد پرونده‌های تشکیل‌شده، نتایج رسیدگی‌ها و میزان خسارت‌های پرداخت‌شده نیز ارزیابی دقیق عملکرد دستگاه قضایی را دشوار می‌کند. مجموع این شواهد نشان می‌دهد که بررسی وضعیت دادخواهی کولبران و سوختبران باید علاوه بر امکان قانونی شکایت، میزان استقلال و اثربخشی تحقیقات، مدت رسیدگی و اجرای تصمیم‌های قضایی را نیز در بر گیرد.

موضع‌گیری اخیر کارشناسان سازمان ملل درباره‌ی کشتار کولبران و سوختبران، ضرورت بررسی این حوادث را در چارچوب تعهدات حقوق بشری دولت ایران بار دیگر برجسته کرده است. کارشناسان سازمان ملل در بیانیه‌ی ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶ خواستار پایان دادن به این کشتارها و انجام تحقیقات سریع، مستقل و بی‌طرفانه درباره‌ی هر مورد مرگ ناشی از اقدامات نیروهای امنیتی شدند و بر حق خانواده‌ها برای دانستن حقیقت، پاسخ‌گویی و جبران خسارت تأکید کردند. اهمیت این موضع‌گیری در آن است که رسیدگی به چنین حوادثی را به یک مطالبه‌ی روشن حقوق بشری پیوند می‌دهد و

مسئولیت دولت را در قبال جان شهروندان و دسترسی آنان به عدالت یادآوری می‌کند. تحقق این مسئولیت مستلزم آن است که هر مورد مرگ یا جراحت ناشی از تیراندازی به‌طور مؤثر بررسی شود، مأموران متخلف و مقامات مسئول در صورت احراز تخلف پاسخ‌گو باشند و احکام جبران خسارت به مرحله‌ی اجرا برسند. در کنار این اقدامات، نظارت مؤثر بر عملکرد نیروهای مرزی، شفافیت درباره‌ی آمار کشته‌شدگان و مجروحان و تضمین دسترسی خانواده‌ها به اطلاعات و روند رسیدگی، برای جلوگیری از تکرار نقض‌ها ضروری است. هم‌چنین، تا زمانی که فقر ساختاری و فقدان فرصت‌های شغلی امن، مردم مناطق مرزی را به فعالیت‌های پرخطر سوق می‌دهد، حفاظت از جان آنان نیازمند سیاست‌هایی فراتر از اقدامات انتظامی است. دولت باید هم در برابر استفاده‌ی غیرقانونی از سلاح پاسخ‌گو باشد و هم برای فراهم کردن امکان برخورداری ساکنان این مناطق از معیشت امن و پایدار اقدام کند. تنها با پیوند دادن پاسخ‌گویی قضایی، جبران خسارت، نظارت مؤثر و رفع زمینه‌های ساختاری محرومیت می‌توان از تداوم این چرخه جلوگیری کرد و حق حیات و کرامت انسانی ساکنان مناطق مرزی را به تضمینی عملی تبدیل ساخت.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از ایرنا



حقوقی

■ از ساماندهی تجارت مرزی تا حق معیشت؛ حمایت از مرزنشینان چگونه محقق می‌شود؟

صلح

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

لهراسب کوهستانی
وکیل دادگستری



تکمیل شده یا افراد دیگری اولویت داشته‌اند. مهم‌تر این‌که نمی‌داند برای اعتراض به کجا مراجعه کند. این مثال فرضی، پرسشی واقعی را پیش می‌کشد: حمایتی که شرایط دریافت و راه پیگیری آن روشن نیست، تا چه اندازه می‌تواند پشتیبانی زندگی مردم باشد؟

برای خانواده‌ای که درآمدش به تجارت مرزی وابسته است، تصمیم درباره‌ی سهمیه صرفاً یک اقدام اداری نیست؛ می‌تواند بر پرداخت اجاره، خرید دارو و هزینه‌ی تحصیل فرزندان اثر بگذارد. از این منظر، ساماندهی تجارت مرزی با حق معیشت، تأمین اجتماعی و کرامت انسانی پیوند دارد. این پیوند در اصول قانون اساسی درباره‌ی کرامت انسان، رفع فقر، تأمین نیازهای اساسی و حمایت اجتماعی نیز پشتیبان دارد. (۱)

قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی (کولبری و ملوانی) و ایجاد اشتغال پایدار مرزنشینان، مصوب ۲۵ بهمن ۱۴۰۲، در کنار تنظیم واردات، دولت را به برنامه‌ریزی و اقدام برای اشتغال پایدار، درآمد کافی و تأمین اجتماعی مناسب مکلف کرده است. (۲) پرسش اصلی این نوشته، با تمرکز بر کولبران، آن است که این تکالیف چگونه به حمایتی روشن و قابل پیگیری در زندگی روزمره تبدیل می‌شوند.

قانون اساسی، فراهم کردن امکان اشتغال و برخورداری از تأمین اجتماعی را تکلیف دولت دانسته و بر توزیع بدون تبعیض امکانات میان مناطق تأکید کرده است. این اصول مبنای حقوقی مطالبه از دولت‌اند، هرچند به‌تنهایی برای هر فرد سهمیه‌ی تجاری یا مبلغ معینی ایجاد نمی‌کنند. خود قانون تجارت مرزی نیز در تعیین سقف سالانه‌ی واردات استان‌ها، رعایت اصل ۴۸ قانون اساسی و توجه به محرومیت و توسعه‌نیافتگی مناطق را لازم دانسته است. (۳)

در عین حال، تعبیر کلی قانونی‌شدن کولبری می‌تواند گمراه‌کننده باشد. قانون، رویه‌های مشخص واردات را برای دوره‌ای پنج‌ساله و با شرایط معین مجاز کرده است؛ بنابراین هر فعالیتی با عنوان کولبری مشمول امتیازات آن نیست. (۴) اما نداشتن سهمیه یا خروج از امتیازات تجاری، به‌خودی‌خود حق دادخواهی و حقوق عمومی فرد را از میان نمی‌برد. سهمیه یکی از ابزارهای حمایت از معیشت است و جای فرصت شغلی امن و حمایت اجتماعی را نمی‌گیرد.

حق دانستن و امکان اعتراض

آیین‌نامه‌ی اجرایی برای شناسایی کولبران مشمول، شرایط سکونت و اولویت‌هایی مقرر کرده و تعداد بهره‌مندان را به سقف واردات و سهمیه‌ی سالانه پیوند زده است؛ (۵) در نتیجه، ممکن است فردی شرایط اولیه را داشته باشد، اما سهمیه دریافت نکند. متقاضی حق دارد بداند چه مدارکی لازم است، کدام نهاد تصمیم می‌گیرد، اولویت‌ها چگونه اعمال می‌شوند و در صورت

تکمیل ظرفیت، وضعیت درخواست او چه خواهد شد. راهنمای واحد و روزآمد، با زبان قابل فهم و امکان دسترسی حضوری و غیرحضوری، می‌تواند از رفت‌وآمدهای تکراری، تهیه‌ی مدارک غیرضروری و پرداخت هزینه به واسطه‌ها جلوگیری کند.

قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات نیز انتشار اطلاعات متضمن حق و تکلیف عمومی را مقرر کرده و مراحل ارائه‌ی خدمات و سازوکارهای شکایت شهروندان را از موضوعات قابل درج در راهنمای مؤسسه می‌داند. (۶) راهنمای بهره‌مندی از حمایت‌های مرزی می‌تواند این اطلاعات را یک‌جا در اختیار مردم قرار دهد.

مجله
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

وجود مسیر قانونی بدون امکانات اجرایی کافی نیز حمایت را ناتمام می‌گذارد. آیین‌نامه برای مبادی فاقد زیرساخت، استفاده از نزدیک‌ترین گمرک مجهز را با تأیید کارگروه پیش‌بینی کرده است. (۷) اجرای این راه‌حل به اطلاع‌رسانی روشن درباره‌ی تشریفات، انتقال کالا و هزینه‌ها نیاز دارد تا ارجاع به گمرک دیگر، متقاضی را با هزینه و بلا تکلیفی بیش‌تری روبه‌رو نکند.

به مثال متقاضی مریوانی بازگردیم. رد درخواست به دلیل نقص مدارک با رد آن به علت محدودیت ظرفیت یکسان نیست. در حالت نخست، مسئله ممکن است با تکمیل مدارک حل شود؛ در حالت دوم، موضوع اصلی چگونگی سهمیه‌بندی و رعایت اولویت‌هاست. پاسخ مبهم، امکان اعتراض مؤثر را از هر دو گروه می‌گیرد.

قانون دیوان عدالت اداری، دستگاه‌های مشمول را به ابلاغ تصمیمات قطعی مکلف کرده است. هم‌چنین در درخواست انجام یا خودداری از انجام یک امر اداری، ثبت تقاضا، ارائه رسید و ابلاغ پاسخ کتبی الزامی است. مهلت عمومی پاسخ حداکثر سه ماه است، مگر قانون مهلت دیگری تعیین کرده باشد یا فوریت، پاسخ سریع‌تری اقتضا کند. تصمیمات و اقدامات اداری نیز در حدود صلاحیت دیوان قابل شکایت‌اند. (۸)

برای مؤثرشدن این تضمین‌ها، پاسخ دستگاه باید وضعیت متقاضی را روشن کند. بیان علت و مستند رد، فرصت تکمیل مدارک در موارد قابل رفع و معرفی مسیر و مهلت اعتراض، فرایند را پاسخ‌گوتر می‌کنند. این جزئیات، هرچا در مقررات مربوط تصریح نشده‌اند، می‌توانند در حدود اختیارات قانونی به رویه‌ی اجرایی افزوده شوند.

آیین‌نامه‌ی تجارت مرزی نیز برای برخی اعتراض‌ها مسیر ویژه‌ای دارد؛ اما این مسیر را نمی‌توان به همه‌ی موارد رد درخواست یا اختلاف سهمیه تعمیم داد. (۹) راهنمای مراجعه‌ی مردم زمانی مفید است که مرجع اعتراض را متناسب با نوع تصمیم معرفی کند.

حمایت زمانی ملموس می‌شود که سهم کولبر از منفعت اقتصادی روشن باشد. آیین‌نامه، تعیین نرخ واگذاری و توکیل سهمیه به کارگزار را با هدف حفظ منافع کولبر و جلوگیری از گسترش

واسطه‌گری و انحصار بر عهده‌ی کارگروه گذاشته است. (۵)
ثبت روشن توافق میان کولبر و کارگزار می‌تواند پیگیری این حمایت را آسان‌تر کند: مبلغ دریافتی، زمان تسویه، هزینه‌های قابل کسر و مسئولیت هر طرف مشخص باشد و نسخه‌ای از توافق در اختیار کولبر قرار گیرد. آگاهی از مفاد قرارداد به اندازه‌ی امضای آن اهمیت دارد. اختلاف قراردادی با کارگزار نیز مسیر رسیدگی متناسب با خود را دارد و صرف ارتباط آن با سهمیه‌ی تجاری، صلاحیت دیوان عدالت اداری را ایجاد نمی‌کند.

از سهمیه‌ی تجاری تا اشتغال پایدار

قانون، دولت را موظف کرده است برنامه‌ای تدوین و اجرا کند که تا پایان سال پنجم اجرای قانون، مرزنشینان واجد شرایط از شغل پایدار، درآمد کافی و تأمین اجتماعی مناسب برخوردار شوند. آیین‌نامه نیز برای تهیه و ارائه‌ی برنامه‌ی اشتغال، مهلت شش‌ماهه از تاریخ ابلاغ خود تعیین کرده است. (۲)(۷)
ماده‌ی ۱ قانون، دوره‌ی پنج‌ساله واردات را از زمان ابلاغ آیین‌نامه‌ها می‌شمارد، اما حکم اشتغال از پایان سال پنجم اجرای قانون سخن می‌گوید. یکسان بودن مبدأ این دو دوره، صرفاً از پنج‌ساله بودن آن‌ها به دست نمی‌آید. در هر صورت، افق تحقق اشتغال مجوزی برای به تعویق انداختن تهیه و اجرای برنامه نیست.

ارزیابی این تکلیف به پاسخ‌های مشخص نیاز دارد: چه فرصت‌هایی ایجاد شده‌اند؟ چه تعداد از آن‌ها دوام داشته‌اند؟ درآمد حاصل تا چه اندازه هزینه‌ی زندگی را پوشش می‌دهد؟ چه کسانی بیمه شده‌اند و چه گروه‌هایی هم‌چنان از حمایت محروم مانده‌اند؟

در فاصله‌ی میان محدود شدن معیشت پیشین و دسترسی به شغل جایگزین نیز امکان بی‌پناهماندن خانواده‌ها وجود دارد. حمایت موقت، آموزش متصل به فرصت واقعی کار، دسترسی به ابزار تولید و پوشش حوادث می‌تواند بخشی از برنامه‌ی این دوره باشد. اجرای این اقدامات به منابع و مجوزهای قانونی نیاز دارد؛ اما ضرورت توجه به وضعیت خانواده‌ها از همین امروز مطرح است. قانون، شصت درصد درآمدهای گمرکی و مالیاتی حاصل از اجرای خود را به معیشت و اشتغال اختصاص داده است. این سهم، مبلغ ثابت و تضمین‌شده‌ای نیست و به درآمد واقعی وابسته است. به همین دلیل، تکلیف تأمین اعتبار در بودجه‌های سالانه و شفافیت هزینه‌کرد آن اهمیت دارد. (۲)

قانون، گزارش‌دهی سه‌ماهه استانی را الزامی کرده، هرچند در همان حکم انتشار عمومی گزارش‌ها را تصریح نکرده است. (۱۰) انتشار آمار تجمیعی درباره‌ی بهره‌مندان، فرصت‌های شغلی پایدار، پوشش بیمه و منابع هزینه‌شده، با رعایت حریم خصوصی، امکان ارزیابی عمومی را فراهم می‌کند. افزایش حجم تجارت، به تنهایی نشان نمی‌دهد درآمد خانواده‌ها بیش‌تر یا شغل آنان پایدارتر شده است.

اجرای این حمایت‌ها از روشن بودن شرایط و مدارک آغاز

می‌شود و به پاسخ‌گویی درباره‌ی نتیجه می‌رسد. راهنمایی قابل فهم و روزآمد، مسیر درخواست و سهمیه‌بندی را برای متقاضی روشن می‌کند: پاسخ مستدل و معرفی مرجع اعتراض، امکان پیگیری تصمیم را فراهم می‌سازد. در رابطه با کارگزار نیز ثبت مبلغ، موعد پرداخت، هزینه‌ها و شیوه‌ی حل اختلاف، به کولبر امکان می‌دهد سهم خود را مطالبه کند. گزارش‌های عملکرد زمانی تصویر کامل‌تری ارائه می‌کنند که در کنار حجم تجارت، دوام اشتغال، کفایت درآمد، پوشش اجتماعی و سهم واقعی خانوارها از منافع را نشان دهند.

متقاضی می‌روانی بر چه مبنایی از سهمیه محروم شده است؟ آیا می‌تواند علت تصمیم را بفهمد و اعتراضش را پیگیری کند؟ تا زمانی که به شغلی امن و درآمدی کافی دست یابد، چه حمایتی برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش دارد؟

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

یادداشت‌های حقوقی:

۱. بند ۶ اصل ۲ درباره‌ی کرامت انسان؛ بند ۱۲ اصل ۳ و بند ۱ اصل ۴۳ درباره‌ی رفع فقر و تأمین نیازهای اساسی؛ اصول ۲۹ و ۳۴ درباره‌ی تأمین اجتماعی و دادخواهی. کاربرد حق معیشت در این نوشته، بیان مجموع این حمایت‌هاست، نه نقل عنوان یک حق مستقل با همین عبارت از قانون اساسی.
۲. ماده‌ی ۳ و تبصره‌ی ۳ آن، قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی (کولبری و ملوانی) و ایجاد اشتغال پایدار مرزنشینان، مصوب ۲۵ بهمن ۱۴۰۲. تبصره، افق اشتغال را پایان سال پنجم اجرای قانون بیان می‌کند.
۳. اصول ۲۸، ۲۹ و ۴۸ قانون اساسی؛ بند ۲ ماده‌ی ۴ قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی، درباره‌ی تعیین سقف سالانه‌ی واردات استان‌ها با رعایت اصل ۴۸ و توجه به محرومیت و توسعه‌نیافتگی مناطق.
۴. ماده‌ی ۱ قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی؛ مبدأ دوره‌ی پنج‌ساله‌ی مقرر در این ماده، ابلاغ آیین‌نامه‌های موضوع ماده‌ی ۶ است.
۵. بندهای ۳ و ۴ ماده‌ی ۱ و تبصره‌های آن‌ها، آیین‌نامه‌ی اجرایی موضوع تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱ و تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۲ قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی، مصوب ۲۶ دی ۱۴۰۳ هیأت وزیران.
۶. ماده‌ی ۵ و تبصره‌ی آن و ماده‌ی ۱۱ قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات، درباره‌ی انتشار اطلاعات و تصمیمات متضمن حق یا تکلیف عمومی؛ بندهای ب و ج ماده‌ی ۱۰ همان قانون، درباره‌ی مراحل خدمات و سازوکارهای شکایت در چارچوب راهنمای اطلاعات عمومی مؤسسه.
۷. تبصره‌های ۱ و ۳ ماده‌ی ۷ آیین‌نامه‌ی اجرایی مصوب ۲۶ دی ۱۴۰۳، به ترتیب درباره‌ی زیرساخت‌های گمرکی و مهلت تهیه و ارائه‌ی برنامه‌ی اشتغال.
۸. مواد ۱۰ و ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری درباره‌ی رسیدگی به شکایات و اعاده‌ی حقوق تضییع‌شده؛ تبصره‌ی ۴ ماده‌ی ۱۶، الحاقی ۱۴۰۲، درباره‌ی ابلاغ تصمیم، ثبت درخواست، ارائه‌ی رسید و پاسخ کتبی. مهلت سه‌ماهه‌ی مذکور، مهلت پاسخ دستگاه است؛ مهلت شکایت از تصمیمات و اقدامات موضوع تبصره‌ی ۳ همین ماده، حکمی جداگانه دارد.
۹. تبصره‌ی ماده‌ی ۱۱ آیین‌نامه‌ی اجرایی، مهلت اعتراض موضوع خود را یک ماه از تاریخ ابلاغ تعیین کرده و موضوع اعتراض را به اصل وقوع موارد مذکور در بندهای ماده‌ی ۹ یا عمدی بودن آن‌ها مرتبط ساخته است. ارجاع تبصره به ماده‌ی ۹، مانع از تلقی این حکم به عنوان مسیر عمومی اعتراض به تمام تصمیمات سهمیه‌ای است.
۱۰. ماده‌ی ۵ قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی؛ هم‌چنین ماده‌ی ۱۰ قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات درباره‌ی انتشار اطلاعات عمومی عملکرد مؤسسات.



عکس از خط صلح

حقوقی

■ آسیه آریانفر، وکیل دادگستری: در محاکم نظامی، خون کولبران را «هدر» اعلام می کنند

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



گفتگو از علی کلائی

حدود اختیارات مأموران مسلح و حق دادخواهی
قربانیان مطرح کرده است. اگرچه قانون ساماندهی

تیراندازی به کولبران در مناطق مرزی غرب ایران،
سال‌هاست که پرسش‌هایی جدی درباره‌ی حق حیات،

تجارت مرزی، چارچوبی برای بخشی از فعالیت‌های کولبری تعیین کرده، اما تیراندازی به کولبران و دشواری پیگیری قضایی آن هم‌چنان محل مناقشه است. کارشناسان سازمان ملل متحد نیز اخیراً با ابراز نگرانی از تداوم این کشتارها و گزارش موارد تازه‌ی تیراندازی بدون هشدار، تأکید کردند که ظن به قاچاق، مجوز استفاده از سلاح گرم نیست.

ماهنامه‌ی خط صلح برای بررسی این موضوع با «آسیه آریانفر»، وکیل پایه یک دادگستری در شهر پیرانشهر و عضو کانون وکلای دادگستری استان آذربایجان غربی، گفتگو کرده است. آریانفر با تکیه بر تجربه‌ی وکالت در ده‌ها پرونده در این حوزه، از ضوابط تیراندازی، مسئولیت مأموران و فرماندهان، عملکرد کمیسیون سوانح هنگ مرزی، صدور قرار منع تعقیب و دشواری مطالبه‌ی دیه سخن می‌گوید. او هم‌چنین به رویه‌ی برخی محاکم در «هذر» دانستن خون کولبران، نبود رسیدگی بی‌طرفانه و ضرورت اصلاح قانون به‌کارگیری سلاح می‌پردازد.

مشروح گفتگوی ماهنامه‌ی خط صلح با آسیه آریانفر، وکیل پایه یک دادگستری در شهر پیرانشهر و عضو کانون وکلای دادگستری استان آذربایجان غربی را در ادامه می‌خوانید:

■ آیا طبق «قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی (کولبری و ملوانی) و ایجاد اشتغال پایدار مرزنیسان» می‌توان گفت که کولبری قانونی شده است؟

خیر کولبری قانونی نیست. شغل نیست که قانونی شده باشد.

■ یکی از مسائلی که کولبران با آن مواجه هستند، مسئله‌ی تیراندازی به آن‌هاست. این واقعیتی است که در حال وقوع است.

من می‌خواهم در خصوص تیراندازی به کولبران تفکیکی داشته باشم. گاهی اوقات از مبادی مرزی به افرادی به‌عنوان کولبر اجازه داده می‌شود که یک سری اجناس را از کشور مجاور تا مرز کشور ایران جابجا کنند. این تردد از مسیر و معابر و مرز مجاز و قانونی انجام شده و دارای جواز قانونی است. این هیچ مورد و مشکلی ندارد. آن‌هایی که به ایشان تیراندازی می‌شود، کسانی هستند که در حال عبور از مرزهای غیرمجاز هستند. یعنی اشخاصی اقدام به وارد کردن اجناس به صورت قاچاق می‌کنند. هنگ مرزی هم آن‌جا هست. در آن‌جا به

مأموران هنگ مرزی مجوز داده شده که تیراندازی کنند. یعنی تیراندازی زمانی است که به صورت غیرقانونی و تردد غیرمجاز، جنسی وارد مرز می‌شود.

■ آن‌چه مربوط به کولبری و تیراندازی به آنان مطرح می‌شود، در واقع ناظر به همین تردهای غیرمجاز است. درست است؟

ما کولبری قانونی هم داریم. همان‌طور که گفتم، گاهی اوقات از آن سوی مرز بار تخلیه می‌شود و اشخاصی آن را تا محل بارگیری می‌آورند. این قانونی است و از مرز قانونی رد می‌شود. این اجناس مراحل و تشریفات گمرکی خودشان را هم در مرز طی می‌کنند. در این‌جا هیچ مشکلی نیست. افراد مبالغی هم برای این جابجایی دریافت می‌کنند. مسئله‌ی این افراد با مواردی که به صورت غیرقانونی و از مسیرهای طولانی و گاهی صعب‌العبور رد می‌شوند، تفاوت دارد و کاملاً فرق می‌کند. این نوع کولبری است که بیش‌تر مورد تیراندازی قرار می‌گیرد.

■ آیا در این تیراندازی‌ها، ضابطه‌های مربوطه چون ضابطه‌ی «ایست، اخطار و ضرورت» رعایت می‌شود؟ ضوابطی که در قانون به‌کارگیری سلاح وجود دارد. در این حوزه چه قوانینی داریم؟

ما قوانینی حاکم بر جرایم نیروهای مسلح داریم. در آن قوانین، تبصره‌هایی در خصوص تیراندازی مأموران، چه در درون کشور و چه در مرزها هست. یعنی تیراندازی چه به کسانی که به صورت غیرقانونی به کشور وارد می‌شوند و چه تیراندازی‌هایی که داخل خود کشور توسط نیروهای مسلح اتفاق می‌افتد. این قانون عمومیت دارد و مختص مرزهای قانونی و تردهای غیرمجاز و غیرقانونی نیست.

در پاسخ به پرسش شما که آیا ضابطه رعایت می‌شود؟ به نظر شما در مکانی که صعب‌العبور است و پستی و بلندی دارد و مأموران هم ناکاربلد و ناآزموده هستند، قانون رعایت می‌شود؟ بعضی اوقات شرایط جوی نامساعد هم هست. به هر حال عمدتاً مناطق کوهستانی است. به نظر شما آیا امکان رعایت تبصره‌های قانونی هست؟ قطعاً می‌توانیم بگوییم خیر. یعنی در اکثر موارد، این مسائل رعایت نمی‌شوند.

البته اخیراً یک سامانه‌ی شفافیت هم گذاشته شده است. قسمتی از فعالیت خود من هم در دادرهای نظامی است. دادرهای نظامی که در آن شکایت علیه مأمورانی

است که به اشخاص تیراندازی کرده‌اند. حالا این تیراندازی چه به کسانی بوده که در حال تردد غیرمجاز و ورود و یا خروج از مرزهای ایران بوده‌اند و چه به افراد دیگر روی داده است. در صورتی که بنا بر قوانین و سلسله مراتب خودشان، باید به طرف اخطار کنند و وقتی طرف گوش نکرد و توجه نکرد، تیراندازی کنند. حالا چه این تردد به داخل ایران باشد و چه خارج از ایران. این موارد تیراندازی مأموران به اشخاص را دادرشاهای نظامی بررسی و رسیدگی می‌کنند. من در این حوزه پرونده‌هایی را داشته‌ام.

■ سریالی در ایران به نام «نون.خ» پخش شد. در فصل پنجم آن، بحث کولبری مطرح شد و چهره‌ی مثبتی هم از کولبران نمایش داده شد که کمک می‌کنند و دارو را به بچه‌های سرطانی می‌رسانند. این دقیقاً همان کولبری است که از مسیرهای صعب‌العبور تردد می‌کند. شما از دو نوع کولبر، یکی قانونی و دیگری غیرقانونی سخن گفتید. می‌شود بیش‌تر توضیح بدهید؟

من در شهر پیرانشهر که شهری مرزی است، زندگی می‌کنم. به همین خاطر هم از این موضوع اطلاع دارم. در این خصوص که گفتید، شاید تشریفات و آیین‌نامه‌ی خاصی باشد، ولی من آن را ندیده‌ام. در این حد می‌توانم بگویم که به اشخاص، چه خانم‌ها و چه آقایان در این حوزه اجازه داده می‌شود. اشخاصی که شاید وضعیت مالی بدی هم نداشته باشند و دستشان به دهنشان برسد. ولی می‌گویند که می‌رویم و کاری می‌کنیم و بهتر از بیکار نشستن در خانه است. این‌ها می‌روند و در زمان تخلیه‌ی بار، اجناسی را تحویل می‌گیرند و در آن‌سوی مرز هم برای بارگیری تحویل می‌دهند. اگر تعریف جمهوری اسلامی از کولبر این باشد، این کار خاصی نیست. تا حالا هم کسی شاکی و زخمی نشده و گلوله هم نخورده است. ولی ما قطعاً در این موضوع حرف نمی‌زنیم و محل بحث ما نیست.

ما موضوع دیگری داریم که محل مناقشه است. موضوع این که اشخاص متعددی که کولبر بوده‌اند، کشته شدند. قطع نخاع و نقص عضو شده‌اند. این را به کرات داریم. این کولبری مد نظر جامعه‌ی بشری و بین‌المللی است. نه کولبری که جمهوری اسلامی برای ما تعریف کرده است. یعنی آن افراد هستند که مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند. این‌ها افرادی هستند که به صورت غیرقانونی به کشور داخل و یا از کشور خارج

می‌شوند. یعنی عمدتاً برای تحویل گرفتن اجناس از کشور خارج می‌شوند و به کشور مجاور می‌روند و برای وارد کردن اجناس داخل می‌شوند. مأموران هم به این افراد تیراندازی می‌کنند. مسئله‌ی تردد غیرمجاز از مرز غیرقانونی، تعریف خودش و مجازات خودش را دارد.

■ نکته این‌جاست که بنا بر اعلام نظر کارشناسان سازمان ملل در بیانیه‌ای که در سپتامبر ۲۰۲۶، در کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد منتشر شده، ظن به قاچاق، مجوز استفاده از سلاح گرم نیست. شما می‌گویید که این‌ها قاچاقی داخل و خارج می‌شوند. ما قانون به‌کارگیری سلاح را هم در ایران داریم و این افراد مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند. به نظر شما این‌ها چقدر با هم تعارض دارند؟

ما در این زمینه، قانون داریم. این که فردی فرضاً می‌خواهد با دست خالی از کشور خارج شود و با دست پر و به همراه جنسی، داخل شود. این شخص باید گذرنامه داشته باشد و از مراجع قانونی خارج و داخل شود. غیر از این باشد، مأمور طبق قانون و بحث نحوه‌ی تیراندازی، تکلیف دارد. این که اول باید به او ایست داده شود. اگر توجه نکرد، می‌توان تیراندازی هوایی داشت. این‌ها در قانون نحوه‌ی به‌کارگیری سلاح هست. اگر به تیراندازی هوایی توجه نکرد، می‌توانید از کمر به پایین به او شلیک کنید. اگر باز توجه نکرد، می‌توان شلیک مستقیم داشت.

خب در این شرایط سخت و با وجود پستی و بلندی‌های طبیعت، وقتی به کسی ایست می‌دهی، ممکن است طرف فرار کند. ما شرایط نامساعد جوی را هم داریم. هم‌چنین عمدتاً افرادی که به لب مرز برای مرزبانی فرستاده می‌شوند، معمولاً تیراندازان ماهری نیستند که بخواهند هدف‌گیری کنند و قوانین را هم رعایت کنند. به لحاظ روحی و روانی هم در آن مناطق دور افتاده و به دور از خانوادگی خود هستند. عمده‌ی دفاعیات من هم روی این موارد است و روی این‌ها تأکید می‌کنم که عمدتاً هم در دادرشاهای دادگاه‌های نظامی قبول نمی‌شود. حالا مسئله این‌جاست که کسی که از لحاظ روحی و روانی زیر فشار دوری از خانواده است، آیا می‌تواند موارد مدنظر قانون را رعایت کند؟ آیا این اشخاص در شرایط نرمالی هستند که بخواهند چنین مسائلی را در نظر بگیرند؟ بعید است که بتواند این اتفاق بیافتد. عمدتاً هم این موارد در

تاریکی هوا اتفاق می افتد و این امر هم مزید بر علت می شود. در این شرایط، آن مأموران نمی توانند قوانین را رعایت کنند و ما رعایت قانون را در آن جا نداریم.

■ مسئله این جاست که بالاخره این تیراندازی قانونی هست یا نیست؟

خیر.

■ چطور می شود این را بررسی کرد؟ کدام مرجع قضایی صاحب صلاحیت می تواند به این مسائل رسیدگی کند و مسئولیت مأمور را احراز کند؟

ما در پاسگاه های مرزی، هنگ مرزی را داریم. در آن جا هم کمیسیونی به نام کمیسیون سوانح هنگ مرزی داریم. این ها کارشناسان خودشان هستند. یک هیأت پنج نفره هستند که عمدتاً از صاحبان درجات نظامی مانند درجه ی سرهنگی تشکیل شده اند و وضعیت را بررسی می کنند. این که وضعیت به چه صورت بوده، تاریکی هوا بوده یا نبوده، چه ساعتی بوده، چه تعداد نفراتی می خواستند داخل یا خارج شوند، چند نفر از مأمورین مسئولیت داشته و کشیک بوده اند و کدام افسر با آن ها بوده و فرمانده در آن زمان چه کسی بوده. در این جا می گویند که طبق گفته ی فلان مأمور که در محل بوده، این اشخاص (کولبران) را دیده و رویت کرده و به آن ها ایست داده و آن ها توجه نکرده اند و مجبور شده اند که تیرهوایی و بعد مراحل بعدی را انجام دهند. یعنی همانی که در قانون نحوه ی به کارگیری سلاح هست. ماده ی سه این قانون تمام این موارد را گفته است. این ها هم می گویند که مأمور ما آمد و تمام این موارد را رعایت کرد. ولی در نهایت چه شد؟ شخصی که می خواست از مرز رد شود، توجه نکرد و مأمور مجبور به شلیک شد. یا مسئله ی دیگری که من به کرات در پرونده ها دیده ام این است که می گویند که این افراد نه تنها به مأمورهای ما توجه نکرده اند، بلکه به آن ها حمله هم کرده اند. یعنی این افراد (کولبران) اسلحه داشته اند و به مأموران تیراندازی کرده اند و مأموران (نظامی های در مرز) هم مجبور شده اند که از خودشان دفاع کنند. یعنی اگر ده پرونده را در کمیسیون سوانح هنگ مرزی بخواهیم با هم مقایسه کنیم، نکات شان شبیه به هم است.

■ این روایت یک سوی ماجراست. روایت آن سوی دیگر، یعنی کولبر آسیب دیده و تیرخورده چطور؟ آیا این روایت ها لحاظ می شود؟

نه متأسفانه. متولی رسیدگی به این موضوع و تشخیص تقصیر و یا عدم تقصیر مأمور، همین کمیسیون سوانح هنگ مرزی است که خودش زیرمجموعه ی هنگ مرزی است. آیا این کمیسیون می تواند بی طرف باشد؟

■ یعنی در این جا نبود یک نهاد و کمیسیون بی طرف را مسئله می دانید؟

بله. حالا وقتی ما اعتراض می کنیم که کمیسیون شما نمی تواند بی طرف باشد و باید مرجعی بی طرف باشد، می آیند و کارشناس تعیین می کنند. البته در اکثر پرونده ها اصلاً توجهی نمی کنند و کارشناسی هم تعیین نمی کنند. ولی در برخی موارد هم کارشناس تعیین می کنند. این کارشناس اظهار نظر می کند که عمدتاً آن هم ملاک نظر قرار نمی گیرد. چه بسا کارشناس بیاید و ایراد کند که این گلوله که به شخص برخورد کرده، از فاصله ی نزدیک بوده و یا اصلاً به نظر نمی آید که این دفاعیات که مأموران می نویسند، قابل قبول باشد و صحت داشته باشد. من نظریات کارشناسان اسلحه را دیده ام. حتی موردی بوده که این کارشناس مأمور را مقصر دانسته است. ولی بعد ما مسئله ی دادرسی و دادگاه های نظامی را داریم. این دادرسی و دادگاه تخصصی هستند و صرفاً به جرایم ویژه ی نظامیان رسیدگی می کنند. این ها هم بی طرف نیستند. یعنی بر فرض که کارشناس بی طرف تعیین شده باشد، مرجع رسیدگی قضایی بی طرف نیست. من در هر دو استان کردستان و آذربایجان غربی در دادرسی و دادگاه های نظامی پرونده داشته ام. در این دو استان، دو نحوه ی برخورد متفاوت داریم. من سیزده سال است وکالت می کنم و از سال ۱۳۹۳ هم پرونده هایی را در دادرسی و دادگاه های نظامی داشته ام. من در استان آذربایجان غربی ندیدم که دادرسی نظامی در پرونده هایی که من در آن ها دخیل بوده ام، حتی برای یک مورد قرار مجرمیت برای مأمور شلیک کننده، صادر کند. در تمامی موارد و پرونده هایی که من در آن ها وکیل بوده ام، برای مأمورین قرار منع تعقیب صادر شده است. ولی پرونده هایی هم (از استان کردستان) بوده که برای مطالعه برای من فرستاده اند. در آن ها دیده ام که قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر شده است. من در این دو استان دو رویکرد متفاوت در نحوه ی رسیدگی دیده ام که نمی دانم از کجا نشأت می گیرد. ولی در استان آذربایجان غربی ندیده ام که قرار مجرمیت و کیفرخواست برای مأموران صادر شده باشد. آن چه گفتم البته تجربه ی شخصی است.

■ خانواده‌ی قربانیان برای شکایت از مأموران و مطالبه دیه یا غرامت چه حقوقی دارند؟

کشته‌شدگان در این پرونده‌ها ورثه‌ی قانونی دارند. آن ورثه‌ی قانونی حق دارد که بیایند و شکایت کنند و تقصیر آن مأمور را ثابت کنند. ببینید! شخصی کشته شده. مأموری مرتکب قتل شده و قتل هم در این‌جا اظهارمن‌الشمس است. چه کسی باید بیاید و در این‌جا تقصیر مأمور را ثابت کند؟ ورثه که در آن‌جا نبوده‌اند و نمی‌توانند بیایند و چیزی را ثابت کنند. آن‌چه مسلم است این است که قتلی اتفاق افتاده و ثابت شده است. حالا مأمور باید بیاید و دفاع کند که اقدام من قانونی بوده است. ولی این‌ها چه می‌کنند؟ می‌گویند که اصل بر عدم تقصیر مأمور است و این شما هستید که باید بیایید و تقصیر این مأمور را ثابت کنید. شاید بیایند و به اصل براءت اشاره کنند. اما اصل براءت برای زمانی است که اصل وقوع قتل، محل مناقشه است. یا مثلاً شخصی را به ظن قتل دستگیر کرده‌اید و کسی قتل را ندیده و خودش هم اقرار نکرده و دلایل دیگری هم علیه او وجود ندارد. در این‌جا، اصل براءت حاکم است. ولی در جایی که مسلم است که مأمور شخصی را به قتل رسانده، آن مأمور باید بیاید و بگوید که من قتل کرده‌ام، اما سلسله‌مراتب قانونی را طبق این بندهای قانونی رعایت کرده‌ام. اما این‌جا دادسرا و کمیسیون سوانح هنگ مرزی حامی مأمور است و مأمور نیازی ندارد که اصولاً کاری کند. یعنی مأمور در این‌جا تضمین شده است. وقتی کسی از هر نظر حمایت شده و تضمین شده است، چرا باید احتیاط بکند؟ خیلی راحت تیراندازی می‌کند.

■ چون برایش اتفاقی نمی‌افتد؟

برایش اتفاقی نمی‌افتد و پشتش به سیستم قضایی و آن کمیسیون رسیدگی‌کننده به تقصیرات گرم است. این مأمور در این‌جا هیچ احساس خطری نمی‌کند. البته باید موضوعی را اضافه کنم. مسئله‌ی شرایط جوی محل و جو حاکم و ترسی که بر مأمورها عارض می‌شود هم هست. چون اسلحه دست‌شان است. یا جسارتی که پیدا می‌کنند، چون کسی در آن‌جا نیست و فقط خودشان هستند. گاه هم به صورت رگباری تیراندازی می‌شود. یعنی شما سه چهار نفر (کولبر) را می‌بینید که هر کدام سه-چهار گلوله خورده‌اند. در کم‌ترین میزان، این افراد (کولبران) دو-سه گلوله می‌خورند. یعنی نتیجه‌ی تیراندازی رگباری است که آن افراد (کولبران)

در اثر آن به این نحو مجروح می‌شوند.

■ در این تیراندازی، به جز آن مأمور، آیا می‌شود سلسله مراتب فرماندهی او را هم به لحاظ قانونی مسئول دانست؟

صددرصد. در این‌جا دو موضوع متفاوت داریم. جایی هست که مأمور ادعا می‌کند که بنا بر ضرورتی که خودش تشخیص داده، عمل کرده است. معمولاً این افراد در گروه‌های سه-چهار نفره، یک فرمانده دارند. یعنی یکی از نفرات گروه، مسئولیت فرماندهی گروه نظامی در مرز را برعهده دارد که از نظر درجه‌ی نظامی هم بالاتر است. او معمولاً دستور شلیک می‌دهد.

صیغ
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

■ یعنی مأمور ابتدا به ساکن اقدام به شلیک نمی‌کند و دستور می‌گیرد تا شلیک کند؟

موارد محدودی هست. مأمورها در گروه‌های کوچک سه، چهار و یا پنج نفره می‌روند و کمین می‌کنند. یکی از آن مأمورها رئیس آن گروه است و بقیه از او دستور می‌گیرند.

■ با این مبنا، آن لیدر و رئیس گروه را می‌توان مسئول دانست؟

در این‌جا این مسئله را داریم که مأمور در زمان توجه و عمل به دستور مافوق خود، باید تشخیص بدهد که آن دستور مافوق، قانونی است و یا غیرقانونی است؟ اگر مأمور به این علم داشته باشد که این دستور مافوق، غیرقانونی است، نباید تمکین کند. ولی اگر تشخیص بدهد که قانونی است، باید تمکین کند. اگر دستور مافوق مشخص باشد که غیرقانونی است، مأموری که به این دستور غیرقانونی عمل کرده هم مسئولیت دارد. این‌طور نیست که چون به دستور عمل کرده، فاقد مسئولیت باشد. یعنی مأمور از دستور غیرقانونی آمر قانونی، می‌تواند تبعیت کند. این موارد برای این‌ها، قبل از فرستاده شدن به مأموریت تفهیم شده است و قطعاً دوره‌ی آموزشی داشته‌اند.

■ مسئولیت کیفری دیگران مانند مقامات بالاتر چطور؟

ما دو قسمت داریم. یکی مسئولیت کیفری است که متوجه ضارب و آمر است. یعنی افرادی که دخیل در عملیات بوده‌اند، از نظر کیفری مسئول هستند و در دادسرا هم علیه این اشخاص، یعنی مأمورینی که در

محل حضور داشتند، برای اثبات مسئولیت کیفری، طرح دعوی می‌شود. ولی اگر تقصیر مأمورین ثابت نشود، خود ارگان برای پرداخت دیه، مسئولیت مدنی دارد. اگر برای مأموران قرار منع تعقیب صادر شود، می‌شود به آن قرار منع تعقیب اعتراض کرد. رسیدگی به اعتراض در صلاحیت دادگاه نظامی دو است. جلسه را برگزار می‌کنند و بیش‌تر وقت‌ها هم برای رسیدگی به اعتراض از وکیل دعوت نمی‌کنند. خودشان رسیدگی می‌کنند، که آن‌جا هم تأیید شده و نهایتاً قرار منع تعقیب صادر می‌شود. در این‌جا ورثه‌ی قانونی فرصت دیگری هم دارند که بیایند و مطالبه‌ی دیه کنند. بر مبنای ماده‌ی ۶۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری و در قالب مطالبه‌ی دیه، درخواست می‌دهند که پرونده به دادگاه برای رسیدگی به درخواست دیه و پرداخت آن می‌رود.

■ ناظر به تجربه‌ی شما، چقدر این درخواست‌ها جواب گرفته است؟

بعد از صدور قرار منع تعقیب مأموران، یک داستان دیگر پیش می‌آید. می‌آیند و استدلال‌های عجیب و غریبی می‌کنند. استدلالشان این است که این آقا و این شخص، با علم به خطر، وارد منطقه‌ی مرزی ممنوعه شده و هر آن احتمال می‌داده که به او تیراندازی شود. پس خون او به هدر است.

■ یعنی صراحتاً خون کولبر کشته شده به هدر اعلام می‌شود؟

بله در محاکم نظامی این‌طور اعلام می‌شود.

■ این مبنایی دارد؟ این که خون یک انسان را به هدر اعلام کنند؟

بله در محاکم نظامی، حداقل در استان ما (آذربایجان غربی) و پرونده‌هایی که من داشتم -۵۵ پرونده‌ای که تا حالا کار کرده‌ام-، این‌طور بوده است. در مورد مأموران قرار منع تعقیب صادر می‌شود. خود دادسرا و دادگاه‌های نظامی و سازمان قضایی نیروهای مسلح است که قرار منع تعقیب را صادر می‌کند. استدلالشان هم این است که اولاً برای مأموران، علی‌رغم اعتراض ورثه‌ی قانونی، قرار منع تعقیب صادر شده است و در دادگاه هم تأیید شده است. ثانیاً این که آن‌جا منطقه‌ی مرزی ممنوعه است. قبلاً هم به همه‌ی ساکنان مناطق مرزی ابلاغ شده است. بارها بخش‌نامه شده است. پس اصل بر این است که اشخاص اطلاع دارند و با علم

به خطر وارد منطقه‌ی ممنوعه می‌شوند. خودشان قبلاً پیش‌بینی کرده‌اند که احتمال دارد در آن‌جا کشته شوند. ما این‌جا اصل و قاعده‌ی اقدام را داریم. وقتی شخصی عاقل و بالغ با علم به خطر وارد منطقه‌ی ممنوعه می‌شود، خودش شرایط تیراندازی به خودش را فراهم کرده و خودش مقصر است. هیچ مسئولیتی هم در این‌جا متوجه سازمان برای پرداخت دیه‌اش نیست.

متأسفانه استدلال این است. اگر من ده فقره رای را کنار هم بگذارم، همه از روی هم کپی کرده‌اند. یعنی طوری نیست که بیایند و به این موارد به صورت تخصصی رسیدگی کنند. عمده‌ی استدلال‌ها شبیه به هم هستند. متن دادنامه‌ها هم اکثر اوقات شبیه به هم هستند. قضات هم شبیه به هم هستند. یعنی شما ده پرونده را ببینید، در هر ده پرونده همین قاضی آمده و حکم داده.

جالب این‌که اخیراً من چند تن از همین قضات را دیده‌ام که بعد از بازنشستگی از سازمان قضایی نیروهای مسلح، آمده‌اند و درخواست پرونده‌ی وکالت داده‌اند و این پروانه‌ی وکالت به آن‌ها هم داده شده است. یعنی کسی که خون اشخاص را در احکامش هدر اعلام می‌کرده، می‌آید و در مقام وکالت می‌خواهد از همین افراد دفاع کند. یعنی شما تناقض را ببینید که به کجا می‌رسد.

■ پس تکلیف این‌ها چیست؟

ماده‌ای در قانون مجازات اسلامی داریم که می‌گوید که در مواردی که مأمور مقصر نیست و آن شخص کشته شده هم بی‌گناه است، دیه را باید بیت‌المال بدهد. شرایط محاکم نظامی را که توضیح دادم که پرداخت نمی‌کنند. ما می‌آییم در قالب دادخواست، علیه بیت‌المال در محاکم عمومی طرح دعوی می‌کنیم. یعنی بعد از این که در محاکم نظامی مراحلش سپری شد و موفق به وصول دیه نشدیم، می‌آییم و در محاکم عمومی طرح دعوی می‌کنیم. آن‌جا هم احتمال گرفتن دیه هست و اما باز هم برخوردها سلیقه‌ای است و قاضی سلیقه‌ای برخورد می‌کند. بعضی از قضات می‌گویند که کم‌ترین کاری که برای فرد کشته شده می‌توانیم بکنیم این است که دیه‌اش را به ورثه‌اش پرداخت کنیم. وزارت دادگستری متولی پرداخت دیه می‌شود. بعضی از قضات هم با همان ذهنیت دادگاه نظامی می‌آیند و همان استدلال دادگاه نظامی را تکرار می‌کنند و حکم به بی‌حقی می‌دهند. یعنی آن‌جا هم ما دو رویکرد متفاوت داریم. بعضی می‌توانند دیه را از وزارت دادگستری وصول کنند،

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

بعضی هم بنا بر برخوردهای سلیقه‌ای محاکم، موفق به دریافت دیه نمی‌شوند.

■ آیا در این سیستم قضایی برای رسیدگی به این پرونده‌ها، اراده‌ای برای رسیدگی عادلانه و بی‌طرفانه و حداقل‌هایی که برای حفظ استقلال نهاد قضایی هست، می‌بینید؟

اصلاً. به هیچ وجه. بگذارید از تجربه‌ی شخصی خودم برایتان بگویم. شاید همکاران و وکلای دیگر، تجربه‌های دیگری داشته باشند. در یک مورد در جلسه‌ی رسیدگی بودم. ما به طرفیت سپاه شهدای استان (آذربایجان غربی) مطالبه‌ی دیه کرده بودیم. این تنها موردی بود که من از شعبه‌ی بدوی برای پرداخت دیه، حکم گرفته بودم. در جلسه‌ی رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر، نماینده‌ی سپاه

اصلاً نیاز نبود صحبتی کند. یعنی من وکیل خواهان و یا به اصطلاح، وکیل تجدیدنظر خوانده در آن‌جا متهم شده بودم و قاضی به نمایندگی از سپاه من را استنطاق می‌کرد. این یعنی چه؟ وقتی نماینده‌ی خود ارگان در آن‌جا حضور دارد، چرا قاضی باید بیاید و من طرف مطالبه‌گر دیه را محاکمه کند؟ من احساس کردم که در آن‌جا متهم پرونده هستم. در پاسخ شما فکر نکنم. لااقل در محاکم نظامی، رسیدگی بی‌طرف نداریم.

■ با توجه به شرایطی

که شما به‌طور مستقیم با آن مواجه هستید، آیا فکر می‌کنید که ما نیاز داریم که در قانون به‌کارگیری سلاح و یا قوانین دیگر، تغییر و اصلاحی لحاظ بشود تا این وضعیت تغییر کند؟ این‌که نهادها پاسخگوتر شوند و دست‌کم روندها به جبران خسارت بیانجامند و وضعیت قدری بهتر شود؟

مملکت دست این‌هاست. قانون و سیستم قضایی و مجلس قانون‌گذاری، همه دست این‌هاست. می‌توانند خیلی راحت قانون جدیدی را تصویب کنند و یا اصلاح

کنند. دست‌شان در این حوزه خیلی باز است.

ما تردد غیرمجاز را داریم و بله این کار غیرقانونی است. ولی کسی که تردد غیرمجاز می‌کند، اگر امکان بازداشتش باشد، نهایتاً می‌توانی بازداشتش کنی. اما اگر نتوانستی بازداشتش کنی، باید اجازه بدهی که برود. این بهتر از این است که بخواهی او را بکشی. چون طرف مقابل شما یک انسان است. آیا جان انسان خیلی ارزشمندتر از این حرف‌ها نیست که به قیمت این‌که مرز را رد نکند، او را بکشی؟ خب بگذار مرز را رد کند و برود. این‌که این قانون که در مرحله‌ی آخر اجازه‌ی تیراندازی مستقیم به مأمورین می‌دهد، این قسمت را حذف کنند. چون نیازی نیست انسانی را بکشی تا از مرز رد نشود. آیا ما بدتر از قتل یک انسان داریم؟

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

■ آن‌هم با توجه به وضعیت خاص منطقه.

بینید در برخی مرزها مانند سردشت، مرزها با هم قاطی هستند. یعنی دو روستا دو طرف مرز هستند که با هم رفت‌وآمد دارند. با هم دیگر فامیل هستند. خیلی از چوپانان آن‌ها به این سوی مرز برای چراندن گوسفندهایشان می‌آیند. از این سو هم به آن سمت مرز همین اتفاق می‌افتد. این رفت‌وآمد مرزی در



عکس از خط صلح

این مناطق خیلی امر ثر مالی است. خب در این وضعیت بگذارید که این فرد مرز را رد کند. این بهتر از قتل یک انسان است. بعد هم مجازات تردد غیرمجاز، قتل نیست؛ نهایتاً مجازاتش در صورت بازداشت، یک ماه زندان و یا جریمه‌ی نقدی است. ما باید اولویت‌بندی کنیم. جان یک انسان خیلی ارزشمندتر از این حرف‌هاست. آخرین راه چاره هم قتل یک انسان نیست و می‌شود این را اصلاح کرد.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح قرار دادید.



عکس از ایران‌لایر

حقوقی

■ تعهدات ایران در قبال حق حیات و منع استفاده از نیروی مرگبار

تأملی بر بیانیه‌ی کارشناسان سازمان ملل درباره‌ی کولبران و سوختبران

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



مریم عابدی
وکیل دادگستری و کنشگر حقوق بشر

نظارت بر تجارت مرزی (کولبری و ملوانی) و ایجاد اشتغال پایدار مرزنشینان»، مصوب ۲۵ بهمن ۱۴۰۲ و مورد تأیید شورای نگهبان در ۱۶ اسفند همان سال، با دو هدف اصلی به تصویب رسید: نخست، فراهم کردن چارچوبی قانونی برای برخی

کولبری و سوختبری را نمی‌توان در چارچوب کلاسیک رویه‌های تجاری غیررسمی تحلیل کرد؛ این پدیده پیش و بیش از هر چیز، یک راهبرد بقا در بستر فقر ساختاری، بیکاری مزمن و تبعیض منطقه‌ای است. در چنین بستری بود که «قانون ساماندهی و

فعالیت‌های تجاری مرزی به مدت پنج سال، و دوم، تکلیف دولت به تقویت معیشت و اشتغال پایدار مرزنشینان از طریق تخصیص هدفمند درآمدهای حاصل از اجرای قانون.

با این حال، در حالی که آیین‌نامه‌ی اجرایی این قانون، مصوب ۲۶ دی ۱۴۰۳ و ابلاغ‌شده در ۷ بهمن همان سال، هنوز به‌طور کامل، شفاف و عادلانه اجرا نشده است، شکاف میان قانون روی کاغذ و واقعیت در نوار مرزی همچنان با جان مرزنشینان پر می‌شود. در همین مقطع، بیانیه‌ی مشترک ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶ چهار تن از کارشناسان مستقل سازمان ملل، مای ساتو، گزارشگر ویژه‌ی وضعیت حقوق بشر در ایران، موریس تیدبال بینز، گزارشگر ویژه‌ی اعدام‌های فراقضایی، الینا کارولینا دیاز گالان، گزارشگر ویژه‌ی فقر شدید و نیکلاس لوورا، گزارشگر ویژه‌ی اقلیت‌ها، که از سوی دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر منتشر شد، این شکاف را وارد مرحله‌ی جدیدی کرد. اهمیت این بیانیه نه در آمار آن، بلکه در تغییر الگوی مفهومی (پارادایم) حقوقی آن است: انتقال صورت‌بندی مسئله از مقابله با قاچاق به نقض حق حیات.

کالبدشکافی بیانیه‌ی ۲۳ سپتامبر؛ از آمار تا قاعده‌ی حقوقی

این بیانیه به بررسی الگوی احتمالی محرومیت خودسرانه از حیات می‌پردازد و گزارش‌ها و نگرانی‌های حقوقی خود را در سه محور مطرح می‌کند:

الف) احراز الگوی تیراندازی بدون رعایت اصول ضرورت و احتیاط: بر اساس گزارش‌های مستند ارائه‌شده، حداقل دوازده کولبر از ابتدای سال ۲۰۲۶ توسط نیروهای مرزبانی و سپاه پاسداران با شلیک مستقیم کشته شده‌اند. تنها در دو ماه منتهی به صدور بیانیه، هفت کولبر با شلیک مستقیم، از فاصله‌ی نزدیک و بدون هرگونه هشدار قبلی کشته شده‌اند، در حالی که برخی از آنان در زمان تیراندازی اساساً هیچ کالایی حمل نمی‌کرده‌اند. این توصیف، منطبق بر نقض اصول بنیادین استفاده از قوه‌ی قهریه است که تیراندازی بدون هشدار و ارزیابی تهدید را ممنوع می‌کند.

ب) مستندسازی موارد عینی با قابلیت پیگرد: برای خروج از کلی‌گویی، دو پرونده به‌عنوان نمونه‌هایی از این الگو ذکر شده است: «ماده کرمانی»، کولبر چهل‌وچهار ساله‌ی اهل مریوان، در ۲۸ ژوئیه از منزل خارج شد و بازنگشت. گزارش‌ها حاکی از آن است که او در حالی که هیچ باری حمل نمی‌کرد، هدف قرار گرفت. در روایت رسمی، علت مرگ سقوط از ارتفاعات مرزی عنوان شد، اما بنا بر گزارش کارشناسان، مستندات پزشکی قانونی که به رؤیت آنان رسیده‌اند، اصابت گلوله به سر را تأیید می‌کنند. «میلاد تاباد»، بیست‌وهشت‌ساله، در ۱۸ اوت ۲۰۲۶ جان باخت؛ نزدیک به یک سال پس از آن که بر اثر اصابت گلوله به سر در جریان تیراندازی نیروهای مرزبانی به کما رفت و ماه‌ها در بخش مراقبت‌های ویژه بستری بود.

ج) تسری الگو به سوختبران بلوچ: کارشناسان تأکید می‌کنند این

الگو محدود به کردستان نیست و حداقل سیزده سوختبر بلوچ بین ژانویه تا اوت ۲۰۲۶ در جریان تیراندازی، تعقیب و گریز و سایر اقدامات نیروهای نظامی و امنیتی کشته شده‌اند. این تقارن، عنصر تبعیض ساختاری علیه مناطق حاشیه‌ای را برجسته می‌کند.

حق حیات به مثابه پیش‌شرط مشروعیت

در مجموعه‌ی حقوق بین‌الملل بشر، حق حیات نه امتیازی اعطایی از سوی حاکمیت، بلکه پیش‌شرط مشروعیت اعمال آن است. کمیته‌ی حقوق بشر در نظر تفسیری عام شماره‌ی ۳۶، آن را حق اعلی توصیف می‌کند که حتی در وضعیت اضطراری عمومی موضوع ماده‌ی ۴ میثاق نیز قابل تعلیق نیست. این پیش‌شرط بودن به این معناست که تا زمانی که دولت تعهد سلبی خود به عدم محرومیت خودسرانه از حیات و تعهد ایجابی خود به حفاظت از جان شهروندان را ایفا نکند، تمسک به سایر عناوین از جمله انتظام تجارت مرزی موضوعاً منتفی است.

هسته‌ی هنجاری بیانیه، طرح نگرانی جدی درباره‌ی نقض ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است؛ میثاقی که ایران از سال ۱۳۵۴ به آن پیوسته است. الگوی گزارش‌شده از شلیک مستقیم از فاصله‌ی نزدیک و بدون هشدار، نگرانی جدی درباره‌ی نقض اصول ضرورت، تناسب و احتیاط، موضوع نظر تفسیری عام شماره‌ی ۳۶ و اصول بنیادین ۱۹۹۰، ایجاد می‌کند؛ زیرا حمل کالا یا ظن به تخلف گمرکی، به‌خودی‌خود تهدید قریب‌الوقوعی علیه جان دیگران محسوب نمی‌شود که استفاده از نیروی مرگبار را توجیه کند. در یکی از بخش‌های محوری بیانیه تأکید شده است که کولبران کرد و سوختبران بلوچ از محروم‌ترین گروه‌های اقتصادی ایران هستند و به دلیل محدودیت فرصت‌های معیشتی جایگزین به حمل کالا روی آورده‌اند. کارشناسان تأکید می‌کنند که این افراد نباید بهای فقر خود را با جانشان بپردازند و صرف ظن به نقض مقررات گمرکی، در غیاب تهدید علیه جان افراد، نمی‌تواند استفاده از سلاح گرم را توجیه کند.

تعهد به تحقیق مؤثر؛ جایی که سکوت آماری خود به نقض تبدیل می‌شود

در منطق بیانیه، هر مرگ مشکوک یا بالقوه غیرقانونی — به‌ویژه مرگ ناشی از اقدامات مأموران دولتی —، تعهد ایران به انجام تحقیقاتی فوری، مستقل، بی‌طرفانه و مؤثر را مطرح می‌کند. این تعهد مستند به ماده‌ی ۲ میثاق است که دولت را مکلف به فراهم کردن جبران مؤثر می‌کند و در نظر تفسیری عام شماره‌ی ۳۶ تشریح شده که تحقیق باید واجد پنج وصف فوری بودن، استقلال نهادی، بی‌طرفی، کامل بودن و شفافیت باشد. پروتکل مینه‌سوتا نیز تصریح می‌کند نهادی که خود عامل شلیک است، نمی‌تواند مقام رسیدگی بی‌طرف باشد.

بیانیه نگرانی‌های جدی درباره‌ی رعایت این تعهد مطرح می‌کند.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

اهمیت این بیانیه نه در آمار آن، بلکه در تغییر الگوی مفهومی (پارادایم) حقوقی آن است: انتقال صورت‌بندی مسئله از مقابله با قاچاق به نقض حق حیات.

در پرونده‌ی ماده‌ه کرمانی، تعارض گزارش‌شده میان روایت رسمی و مستندات پزشکی قانونی، ضرورت انجام تحقیقی مستقل، بی‌طرفانه و مؤثر را برجسته می‌کند. وجه دوم نقض، کتمان آماری است. از آن‌جا که دولت تاکنون هیچ آمار رسمی، تفکیکی و قابل راستی‌آزمایی منتشر نکرده، گزارشگران ناچارند با قید احتیاط از عبارت بر اساس گزارش‌ها استفاده کنند. در حالی که به موجب نظر تفسیری شماره‌ی ۳۶، دولت مکلف به ایجاد سازوکار ثبت و انتشار عمومی داده‌های مربوط به کاربرد نیروی مرگبار است. همین سکوت، بستری کیفری نظام‌مند را فراهم می‌کند. از همین رو بیانیه تأکید می‌کند: خانواده‌ها مستحق حقیقت، پاسخ‌گویی و جبران خسارت هستند. این بیان حق بر حقیقت است و تا تحقیق مستقل وجود نداشته باشد، نقض مضاعف مواد ۲ و ۶ میثاق ادامه دارد.

تبعیض متقاطع؛ چرا گزارشگران فقر و اقلیت‌ها پای بیانیه را امضا کردند

حضور گزارشگر ویژه فقر شدید و گزارشگر ویژه اقلیت‌ها در کنار گزارشگران حق حیات، انتخابی تشریفاتی نیست، بلکه نشانه‌گذاری حقوقی هدفمند برای تغییر عنوان اتهامی است. آن‌چه در نوار مرزی کردستان و بلوچستان رخ می‌دهد، قتل‌های پراکنده نیست، بلکه الگویی جغرافیایی است که در آن سه لایه‌ی ستم بر هم سوار شده است: فقر تحمیلی، هویت قومی و نظامی‌سازی مرز. قربانی دقیقاً به این دلیل که فقیر کرد یا بلوچ ساکن نوار نظامی‌شده است، هدف قرار می‌گیرد.

به همین دلیل این خشونت از چارچوب ماده‌ی ۶ فراتر می‌رود و می‌تواند مواد ۲۶ و ۲۷ را نیز درگیر کند؛ ماده‌ی ۲۶ برابری در برابر قانون را تضمین می‌کند و ماده‌ی ۲۷ از حقوق فرهنگی، مذهبی و زبانی اقلیت‌ها حمایت می‌کند. وقتی در مرکز کشور، تخلف گمرکی مفروض مجازاتش جریمه و ضبط کالا است، اما در بانه و سراوان مجازاتش گلوله است، با سلسله مراتبی از حق حیات مواجهیم که ارزش آن با کد پستی قربانی سنجیده می‌شود.

تجارت قانونی، مرگ هم‌چنان غیرقانونی؛ پارادوکس قانون ۱۴۰۲

ذیل ماده‌ی ۶، دولت فقط مکلف به نکشتن نیست، بلکه مکلف به ایجاد شرایطی است که افراد مجبور به قرار گرفتن در خط آتش نباشند. قانون ساماندهی تجارت مرزی ۱۴۰۲ در ذات خود می‌توانست تجلی همین تعهد مثبت باشد؛ قانونی که فلسفه‌ی وجودی‌اش خارج کردن معیشت مرزنشینان از عنوان مجرمانه‌ی قاچاق و بردن آن ذیل عنوان قانونی تجارت رسمی خرد است. ماده‌ی ۳ این قانون، شصت درصد درآمدهای گمرکی و مالیاتی حاصل از اجرای آن را برای تقویت معیشت و اشتغال مرزنشینان در مناطق مشمول اختصاص داده است.

اما این قانون در میانه‌ی راه‌ها شده است. ایراد اول، در سازوکارهای

نظارتی قانون است: اگرچه ماده‌ی ۳ تکلیف به تخصیص اعتبار کرده و مواد ۴ و ۵ نیز سازوکارهایی برای نظارت و گزارش‌دهی پیش‌بینی کرده‌اند، قانون مرجع مستقلی برای راستی‌آزمایی عملکرد و الزام صریحی به انتشار عمومی نتایج اجرای این تکالیف مقرر نکرده است. ایراد دوم و اساسی‌تر، گسست میان این قانون و نظام به‌کارگیری سلاح است. قانون به‌کارگیری سلاح در موارد ضروری مصوب ۱۳۷۳ در ماده‌ی ۳ خود ضرورت و تناسب و اخطار قبلی را شرط دانسته، و اصول بنیادین ۱۹۹۰، شلیک به قصد کشتن را تنها در صورت تهدید قریب‌الوقوع مرگ مجاز می‌داند. در عمل، هیچ‌کدام در مناطق مرزی آموزش داده نمی‌شود و هیچ سازوکار مستقلی برای بررسی گزارش تیراندازی وجود ندارد. برای رفع این شکاف، سه اقدام هم‌زمان ضروری است: نخست، تکمیل سازوکارهای اجرایی ماده‌ی ۳ قانون با پیش‌بینی حساب اختصاصی قابل حسابرسی؛ دوم، اصلاح دستورالعمل‌های تیراندازی با تأکید بر ممنوعیت استفاده از نیروی مرگبار صرفاً به دلیل حمل کالای تجاری یا ظن به تخلف گمرکی، در غیاب تهدید قریب‌الوقوع علیه جان افراد؛ و سوم، اجرای آموزش اجباری برای مأموران بر اساس اصول بنیادین ۱۹۹۰، همراه با ایجاد سازوکار نظارت و تحقیق مستقل مطابق با استانداردهای پروتکل مینه‌سوتا و استفاده از دوربین برای ثبت عملیات. بدون اجرای این اقدامات، قانون روی کاغذ تجارت را قانونی می‌کند، اما در میدان، هم‌چنان جان انسان‌ها را در معرض خطر استفاده‌ی غیرقانونی از نیروی مرگبار قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری: از قاچاق‌انگاری تا مسئولیت در قبال حیات

بیانیه‌ی ۲۳ سپتامبر نقطه‌ی عطفی حقوقی است چراکه مسئله‌ی کولبری و سوختبری را فراتر از عنوان کیفری قاچاق، در چارچوب حق بنیادین حیات مورد بررسی قرار داد و به‌نوعی مسئله را بازتعریف کرد. آن‌چه رخ داده، نقض مضاعف است: نقض ماهوی ماده‌ی ۶ به دلیل شلیک بدون احراز ضرورت و تناسب، نقض شکلی ماده‌ی ۲ به دلیل نبود تحقیق مستقل و کتمان آماری، و نقض ناشی از تبعیض متقاطع موضوع مواد ۲۶ و ۲۷ است.

برای انطباق و تبدیل قانون ۱۴۰۲ از معبری ناقص روی کاغذ به سپری واقعی، چهار اقدام فوری ضروری است: یکم، بازنگری فوری در قواعد درگیری با ممنوعیت مطلق شلیک به مظنونان حمل کالا و الزام به رعایت سلسله‌مراتب اخطار، ضرورت و تناسب منطبق با قانون ۱۳۷۳ و اصول بنیادین ۱۹۹۰؛ دوم، تضمین تحقیق مستقل خارج از نیروهای درگیر منطبق با پروتکل مینه‌سوتا با انتشار عمومی یافته‌ها؛ سوم، به رسمیت شناختن حق خانواده‌ها بر حقیقت، پاسخ‌گویی و جبران خسارت کامل؛ چهارم، اجرای حقوق‌محور قانون ۱۴۰۲ با شفافیت در فهرست اقلام و تخصیص واقعی درآمدها به اشتغال پایدار با حساب قابل حسابرسی باشد. حق حیات مرزنشینان، چه کولبر و چه سوختبر، حق مشروط، منطقه‌ای و قابل معامله با هیچ توجیه امنیتی نیست.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

حضور گزارشگر ویژه فقر شدید و گزارشگر ویژه اقلیت‌ها در کنار گزارشگران حق حیات، انتخابی تشریفاتی نیست، بلکه نشانه‌گذاری حقوقی هدفمند برای تغییر عنوان اتهامی است. آن‌چه در نوار مرزی کردستان و بلوچستان رخ می‌دهد، قتل‌های پراکنده نیست، بلکه الگویی جغرافیایی است که در آن سه لایه‌ی ستم بر هم سوار شده است: فقر تحمیلی، هویت قومی و نظامی‌سازی مرز. قربانی دقیقاً به این دلیل که فقیر کرد یا بلوچ ساکن نوار نظامی‌شده است، هدف قرار می‌گیرد.

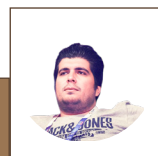


عکس از مهر

حقوق بشر

■ سوختبران؛ قربانیان بیرون از قاب قانون

میان ضرورت معاش و خطر مرگ



مصطفی داننده
روزنامه‌نگار

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

مناطق ایران زندگی می‌کند؛ جایی که برای بخشی از مردم، فاصله‌ی میان زنده ماندن و فرو رفتن در فقر، به

سوختبر، پیش از آن که متهم پرونده‌های قضایی و افکار عمومی باشد، شهروندی است که در یکی از محروم‌ترین

چند گالن سوخت، یک خودروی فرسوده و جاده‌ای ناامن گره خورده است. این واقعیت نه به معنای انکار تخلفات احتمالی است و نه توجیه قاچاق، مسئله این است که چرا در سرزمینی با این حجم از محرومیت، سیاست عمومی هنوز نتوانسته میان مقابله با تخلف و حفظ جان انسان‌ها تعادل برقرار کند؟

قانون «ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی (کولبری و ملوانی) و ایجاد اشتغال پایدار مرزنشینان» که در بهمن ۱۴۰۲ به تصویب رسید، با وعده‌ی رونق اقتصاد مناطق مرزی، کاهش مبادلات غیررسمی و ایجاد اشتغال پایدار تدوین شد. این قانون برای کولبری و ملوانی، رویه‌هایی مشخص و سازوکاری برای واردات کالا تعریف کرد اما سوختبری، با همه‌ی ابعاد اقتصادی، اجتماعی و امنیتی‌اش، در این چارچوب جای نگرفت. قانون حتی دولت را مکلف کرده است که با تخصیص منابع و اجرای برنامه‌های توسعه‌ای، برای مرزنشینان شغل پایدار و درآمد کافی فراهم کند با این حال، سوختبران بلوچستان هم‌چنان با پرسشی اساسی روبه‌رو هستند: سهم آنان از این وعده‌ی قانونی کجاست؟

کولبری در مناطق غربی کشور و سوختبری در سیستان و بلوچستان، هر دو در بستر محرومیت اقتصادی و کمبود فرصت‌های شغلی شکل گرفته‌اند، اما یکسان دانستن این دو، تفاوت‌های واقعی آن‌ها را پنهان می‌کند. سوختبری با اقتصاد انرژی، اختلاف قیمت سوخت، مسیرهای مرزی، شبکه‌های غیررسمی توزیع و ملاحظات امنیتی خاص جنوب شرق ایران پیوند خورده است. به همین دلیل، ساماندهی آن به سیاستی متناسب با شرایط بلوچستان نیاز دارد، نه صرفاً تعمیم سازوکارهای طراحی‌شده برای کولبری و ملوانی.

با این همه، قانون‌گذار هنگام تصویب قانون ساماندهی تجارت مرزی، کولبران و ملوانان را صریحاً در کانون برنامه‌ی خود قرار داد، اما برای سوختبران رویه‌ای مشابه تعریف نکرد. نتیجه آن است که یک گروه از امکان فعالیت در چارچوب قانونی ویژه‌ی این قانون برخوردار می‌شود، در حالی که گروه دیگر هم‌چنان باید با مجموعه‌ای از مقررات عمومی، برخوردهای انتظامی و قضایی و خطرهای مسیرهای غیررسمی دست‌وپنجه نرم کند.

البته باید یک نکته‌ی حقوقی را روشن کرد، خارج

بودن سوختبری از شمول این قانون، به معنای آن نیست که سوختبران هیچ حق قانونی ندارند یا هر نوع حمل سوخت از نظر قانون یکسان است. وضعیت حقوقی هر پرونده به نوع سوخت، منشأ و مقصد آن، مجوزها، نحوه‌ی حمل، مقررات مربوط به قاچاق کالا و ارز و سایر اوضاع پرونده بستگی دارد. آن‌چه محل انتقاد است، نبود یک چارچوب جامع و اختصاصی در این قانون برای ساماندهی معیشت سوختبران و کاهش مخاطراتی است که با آن مواجه‌اند.

در شرایطی که فرصت‌های شغلی پایدار محدود است، سوختبری برای بخشی از مردم به راهی برای تأمین هزینه‌های زندگی تبدیل می‌شود، راهی پرخطر که ممکن است با توقیف خودرو، ضبط محموله، تعقیب قضایی، جریمه‌های سنگین یا حتی مرگ همراه شود. برای خانواده‌ای که دارایی اصلی‌اش همان خودروی مورد استفاده در سوختبری است، توقیف وسیله‌ی نقلیه صرفاً یک اقدام اداری یا قضایی نیست؛ ممکن است به معنای از دست رفتن آخرین امکان درآمدزایی باشد.

این به آن معنا نیست که هر خودروی حامل سوخت باید از توقیف مصون باشد یا قوانین مربوط به قاچاق نباید اجرا شوند. اما پرسش اساسی این است که آیا برخورد با تخلف، متناسب با نقش واقعی فرد، نوع تخلف، میزان مشارکت او و شرایط پرونده انجام می‌شود؟ آیا میان فردی که برای تأمین معاش خانواده درگیر حمل سوخت شده و شبکه‌ای سازمان‌یافته که از این فعالیت سودهای کلان می‌برد، تمایز مؤثر و قابل سنجشی وجود دارد؟

سیاستی که این تفاوت‌ها را نادیده بگیرد، ممکن است به جای ضربه زدن به شبکه‌های سودبرنده، هزینه‌ی مقابله با آن‌ها را بر دوش ضعیف‌ترین حلقه‌ی زنجیره بگذارد. در چنین شرایطی، خودرو توقیف می‌شود، راننده مجازات می‌شود و خانواده در فقر عمیق‌تری فرو می‌رود؛ اما لزوماً نه اشتغال تازه‌ای ایجاد می‌شود، نه شبکه‌های اصلی از میان می‌روند و نه زمینه‌ی اقتصادی تکرار این چرخه از بین می‌رود.

مسئله‌ی سوختبران فقط مسئله‌ی تجارت غیررسمی نیست، مسئله‌ی امنیت جانی نیز هست. در این‌جا باید میان دو موضوع تفاوت گذاشت: برخورد قانونی با حمل غیرمجاز سوخت و استفاده از نیروی مرگبار علیه انسان‌ها.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

موضع‌گیری
کارشناسان سازمان ملل
فرستی است تا مسئله‌ی
سوختبران از حاشیه‌ی
خبرهای روزمره خارج
شود و به موضوعی برای
پاسخ‌گویی عمومی تبدیل
گردد. اما محکوم کردن
تیراندازی‌ها، هرچند
ضروری است، به‌تنهایی
کافی نیست. تا زمانی
که ریشه‌های اقتصادی
سوختبری، وضعیت حقوقی
آن، شیوه‌ی اجرای مقررات
و مسئولیت نهادهای مربوط
روشن نشود، چرخه‌ی خطر
و محرومیت ادامه خواهد
یافت.

حتی اگر حمل سوخت در پرونده‌ای مشخص جرم باشد، این امر به خودی خود مجوز تیراندازی به راننده نیست. کارشناسان سازمان ملل در موضع‌گیری اول مهر ۱۴۰۵، برابر با ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶، از مقام‌های جمهوری اسلامی خواستند به استفاده از نیروی مرگبار علیه کولبران کرد و سوختبران بلوچ پایان دهند و درباره‌ی هر مرگ ناشی از اقدامات نیروهای امنیتی، تحقیقات مستقل و بی‌طرفانه انجام دهند. آنان تأکید کردند که حتی ظن به حمل کالای مغایر مقررات گمرکی، مادامی که تهدیدی علیه جان افراد وجود ندارد، استفاده از سلاح گرم را توجیه نمی‌کند.

بر اساس همان گزارش، کارشناسان سازمان ملل از کشته شدن دست‌کم ۱۳ سوختبر در ارتباط با تیراندازی، تعقیب‌وگریز و دیگر اقدامات نیروهای نظامی و امنیتی در فاصله‌ی ژانویه تا اوت ۲۰۲۶ خبر داده‌اند.

این آمار، مواردی است که در گزارش کارشناسان و منابع مورد استناد آنان مطرح شده و نباید آن را آمار جامع و رسمی تمام تلفات سوختبران دانست.

این موضع‌گیری، مرز

روشنی را یادآوری می‌کند که دولت حق دارد قانون را اجرا کند، اما اجرای قانون نباید به مجازات خارج از فرایند قضایی یا سلب خودسرانه حق حیات تبدیل شود. اگر فردی مرتکب تخلف شده است، باید با ادله، تشریفات قانونی و مجازاتی متناسب با عمل او روبه‌رو شود؛ نه این که صرف ظن به تخلف، جان او را در معرض خطر قرار دهد.

در پرونده‌های تیراندازی نیز پرسش از مسئولیت، تنها به مأمور شلیک‌کننده محدود نمی‌شود. باید روشن شود که چه اتفاقی افتاده، آیا خطر واقعی و فوری وجود داشته، آیا استفاده از سلاح ضروری و متناسب بوده، چه دستورهای صادر شده و آیا تحقیق مستقلی برای کشف حقیقت صورت گرفته است. بدون پاسخ روشن به این پرسش‌ها، امنیت مرز به

مفهومی یک‌طرفه تبدیل می‌شود؛ امنیتی که از شهروند انتظار اطاعت دارد، اما درباره‌ی امنیت خود او پاسخ روشنی ارائه نمی‌کند.

دولت‌ها در سال‌های گذشته بارها از ساماندهی سوختبری، ایجاد اشتغال جایگزین و استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی مناطق مرزی سخن گفته‌اند. اما برای ارزیابی این وعده‌ها، تکرار خبرها و اعلام طرح‌ها کافی نیست. باید پرسید این برنامه‌ها دقیقاً چه زمانی تصویب و اجرا شده‌اند، چه تعداد از سوختبران را پوشش داده‌اند، چه میزان اعتبار دریافت کرده‌اند و چه تعداد شغل پایدار با درآمد قابل اتکا ایجاد کرده‌اند.

اگر طرحی برای صدور مجوز حمل سوخت، فروش قانونی سهمیه یا ایجاد

بازارچه‌های مرزی اعلام شده است، باید نتیجه‌ی عملی آن بررسی شود. آیا دسترسی مردم به آن واقعی و فراگیر بوده؟ آیا قیمت و درآمد حاصل از فعالیت قانونی، هزینه‌های زندگی را پوشش داده است؟ آیا مسیرهای قانونی در دسترس ساکنان مناطق

دورافتاده قرار گرفته‌اند؟ و آیا پس از اجرای طرح‌ها، تعداد کشته‌شدگان، مجروحان و خودروهای توقیفی کاهش یافته است؟

تا زمانی که این اطلاعات با داده‌های قابل راستی‌آزمایی منتشر نشوند، نمی‌توان صرف اعلام یک طرح را معادل حل مسئله دانست. در مقابل، نباید بدون بررسی اسناد نیز ادعا کرد که همه‌ی طرح‌های گذشته شکست خورده‌اند. وظیفه‌ی سیاست‌گذار این است که نتایج را منتشر کند و وظیفه‌ی رسانه و نهادهای نظارتی این است که فاصله‌ی میان وعده و عملکرد را بسنجند.

وقتی سوختبری به مرگ یک انسان منتهی می‌شود، خانواده‌ی او فقط با فقدان عزیزش روبه‌رو نیست، ممکن است منبع اصلی درآمد، سرپرست خانواده و

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از بی‌بی‌سی

امکان تأمین هزینه‌های زندگی را نیز از دست بدهد. در چنین شرایطی، حق دسترسی به حقیقت، تحقیق درباره‌ی مرگ، رسیدگی قضایی و مطالبه‌ی خسارت باید جدی گرفته شود.

البته مسئولیت جبران خسارت در هر پرونده به واقعیات اثبات‌شده، رابطه‌ی سببیت و مبنای حقوقی قابل اعمال بستگی دارد. نمی‌توان صرف وقوع مرگ را به‌تنهایی دلیل قطعی مسئولیت یک شخص یا نهاد دانست. اما اگر شواهدی از استفاده‌ی غیرقانونی یا نامتناسب از زور وجود دارد، باید امکان تحقیق مستقل، رسیدگی مؤثر و جبران خسارت برای بازماندگان فراهم باشد. خانواده نباید برای دانستن این‌که عزیزش چگونه کشته شده، با دیوار سکوت یا ابهام اداری روبه‌رو شود.

در پرونده‌ی توقیف خودرو نیز لازم است دلایل توقیف، مبنای قانونی ضبط یا مصادره‌ی احتمالی، امکان اعتراض و مرجع رسیدگی روشن باشد. تفاوت میان توقیف موقت، ضبط کالا و مصادره‌ی وسیله نقلیه از نظر حقوقی مهم است و نباید این مفاهیم را یکسان به کار برد. شفافیت در این زمینه، هم از حقوق شهروندان محافظت می‌کند و هم امکان نظارت بر عملکرد دستگاه‌های مسئول را افزایش می‌دهد.

نخست، باید وضعیت حقوقی سوختبری به‌صورت روشن و اختصاصی بررسی شود. قانون‌گذار و دولت باید مشخص کنند که کدام اشکال حمل سوخت، تحت چه شرایطی و با چه مجوزهایی می‌توانند در چارچوبی شفاف و قابل نظارت انجام شوند. این چارچوب باید با واقعیات‌های اقتصادی و جغرافیایی سیستم و بلوچستان متناسب باشد و صرفاً به نام‌گذاری یک طرح یا صدور مجوزهای محدود ختم نشود.

دوم، دولت باید گزارشی عمومی و قابل ارزیابی از طرح‌های ساماندهی سوختبری منتشر کند. گزارشی شامل بودجه تخصیص‌یافته، میزان اجرای برنامه‌ها، تعداد مشمولان، درآمد واقعی خانوارها و آمار تلفات، مجروحان و توقیف خودروها. بدون چنین گزارشی، نه می‌توان موفقیت سیاست‌ها را سنجید و نه می‌توان مسئولیت ناکامی‌ها را مشخص کرد.

سوم، مقابله با قاچاق باید بر شبکه‌های سازمان‌یافته، منشاء توزیع غیرقانونی سوخت و مسیرهای تأمین مالی آن متمرکز شود، نه این‌که بار اصلی سیاست امنیتی بر دوش راننده‌ای قرار گیرد که در پایین‌ترین حلقه‌ی زنجیره فعالیت می‌کند. این رویکرد به معنای مصونیت

افراد از قانون نیست؛ به معنای اجرای دقیق‌تر و عادلانه‌تر آن است.

چهارم، باید سازوکار مستقلی برای ثبت و بررسی مرگ‌ها و جراحات مرتبط با عملیات مرزی وجود داشته باشد. انتشار آمار تفکیک‌شده، دسترسی خانواده‌ها به اسناد و امکان پیگیری قضایی، حداقل شرایط پاسخ‌گویی است. هیچ نهادی نباید صرفاً به دلیل امنیتی بودن یک منطقه، از پاسخ‌گویی درباره‌ی جان شهروندان معاف شود.

و سرانجام، ایجاد شغل پایدار نباید به وعده‌ای بی‌زمان تبدیل شود. توسعه صنایع محلی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، تجارت قانونی مرزی، خدمات عمومی و فرصت‌های شغلی متناسب با ظرفیت‌های منطقه باید با بودجه، زمان‌بندی و شاخص‌های روشن همراه باشد. مردم بلوچستان برای ادامه‌ی زندگی نباید میان بیکاری و فعالیتی مرگبار مجبور به انتخاب شوند.

موضع‌گیری اخیر کارشناسان سازمان ملل فرصتی است تا مسئله‌ی سوختبران از حاشیه‌ی خبرهای روزمره خارج شود و به موضوعی برای پاسخ‌گویی عمومی تبدیل گردد. اما محکوم کردن تیراندازی‌ها، هرچند ضروری است، به‌تنهایی کافی نیست. تا زمانی که ریشه‌های اقتصادی سوختبری، وضعیت حقوقی آن، شیوه‌ی اجرای مقررات و مسئولیت نهادهای مربوط روشن نشود، چرخه‌ی خطر و محرومیت ادامه خواهد یافت.

قانون ساماندهی کولبری و ملوانی نشان داده است که دولت و مجلس می‌توانند برای بخشی از فعالیت‌های مرزی چارچوبی ویژه تعریف کنند. پرسش این است که چرا همین اراده برای مواجهه جامع با سوختبری، متناسب با شرایط خاص سیستم و بلوچستان، به

چارچوبی روشن و قابل ارزیابی تبدیل نشده است؟ سوختبران نه باید به دلیل محرومیت از پاسخ‌گویی قانونی محروم بمانند و نه به دلیل تخلف احتمالی از حق حیات و دادرسی عادلانه. اگر هدف، امنیت مرزهاست، این امنیت نمی‌تواند صرفاً به معنای کنترل مسیرها و برخورد با رانندگان باشد؛ باید امنیت زندگی مردم ساکن مرز را نیز در بر بگیرد.

و در پایان باید گفت، مرز امن، مرزی نیست که در آن صدای سوختبر شنیده نشود، مرزی است که در آن هیچ شهروندی برای تأمین نان خانواده‌اش ناچار نباشد جان خود را به خطر بیندازد و هیچ تلافی نیز بهانه‌ای برای تیراندازی غیرقانونی و فرار از پاسخ‌گویی نشود.

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از باشگاه خبرنگاران جوان

حقوق بشر

■ نقض حقوق بشر، توسعه نیافتگی و موانع دموکراسی سازی

کولبران و سوختبران در سایه‌ی سیاست‌های امنیتی و نابرابری

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

مجید شیعه‌علی
فعال مدنی



اشتغال در مناطق مرزی ایران درگیر قاچاق بوده است.
می‌شود در عادلانه یا مفید بودن قانون محدودیت تردد افراد

کشته شدن کولبران و سوختبران در ماه گذشته کارشناسان
سازمان ملل را به واکنش واداشت. در سال‌های اخیر

و کالاها تردید کرد. می‌شود این محدودیت را مفید ندانست چرا که جلوی بازار آزاد را می‌گیرد و امکان رشد اقتصادی و بهروزی شهروندان در سراسر جهان را کاهش می‌دهد و می‌توان عادلانه ندانست چرا که حق آزادی مهاجرت بشر را نقض می‌کند و از بزرگ‌ترین عامل تبعیض بشری حمایت می‌کند؛ چرا که به تعبیر روتخر بروخمان، مرزها بزرگ‌ترین عامل تبعیض در میان بشریت هستند.

اما به فرض عادلانه در نظر گرفتن این محدودیت، باز هم مجازات مرگ برای نقض‌کننده‌ی آن کاملاً نامتناسب و غیرانسانی است. نامتناسب است به این جهت که مرزها در امروز جهان اعتبار ذاتی ندارند و تنها یک محدودیت برساخته‌ی ذهن بشر و کاملاً اعتباری هستند و به همین جهت مجازات برای جلوگیری از عبور کالا از مرز — که در اغراق‌آمیزترین تفسیر، مسئله‌ای اقتصادی است — باید مجازاتی از همان جنس نیز داشته باشد. به فرض محال، حتی اگر قانون‌گذار این امر را نیازمند مجازات سنگین‌تری می‌بیند مرگ برای هر جرمی نامناسب است؛ حال آن‌که این مجازات بدون برگزاری دادگاه، بدون امکان دفاع و در بسیاری موارد بدون اخطار اعمال می‌شود. مسئله زمانی برجسته‌تر می‌شود که این تهدید در زندگی جمعیت زیادی از شهروندان ایران حاضر است و سالی نمی‌گذرد بدون این‌که چنین نقض آشکار حقوق بشری چند ده کشته بگیرد. این نقض حقوق بشر به این جهت کام را تلخ‌تر می‌کند که کم‌تر مورد توجه شهروندان ایرانی است و کم‌تر حساسیت آن‌ها را در خصوص عملکرد حقوق بشری حاکمیت اقتدارگرا تحریک می‌کند. تمامی موارد فوق مسائلی بود که منجر به صدور بیانیه توسط کارشناسان سازمان ملل گردید.

تکرار این اخبار ناگوار نشان از آن دارد که سوختبران و کولبران این سطح از ریسک را می‌پذیرند و به کار خود ادامه می‌دهند. این نشان از آن دارد که توسعه کم‌تر مناطق مرزی و بحران‌های اقتصادی طولانی مدت، راه حل دیگری را برای زندگی در مقابل آن‌ها قرار نداده است. در نتیجه کولبران و سوختبران صرفاً از هدف قرار گرفتن از سلاح‌های مرگ‌بار آسیب نمی‌بینند، بلکه از سیاست‌گذاری‌های حاکمیت که منجر به بحران اقتصادی در سراسر کشور و به طور خاص در مناطق مرزی شده نیز آسیب می‌بینند.

تأثیر مولفه‌ی محرومیت اقتصادی و کم‌تر توسعه‌یافتگی را می‌توان در اخبار دیگر منتشرشده در ماه اخیر نیز مشاهده کرد. در هفته‌های گذشته چندین خبر از کشته‌شدن زنان به دست مردان خانواده، آن هم با بهانه‌ی اتهامات جنسی مطرح شده است. در یک فقره، برادری با همکاری همسر،

نه تنها خواهرش را به قتل رسانده بلکه جسم بی‌جان او را نیز با کارد پاره‌پاره ساخته است. تقریباً تمامی موارد فوق در مناطق کم‌تر توسعه‌یافته‌ی کشور اتفاق افتاده است. در روزهایی که زنان در کلان‌شهرهای مرکزی ایران در حال مبارزه برای سطوح بسیار بالاتری از حقوق خود هستند، در این مناطق تهدید جانی توسط خانواده به صورت یک مسئله‌ی روزمره جریان دارد.

علاوه بر دو مسئله‌ی فوق، اخبار تحرکات سازمان جیش العدل و درگیری‌های پراکنده‌ی آن‌ها در مناطق جنوب شرقی ایران، منجر می‌شود به یاد بیاوریم، هرچند در بین عموم مخالفان سیاسی حاکمیت در مناطق توسعه‌یافته‌ی شهری، سکولاریسم و خشونت‌پرهیزی به عنوان محورهای مشترک مبارزه پذیرفته شده است، اما در این مناطق هم‌چنان مبارزه‌ی مسلحانه و ایدئولوژی‌های بنیادگرایانه‌ی دینی می‌تواند نقش جدی بازی کند و خسارت به بار بیاورد. برای تمامی موارد فوق می‌توان یک علت واحد در نظر گرفت: آن هم سطح پایین‌تر توسعه‌یافتگی است. اینگلهارت و همکارانش با بررسی چند دهه پیمایش در گستره‌ی بیش از نیمی از کشورهای جهان در کتاب «نوسازی تغییر فرهنگی و دموکراسی» به این جمع‌بندی رسیدند که جوامع با سطوح بالاتر توسعه، سطح بالاتری از ارزش‌های ابراز وجود را دارند و در نتیجه فشار برای دموکراسی به عنوان نظام مبتنی بر این ارزش‌ها بالاتر است. ایشان در اثر بعدی خود «تکامل فرهنگی» اضافه می‌کنند که تقویت ارزش‌های ابراز وجود به تقویت نگرش‌های فمینیستی، حمایت از حقوق گرایش‌های جنسی متنوع و غیره نیز منجر می‌شود. در این چارچوب، وجود نقض حقوق زنان، بنیادگرایی دینی، حتی سطحی از وجود کولبری و سوختبری به دلیل محرومیت این بخش‌های جامعه‌ی ما می‌تواند باشد.

جالب این‌جاست که در دو دهه پیش، دو استاد برجسته جامعه‌شناسی ایران، تقی آزاد ارمکی و احمد غیاثوند، در یک مقاله به ارزیابی نظریه‌ی اینگلهارت در تناسب با وضعیت توسعه‌یافتگی مناطق مختلف کشور ما و وضعیت ارزش‌های این مناطق پرداختند. آن‌ها مناطق مختلف کشور را در پنج دسته از توسعه‌یافتگی تقسیم کرده و وضعیت این دسته‌ها را بررسی نمودند. آن‌ها این‌طور نتیجه‌گیری می‌کنند که «توسعه اقتصادی-اجتماعی در استان‌های مختلف، با برخی از تغییرات ارزشی همراهی دارد. ... تغییرات در ساختار اقتصادی و محیطی، به‌تدریج ارزش‌های موجود را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ... عمده‌ترین تحول ارزشی در جامعه در همراهی با توسعه، تغییر در ارزش‌های دینی و سیاسی است. ... به نظر می‌رسد این تحولات به ترتیب از ارزش‌های دینی، سیاسی، جنسیتی

و جهانی شروع می‌شود و به تدریج ارزش‌های اجتماعی و خانوادگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.»

بنابراین، توسعه نیافتگی یک بحران واحد نیست. بلکه بحران‌های دیگری را بر جامعه و حاکمیت در ایران تحمیل کرده است و منجر به ایجاد زمینه‌های نقض بیش‌تر حقوق بشر در ایران نیز گشته است. اما سوال بعدی این‌جا مطرح می‌شود که علت این توسعه کم‌تر چیست و چرا با وجود نتایج آسیب‌زای این شرایط برای حاکمیت و جامعه و آگاهی از این وضعیت، حاکمیت در ایران درصدد رفع موانع توسعه برنیاورده است؟

برای پاسخ به این محور بحران‌های اقتصادی ملی ایران را کنار می‌گذاریم و به بررسی شرایط این مناطق فارغ از بحران‌های ملی می‌پردازیم. دو محور ابتدایی و حداقلی رشد اقتصادی را معیار در نظر می‌گیریم. یکم، سپردن اقتصاد به بازار آزاد

در نتیجه‌ی کاهش حضور، دخالت و محدودیت‌های دولت. دوم، تأمین امنیت تا سرمایه که بسیار ترسو است فرصت حضور بیابد. هر دوی این محورها، صرفاً تحت تأثیر

یک مؤلفه قرار گرفته‌اند. تسلط نگاه امنیتی بر این مناطق زمینه‌ی نقض هر دو محور را فراهم آورده است.

به‌طور مثال، سواحل دریای عمان در ایران می‌تواند ظرفیت جدی برای توسعه اقتصادی منطقه و سراسر کشور را فراهم آورد اما تسلط سپاه بر بخش‌های عمده‌ای از آن ظرفیت تجاری‌سازی را از بین برده است. در واقع بازار آزاد به‌حال خود رها نمی‌شود تا بتواند از این ظرفیت برای رشد اقتصادی استفاده کند. این حضور گسترده را با تأمین امنیت توجیه می‌کنند. این در حالی است که تأمین امنیت صرفاً با اسلحه ایجاد نمی‌شود بلکه اقتصاد، فرهنگ، مشروعیت و غیره نیز بر آن موثرند. در نتیجه آن‌که امنیت این مناطق با وجود این سطح از محدودیت هم‌چنان وضعی مشابه مناطق مرکزی کشور نیافته است.

به نظر می‌رسد حاکمیت در ایران خود و جامعه را در یک لوپ قرار داده است. برای تأمین امنیت، ظرفیت‌ها

را سرکوب می‌کند، رشد را سد می‌کند، توسعه را نابود می‌سازد و در نتیجه‌ی این عوامل ناامنی دریافت می‌کند و این ناامنی بهانه‌ی بیش‌تری برای سرکوب و سدسازی تأمین می‌کند. اما این شرایط تنها گریبان حاکمیت را نمی‌گیرد، بلکه آینده‌ی ایران را نیز با تهدید مواجه می‌سازد.

آقای عباس عبدی در پژوهشی که بر روی انتخاب نام فرزندان در دوره‌های مختلف تاریخ ایران انجام داده، به نتایج مختلف برجسته‌ای می‌رسد. او در مقدمه‌ی اثر خود اهمیت انتخاب اسم فرزند در تعریف هویت اتنیکی، ملی، مذهبی، طبقه‌ای و غیره را در کشورهای توسعه یافته مطرح می‌سازد و سپس به سراغ تغییرات انتخاب اسامی در ایران می‌رود. یکی از نتایج این است که میزان انتخاب اسامی با ریشه‌های قومی در میان ایرانیان افزایش یافته است. این خود نشان‌دهنده‌ی تأکید بیش‌تر اتنیک‌های مختلف ایرانی

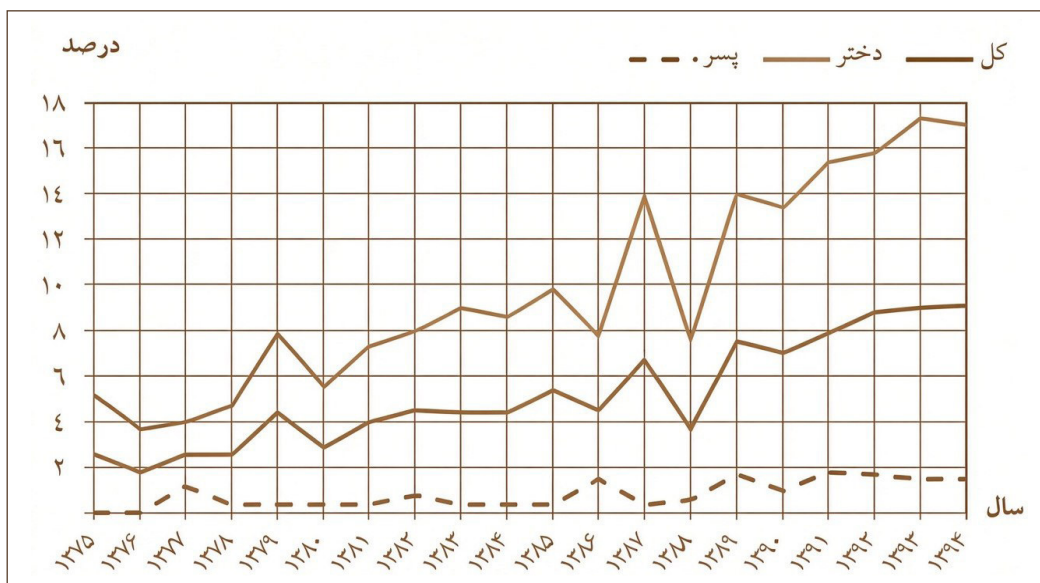
بر هویت خاص آن‌ها است.

این در حالی است که نخستین نظریه پردازان دموکراسی‌سازی در دهه‌ی هشتاد میلادی، یگانه پیش‌نیاز دموکراسی‌سازی را کاهش منازعه برسر هویت ملی و پذیرش دولت-ملت موجود قرار

داده‌اند. باتوجه به اهمیت این امر در مسئله‌ی دموکراسی‌سازی، افزایش تأکید گروه‌های قومی و مذهبی بر هویت خاص خویش و مهم‌تر از آن بیان مخاطراتی مانند مسلح شدن بخشی از احزاب کرد، همگی نشان می‌دهد، حاکمیت اقتدارگرا در ایران با مواجهه‌ی امنیتی با این مسئله‌ی حساس، نه تنها ما را از دموکراسی‌سازی دور ساخته بلکه بادهایی کاشته که خطر طوفان را تشدید می‌کند.

در نهایت می‌توان این‌طور فهمید که تا زمانی که در بلوچستان کپرنشینی، سوختبری، قتل زنان، بنیادگرایی دینی، عدم باور به دولت-ملت موجود برجای بماند، شهروندان در تهران نیز نمی‌توانند امیدی به دموکراسی‌سازی تقویت حقوق شهروندی و توسعه اقتصادی داشته باشد. بنابراین عدم توجه به وضعیت حقوق بشر در این مناطق صرفاً توجه به حقوق دیگری نیست بلکه پیگیری زمینه‌های تأمین حقوق شهروندی خویش نیز هست.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶





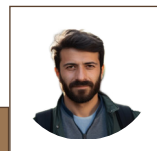
عکس از ایرنا

حقوق بشر

■ بررسی نسبت امنیت مرزها و حقوق مرزنشینان گفتگو با علی اوسط هاشمی، استاندار پیشین سیستان و بلوچستان

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



گفتگو از پدram تحسینی

مخاطرات جانی گره خورده است. تصویب «قانون
ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی (کولبری و ملوانی)

کولبری و سوختبری در مناطق مرزی ایران، سال هاست
که با چالش‌های معیشتی، محدودیت‌های قانونی و

و ایجاد اشتغال پایدار مرزنشینان» با هدف ساماندهی فعالیت‌های مرزی و بهبود وضعیت اقتصادی مرزنشینان صورت گرفته، اما پرسش‌هایی جدی درباره‌ی تأثیر آن بر امنیت جانی کولبران و سوختبران و کاهش برخوردهای قهری هم‌چنان مطرح است. در همین زمینه، «خط صلح» با علی‌اوسط هاشمی، استاندار پیشین سیستان و بلوچستان، معاون سیاسی و امنیتی سابق استانداری‌های کردستان و قزوین و تهران و رئیس سابق سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور، به گفتگو نشسته است. این گفتگو با نگاهی آسیب‌شناسانه، نسبت میان رویکرد امنیتی و حکمرانی اقتصادی در مناطق مرزی، نقش دولت و مجلس در تعیین حدود اختیارات نیروهای نظامی و انتظامی و مسئله‌ی مسئولیت‌پذیری و جبران خسارت در حوادث منجر به کشته یا مجروح شدن کولبران و سوختبران را بررسی می‌کند. پرسش محوری این است که چگونه می‌توان میان ضرورت تأمین امنیت مرزها و حفظ حقوق، معیشت و کرامت مرزنشینان تعادلی پایدار برقرار کرد؛ تعادلی که در آن مرزنشینان نه صرفاً موضوع نظارت امنیتی، بلکه بخشی از فرایند تأمین امنیت و توسعه‌ی مناطق مرزی باشند.

■ **قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی، با وجود پیش‌بینی سهمیه، حق‌الزحمه و بازگشت بخشی از عواید به مناطق مرزی، تا چه اندازه توانسته است معیشت کولبران و سوختبران را بهبود دهد و خطرات جانی روزانه‌ی آنان را کاهش دهد؟ هم‌چنین آیا در تدوین و اجرای این قانون، امنیت جانی این افراد به اندازه‌ی مسائل اقتصادی موردتوجه قرار گرفته و چه سازوکاری برای صیانت از جان آنان پیش‌بینی شده است؟**

بله، بدون تردید آن‌چه که در مرز معنا پیدا می‌کند بر می‌گردد به ارتباط نزدیک و حسنه‌ی روابط مردم با یکدیگر در مرزها. به هر حال عنایت دارید که در هر محور مرزی، اقوام با هم قرابت و نسبت نزدیکی دارند. اگر در کردستان یا سیستان و بلوچستان یا مناطق ترکمن‌نشین نگاه کنیم، آن‌ور ترکمن وجود دارد؛ آن‌سو قوم بلوچ است و این‌سو قوم کرد. این‌ها همه خود را در دامان یک جغرافیا، فرهنگ و زبان به نام ایران می‌دانند. این بزرگ‌ترین سرمایه‌ی یک کشور ارزیابی می‌شود. پس فاکتور مهم این است که تمام اقوام در مجاورت مرزهای ایران خود را به نوعی ایرانی می‌دانند و خود را متعلق به یک فرهنگ، یک قوم و یک جغرافیا می‌دانند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

مرزهای رسمی، مرزبندی‌ها و تحریم‌هایی دارند ولی هیچ مرزی نمی‌تواند مانع ارتباطات وسیع و برآمده از ریشه‌های تاریخی شود. این نکته‌ی مهمی است: هر اندازه بتوانیم این فرصت را قاعده‌مند کنیم و به شکل محترمانه و مبتنی بر اجماع پیش ببریم، می‌تواند به شناخت و پذیرش حقوق در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی کمک کند. یعنی نباید فقط از بعد اقتصادی به موجودیت مرزنشینان نگاه کنیم؛ سازمان‌دهی، نظم‌دادن، قاعده‌مندکردن و محترم شمردن کرامت انسان، ضرورتی در جهت دفاع از منافع و امنیت و رعایت قوانین حاکم بر روابط بین‌الملل است. این موضوع از آن جهت ارزشمند است که هیچ مانعی نمی‌تواند به‌طور پایدار مانع ارتباط مرزنشینان با یکدیگر شود؛ چرا که انسان روزی و برکت الهی را در جغرافیای خود و در جهت معیشت و تأمین معاش جست‌وجو می‌کند. اگر به پیش از انقلاب هم نگاه کنید، مثلاً قصر شیرین در استان کرمانشاه، خرمشهر در استان خوزستان و هر نقطه‌ای از جغرافیای ایران که با کشورهای دیگر همسایه بوده، شهری داشته که از رشد و رونق خوبی برخوردار بوده و به یک محور تفریحی، سیاحتی و گردشگری تبدیل شده است. امروز هم می‌روان و بانه در استان کردستان مقصد بسیاری از ایرانیان برای گردشگری، تأمین مایحتاج و تفریح و حتی جهیزیه شده است. پس باید این موضوع را جدی بگیریم که این پیوندها جداسدنی نیستند و هیچ مانعی نمی‌تواند سد راه ارتباط تاریخی، قومی و فرهنگی شود. نظم‌دادن به این ارتباطات می‌تواند حقوق کشورها را محترم بشمارد، قاعده ایجاد کند و از خسارت جلوگیری کند؛ چون در غیر این صورت ممکن است برخی فعالیت‌ها به قاچاق رنگ بگیرد و نیازمند مقابله و تقابل شود و خود این امر تعارض ایجاد کند و عاملی برای گسست شود، به دلیل خسارت‌ها، جراحات و مرگ‌هایی که پیش می‌آید. اشتغال مرزی هم باید از پتانسیل و ظرفیت مرزی جست‌وجو و سامان‌دهی شود. همه‌ی واردات و تجارت و صادرات کشور را نمی‌شود صرفاً از مسیرهای رسمی و از طریق مبادی و شکل‌های خاص جست‌وجو کرد. ما کشوری هستیم که خوشبختانه با بسیاری از کشورها همسایه‌ایم و این پتانسیل و ظرفیت را کم‌تر کشوری دارد. در جهان حدود دویست کشور داریم که ایران با پانزده کشور آن همسایه است؛ کم‌تر کشوری پیدا می‌شود که این تعداد همسایه داشته باشد؛ به‌خصوص کشور ما که در مقاطع مختلف با تحریم‌های دریایی، هوایی و زمینی پوشیده بوده است.

تنها چیزی که می‌تواند در روابط محلی تأثیرگذار باشد، همین ارتباطات قبیله‌ای، عشیره‌ای، طایفه‌ای و قومی و بودن در دایره‌ی فرهنگی مشترک است که محدودیت‌های بین‌المللی هم نمی‌تواند مانع آن شود. همان‌طور که عرض کردم، خود ما نمی‌توانیم در این بخش، بازدارندگی کلی دیگری داشته باشیم؛ بنابراین نظر کلی من این است که این‌ها قاعده‌هایی هستند که باید به سمت تسهیل‌گری، روان‌سازی، رسمیت دادن و پذیرش این نوع ارتباطات در سطح مناطق مرزی حرکت کند.

■ باتوجه به توضیحاتی که فرمودید، می‌خواهم بپرسم امنیت جانی مرزنیسان و کولبران در سیاست‌گذاری‌های مرزی چه اهمیت و جایگاهی دارد؟ به‌ویژه زمانی که میان ملاحظات امنیتی و مبارزه با قاچاق از یک سو و حفظ جان و معیشت مرزنیسان از سوی دیگر تعارض ایجاد می‌شود، اولویت با کدام است و چه سازوکاری برای صیانت از امنیت جانی آنان، رسیدگی به حوادث احتمالی و جبران خسارت قربانیان پیش‌بینی شده است؟

بدون شک باید یکی از جهت‌گیری‌ها معطوف به آسیب‌شناسی‌هایی باشد که در گذشته به خسارت‌ها و آسیب‌های جانی و مالی منجر می‌شد. اگر بدون توجه به این موضوع باشد، نمی‌تواند قابل اجرا باشد درجهت این حق مرزنیسانی یعنی دیگر دولت/حکومت پذیرفته است که به سمت وضع این‌چنین قوانینی برود تا آن خسارت‌ها و آسیب‌ها دیگر دوام‌دار نباشند. بدون تردید، حتماً با هماهنگی مسئولان و مقامات محلی و نمایندگانی که در این‌گونه موارد اشراف دارند، این قانون وضع شده است و ان‌شاءالله بتوانند تأثیرات مثبت خود را در جهت روان‌سازی و رسمیت بخشیدن به این فعالیت‌ها، با خارج شدن از مدار گریز از قانون که زمینه‌ساز نظم باشد نشان دهد.

■ یکی از مسائل مهم درباره‌ی کولبران و سوختبران، مسئله‌ی تیراندازی نیروهای مرزی و کشته یا مجروح شدن برخی از این افراد است. به نظر شما، قوانین و ضوابط فعلی استفاده از سلاح تا چه اندازه می‌توانند از بروز چنین حوادثی جلوگیری کنند؟ آیا ضرورتی برای بازنگری در این ضوابط وجود دارد و در صورت بازنگری، چه مؤلفه‌هایی مانند اصل ضرورت و تناسب، سلسله‌مراتب هشدار، آموزش نیروها، نظارت بر اجرا، پاسخ‌گویی و جبران خسارت قربانیان باید

مدنظر قرار گیرد؟

وقتی به سمت ساماندهی، نظم‌دهی، رسمیت دادن و پذیرفتن این حق برویم، بالاخره یک چارچوب و قاعده‌ای برای تجارت مرزی مشخص خواهد شد. الان قوانین حتی مرزنیسان‌ها را تا شعاع سی کیلومتر و در بعضی استان‌ها تا شعاع پنجاه کیلومتر، از عوارض مرزی معاف کرده‌اند؛ یعنی این را دولت و حکومت پذیرفته است. بعضی مواقع بعضی فعالیت‌ها در چارچوب قوانین گنجانده نمی‌شود یا پوشش دهنده‌ی میزان معاملات نبود. این موضوع باید بازنگری می‌شد. در شرایط سخت تحریمی امروز نیز بی‌تردید در مرزها با مسئله‌ی مبادله‌ی کالا روبه‌رو هستیم. برای تنظیم نیازهای ضروری، ظرفیت و فضای متفاوتی وجود دارد. نیروهای مرزبانی، انتظامی و مبارزه با قاچاق کالا نیز خود را با این قانون هماهنگ خواهند کرد و در صورت نیاز، پوشش لازم را تأمین می‌کنند. اکنون افزایش مبادله‌ی کالا می‌تواند در روان‌سازی مبادلات بسیار مؤثر باشد و باید هم تأثیر رفتارهای کولبران و واردکنندگان لحاظ شود هم نیروهای نظامی و امنیتی.

■ در مواردی که کولبران و سوختبران بر اثر تیراندازی نیروهای مرزی کشته یا مجروح می‌شوند، چه سازوکار قانونی برای رسیدگی به این حوادث، تعیین مسئولیت و جبران خسارت قربانیان پیش‌بینی شده است و مجلس در اصلاح این روند و پیش‌گیری از تکرار چنین حوادثی چه نقشی می‌تواند ایفا کند؟

ببینید، همان قوانینی که می‌فرمایید با توجه به آسیب‌هایی که وجود دارد، امروز در مرزها فشار آمریکایی و اسرائیلی هست و می‌گویند باید برای همسایه‌ها سخت‌گیری کنیم. هر میزان انعطاف در مبادله‌ی کالا، با توجه به نیاز همسایگان و نیازهای ضروری ملی خودمان، منطبق با وسعت نیاز و محدودیت‌هاست؛ بنابراین انعطاف و پرهیز از رفتار سخت و قهری یک ضرورت است. پیش‌تر در امر مبارزه با قاچاق می‌توانستیم بهتر عمل کنیم تا کار به کشتن و این‌گونه مسائل منجر نشود. ضمن این‌که قاچاقچی وقتی متوجه تهدید می‌شود، حتی قوانین را ندانگی در جاده‌ها را هم رعایت نمی‌کند. سوختبران با سرعت حرکت می‌کنند و خود را در معرض خطر قرار می‌دهند. محدودیت‌هایی نیز برای مسافران و حق تردد در این جاده‌ها وجود داشت که خودش نگرانی‌هایی برای مردم ایجاد کرده بود. آسیب و خسارت تنها محدود به مقابله‌ی نیروهای نظامی نیست؛ شتاب، سرعت، حرکت

صیقل

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

در بیراهه‌ها و قانون‌شکنی‌ها نیز عوامل خاص خود را در ایجاد خسارت دارند؛ عواملی که در این مسیر فعال‌اند.

■ برخی معتقدند در سیاست‌گذاری‌های مربوط به کولبری و سوختبری، نگاه امنیتی همواره بر نگاه اقتصادی و اجتماعی غلبه کرده است. شما تا چه اندازه با این دیدگاه موافق‌اید؟ و آیا می‌توان میان ضرورت کنترل مرزها و تأمین امنیت از یک سو و حقوق شهروندان مرزی از سوی دیگر، تعادلی بهتر برقرار کرد؟ در این میان، قانون‌گذار چه نقشی می‌تواند ایفا کند و چه سازوکارهایی برای تحقق این تعادل پیش‌بینی شده است؟

نگاه امنیتی زمانی می‌تواند حاکم باشد که سیاست‌گذاری ما برای حقوق مرزنشینان درست تنظیم و وضع نشده باشد. وقتی با خلاء مواجه باشیم و اصل بر مبارزه با قاچاق باشد، خب طبیعتاً نقش مرزبانی و نیروهای امنیتی و نظامی پررنگ‌تر می‌شود. ولی اگر دولت بتواند حاکمیت خود را از طریق اقتصادی و در تمام جغرافیا، به‌خصوص مرزها، با وضع مقررات و قوانین درست تنظیم کند، بدون تردید نیروهای امنیتی و نظامی نیز از آن تبعیت خواهند کرد؛ چون نیروهای نظامی قانون‌گذار نیستند، مجری قانون‌اند. این‌جا دولت و مجلس‌اند که می‌توانند محدوده‌ی مأموریت آن‌ها را مشخص کنند. اگر خلأ باشد، همین‌طور است؛ ولی وقتی قانون و قاعده باشد و تعریف درستی از ظرفیت‌ها صورت گرفته باشد و حقوق مرزنشین هم تعریف شده باشد چون منهای مرزنشینی یعنی ناامنی، اگر عناصر و لوازم لازمه‌ی زیست برای او تعریف شده باشد، او با توجه به این‌که منافعهش در گرو آرامش مرز است، در تأمین امنیت پایه‌ی نیروهای نظامی و انتظامی قطعاً همراهی خواهد کرد. ولی اگر این حق از مرزنشینان سلب شود؛ سلب این حق خودش عامل شکاف است و این شکاف می‌تواند بستر را برای فرصت‌طلبان فراهم کند.

■ باتوجه به این‌که شما خودتان مدیر امنیتی بوده‌اید، ارزیابی‌تان از میزان اختیارات مسئولان حوزه‌های سیاسی و امنیتی، به‌ویژه در استان‌های مرزنشین، برای همراهی با کولبران و سوختبران و ساماندهی آنان چیست و چه موانعی در این زمینه وجود داشته است؟

حاکمیت دولت در اقتصاد مرز، می‌تواند محدودیت‌هایی اعمال کند برای نیروهای امنیتی و انتظامی و قاعده‌مندکردن بازرگانان مرزی. بعضی مواقع می‌شود

گفت اگر منافع مشترک وجود داشته باشد، این‌جا همراهی می‌شود. یعنی ما نمی‌توانیم بالاخره بگوییم آن‌ها منفعی ندارند یا نباید داشته باشند. الان بخش قابل‌توجهی هست؛ بالاخره منابع مرزی و ریالی، حتی برای نیروی نظامی و امنیتی هم در نهایت باید از فروش سوخت تأمین و سهمیه‌اش در چارچوب قانون تأمین شود. آن‌ها وقتی عرصه تنگ شود و شرایط صادرات سخت شود، نیازمند این مهم خواهند بود که از ظرفیت‌های متفاوت دیگری که بیش‌تر در اختیارشان است، همراهی کنند. این یک بحث مشترک فی‌مابین طرفین است. این‌جا اگر سیاست براساس یک آسیب‌شناسی به یک ضرورت و لازمه‌ی زیست مرزی تبدیل شود، مثلث دولت، مرزنشین و به‌اصطلاح مرزبان و تأمین‌کنندگان امنیت می‌تواند به خوبی شکل بگیرد و تعادلی ایجاد کند که با استفاده از ظرفیت‌ها بتوانند از قابلیت‌ها و فرصت‌ها خوب استفاده کنند و تهدید را به حداقل برسانند.

■ یکی از پرسش‌های مطرح درباره‌ی قانون ساماندهی تجارت مرزی این است که آیا همه‌ی کولبران و سوختبران، به‌ویژه کسانی که فاقد مجوز یا شرایط لازم برای فعالیت در چارچوب این قانون هستند، می‌توانند از حمایت‌های آن برخوردار شوند؟ برای افرادی که خارج از این چارچوب باقی می‌مانند، چه تدابیری در نظر گرفته شده است؟

قانون این را پیش‌بینی کرده است. بالاخره تعامل مرزنشینان اگر به خوبی شکل بگیرد و در راستای منافع آنان باشد، می‌تواند مؤثر باشد. کسانی که نفوذ دارند و راه و رسم کار را بلدند —وقتی از ساماندهی می‌گوییم— نباید تنها منافع کولبر مدنظر باشد؛ منافع همه‌ی مرزنشینان باید در نظر گرفته شود. بخشی از منابع درآمدی این تجارت و این بده‌بستان‌ها باید در ساماندهی، رفع محرومیت‌ها و تأمین نیازهای خود مرزنشینان هزینه شود. این وجه دیده نمی‌شود. بالاخره وقتی می‌گوییم یک کاسب یا یک بازاری کار می‌کند و عوارض و مالیات هم می‌دهد، اگر آن عوارض و مالیات در خدمات شهری خودش را نشان ندهد، برای ادامه‌ی همراهی با دولت در این زمینه بی‌میل می‌شود. بالاخره در مرز هم باید چنین قاعده و نظمی حتماً دیده شده باشد.

■ سپاسگزارم از وقتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از میلان ایست ایمنیج

حقوق بشر

■ از «ساماندهی» تا امنیت

چرا کولبری و سوختبری هم‌چنان در مرزهای ایران باز تولید می‌شوند؟

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

شبنم معینی‌پور
پژوهشگر و فعال حقوق بشر



در سال ۱۴۰۲ را می‌توان نوعی پذیرش رسمی از سوی جمهوری اسلامی دانست که مسئله‌ی کولبری را

تصویب «قانون ساماندهی و نظارت بر تجارت مرزی (کولبری و ملوانی) و ایجاد اشتغال پایدار مرزنشینان»

نمی‌توان صرفاً در چارچوب قاچاق یا کنترل مرز دید و شرایط اقتصادی و معیشتی مناطق مرزی نیز باید در سیاستگذاری مورد توجه قرار گیرد. خود قانون رونق اقتصاد مناطق مرزی، تقویت معیشت مرزنشینان و ایجاد اشتغال پایدار را از اهداف خود قرار داده و در تعیین سقف سالانه‌ی واردات استان‌ها نیز توجه به سطح محرومیت و توسعه‌نیافتگی مناطق را پیش‌بینی کرده است. با این حال، بیش از دو سال پس از تصویب قانون، گزارش‌های کشته‌شدن کولبران در مرزهای غربی و سوختن بران بلوچ در جنوب شرق هم‌چنان ادامه دارد. موضع‌گیری کارشناسان سازمان ملل در ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶ این تنش را دوباره برجسته کرد. چگونه می‌توان از یک سو برای ساماندهی فعالیت اقتصادی مرزنشینان قانون تصویب کرد و حکومت را به ایجاد اشتغال پایدار موظف ساخت، اما از سوی دیگر کسانی که برای تأمین معاش به اقتصاد مرز وابسته‌اند هم‌چنان در معرض تیراندازی، جراحت و مرگ باشند؟

پاسخ را نمی‌توان فقط در نحوه‌ی اجرای قانون جست‌وجو کرد. مسئله به مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بازمی‌گردد که طی سال‌ها شرایط زندگی در برخی مناطق مرزی را شکل داده‌اند. فقر و بیکاری، توسعه نامتوازن، کمبود سرمایه‌گذاری و زیرساخت، تبعیض و محرومیت ساختاری و غلبه‌ی نگاه امنیتی بر مدیریت مرز، همگی در بررسی ریشه‌های کولبری و سوختن بران اهمیت دارند. تا زمانی که این عوامل تغییر نکنند، ممکن است شکل تجارت مرزی تغییر کند و فعالیت‌ها تحت نظارت بیش‌تری قرار گیرند، اما وابستگی اقتصادی مردم به فعالیت‌های پرخطر صرفاً با تغییر مقررات از بین نخواهد رفت.

کولبری: انتخاب شغلی یا محصول فقدان انتخاب؟

کولبری را نمی‌توان مانند حرفه‌ای معمولی تحلیل کرد که فرد آن را از میان چند فرصت شغلی انتخاب می‌کند. تحقیقات درباره‌ی مناطق کردنشین ایران نشان می‌دهد که برای بسیاری از کولبران، این فعالیت زمانی آغاز می‌شود که گزینه‌ی اقتصادی قابل اتکای دیگری وجود ندارد. دیده‌بان حقوق بشر در تحقیقات سال ۲۰۲۴ خود، فقر و بیکاری را از عوامل اصلی روی آوردن افراد به کولبری دانسته است. در مصاحبه‌های این سازمان، افرادی توضیح داده‌اند که پس از ناکامی در یافتن شغل یا به دلیل پایین بودن دستمزد مشاغل موجود، به کولبری روی آورده‌اند. حتی داشتن تحصیلات دانشگاهی نیز الزاماً راهی برای خروج از این وضعیت نبوده است.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

این وضعیت در گزارش وزارت کشور بریتانیا درباره‌ی کولبران نیز تأیید شده است. این گزارش که در سال ۲۰۲۵ منتشر شد، فقر، بیکاری و پیامدهای تحریم‌های اقتصادی را از عوامل روی آوردن مردم مناطق کردنشین به کولبری معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که این فعالیت به مردان بزرگسال محدود نیست و زنان و کودکان نیز در آن مشارکت دارند.

اما پیامدهای وابستگی به کولبری به وضعیت معیشتی امروز خانواده محدود نمی‌شود. گزارش سال ۲۰۲۴ مرکز حامیان حقوق بشر نشان می‌دهد که وابستگی به کولبری چگونه می‌تواند به چرخه‌ای از محرومیت اقتصادی تبدیل شود. نبود فرصت‌های شغلی، خانواده‌ها را به درآمد کولبری وابسته می‌کند و ماهیت پرخطر و ناپایدار این کار نیز امکان بهبود وضعیت اقتصادی خانواده را محدود می‌کند. این محرومیت ممکن است به نسل بعد منتقل شود. در برخی خانواده‌ها، کودکان برای کمک به تأمین معاش در کنار تحصیل به کولبری روی می‌آورند و در مواردی نیز فقر و محرومیت به ترک تحصیل آنان منجر شده است. در چنین شرایطی، مسئله دیگر فقط فقر یک فرد یا خانواده نیست، بلکه خطر انتقال فقر از نسلی به نسل دیگر مطرح است.

این شرایط، مفهوم «انتخاب آزادانه‌ی شغل» را نیز با پرسشی اساسی روبه‌رو می‌کند. وقتی فرد به دلیل نبود گزینه‌ی اقتصادی قابل اتکا برای تأمین معاش خود و خانواده‌اش به کاری پرخطر روی می‌آورد، تا چه اندازه می‌توان انتخاب آن شغل را آزادانه دانست؟ ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حق کار را در ارتباط با امکان کسب معاش از طریق کاری که فرد آزادانه انتخاب یا قبول می‌کند به رسمیت می‌شناسد. البته هر دشواری اقتصادی را نمی‌توان نقض حق کار دانست. حق کار صرفاً به معنای داشتن هر نوع منبع درآمد نیست. این حق با دسترسی به فرصت‌های شغلی، شرایط عادلانه و ایمن کار و امکان تأمین معاش پیوند دارد. بنابراین، اگر سیاست عمومی فقط بر ساماندهی کولبری متمرکز باشد، بدون این‌که فرصت‌های شغلی جایگزین ایجاد کند، ممکن است شکل فعالیت تغییر کند اما محدودیت انتخاب اقتصادی هم‌چنان باقی بماند.

توسعه نامتوازن و اقتصاد مرز

این پرسش مهم است که چرا در استان‌هایی با ظرفیت‌های قابل توجه در کشاورزی، گردشگری، تجارت مرزی و منابع طبیعی، هنوز بخش‌هایی از جمعیت برای تأمین معاش خود به فعالیت‌های پرخطر مرزی وابسته‌اند. گزارش

مرکز حامیان حقوق بشر یکی از دلایل این وضعیت را نابرابری میان مرکز و مناطق پیرامونی کشور می‌داند. تمرکز سرمایه‌گذاری، زیرساخت‌ها و فرصت‌های اقتصادی در برخی مناطق، در کنار کمبود امکانات و سرمایه‌گذاری در مناطق دیگر، به تداوم این نابرابری کمک کرده است. برخورداری یک استان از منابع طبیعی یا موقعیت مناسب برای تجارت لزوماً به این معنا نیست که ساکنان آن نیز از فرصت‌های شغلی کافی و پایدار برخوردارند. وقتی اقتصاد محلی نتواند چنین فرصت‌هایی را فراهم کند، مرز خود به یکی از راه‌های تأمین معاش تبدیل می‌شود.

در جنوب شرق کشور، نوع فعالیت متفاوت است، اما زمینه‌های اقتصادی آن شباهت‌هایی با کولبری دارد. اختلاف قیمت سوخت میان ایران و کشورهای همسایه، در کنار نیاز خانوارها به درآمد، از عواملی است که به تداوم سوختبری کمک می‌کند. گزارش رادیو زمانه در سال ۲۰۲۳ نشان می‌دهد که انتقال سوخت در بلوچستان بخشی از زنجیره‌ای گسترده‌تر است که علاوه بر سوختبران، واسطه‌ها، صاحبان مخازن و دیگر فعالان تجارت سوخت نیز در آن نقش دارند. بنا بر اطلاعات گردآوری شده در این گزارش، رانندگان و سوختبران خطر حمل سوخت و برخورد نیروهای امنیتی را مستقیماً تحمل می‌کنند، در حالی که برخی دیگر از افراد فعال در این زنجیره ممکن است سهم بیشتری از منافع آن داشته باشند. بنابراین، نمی‌توان همه‌ی افراد دخیل در تجارت غیررسمی سوخت را از نظر قدرت اقتصادی، میزان سود و خطراتی که متحمل می‌شوند در موقعیت یکسانی قرار داد. در مورد کولبری نیز باید میان کولبر و شبکه‌ی گسترده‌تر تجارت غیررسمی تفاوت قائل شد.

گزارش وزارت کشور بریتانیا به ساختار سلسله‌مراتبی این شبکه‌ها اشاره می‌کند که معمولاً توسط تاجران اداره می‌شوند. فردی که کالا را بر دوش خود از مسیرهای کوهستانی عبور می‌دهد، در موقعیت متفاوتی از کسانی قرار دارد که تجارت را سازمان‌دهی می‌کنند و ممکن است یکی از کم‌قدرت‌ترین حلقه‌های این زنجیره باشد. اگر برخورد با تجارت غیررسمی عمدتاً متوجه کسی باشد که کالا را حمل می‌کند، ممکن است بیش‌ترین فشار بر فردی وارد شود که خطر حمل را مستقیماً تحمل می‌کند، اما قدرت محدودی در ساختار گسترده‌تر این تجارت دارد. اما توسعه نامتوازن به‌تنهایی تمام مسئله را توضیح نمی‌دهد. باید پرسید چرا محرومیت اقتصادی در برخی مناطق برای سال‌های طولانی استمرار یافته و چه نسبتی میان این محرومیت و وضعیت اجتماعی و سیاسی جمعیت ساکن آن مناطق وجود دارد.

تبعیض و محرومیت ساختاری در مناطق مرزی

برای شناخت ریشه‌های کولبری و سوختبری، باید به نقش تبعیض در محرومیت اقتصادی مناطق مرزی نیز توجه کرد. کولبری عمدتاً در مناطق کردنشین و سوختبری در مناطق بلوچ‌نشین رواج دارد. البته نمی‌توان تمام مشکلات اقتصادی این مناطق را به تبعیض قومی یا مذهبی نسبت داد. اما در بررسی این محرومیت‌ها، نقش احتمالی تبعیض و آثار سیاست‌های توسعه‌ای را نیز نمی‌توان کنار گذاشت. پرسش این است که سیاست‌های اقتصادی و توسعه‌ای کشور تا چه اندازه در ایجاد یا تشدید نابرابری‌های موجود نقش داشته‌اند. تبعیض همیشه به شکل یک ممنوعیت آشکار قانونی ظاهر نمی‌شود. گاهی سیاستی که ظاهراً برای همه یکسان است، در عمل به زیان گروه‌هایی تمام می‌شود که پیش از آن نیز از امکانات و فرصت‌های کم‌تری برخوردار بوده‌اند. منطقه‌ای که سال‌ها با کمبود سرمایه‌گذاری، زیرساخت، امکانات آموزشی و فرصت‌های شغلی روبه‌رو بوده، ممکن است برای رسیدن به سطحی قابل مقایسه از فرصت‌ها به حمایت و سرمایه‌گذاری بیش‌تری نیاز داشته باشد. برابری واقعی مستلزم توجه به همین تفاوت‌هاست.

دیده‌بان حقوق بشر در گزارش سال ۲۰۲۴ خود درباره‌ی کولبران، وضعیت آنان را در بستر سابقه‌ی طولانی به‌حاشیه‌راندن جوامع کرد و محرومیت اقتصادی بررسی کرده است. کمیته‌ی رفع تبعیض نژادی سازمان ملل در ملاحظات نهایی سال ۲۰۲۴ خود درباره‌ی ایران، علاوه بر نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی در استان‌های محل سکونت اقلیت‌های قومی و مذهبی، نسبت به گزارش‌های استفاده‌ی نامتناسب و مرگبار از زور علیه کولبران و سوختبران عمدتاً کرد و بلوچ نیز ابراز نگرانی کرد. این کمیته هم‌چنین خواستار اصلاح قوانین مربوط به استفاده از سلاح گرم، انجام تحقیقات مستقل و مؤثر و فراهم شدن امکان جبران خسارت برای قربانیان شد. موضوع نابرابری در برخورداری از حقوق اقتصادی و اجتماعی نیز پیش‌تر در بررسی عملکرد ایران از سوی نهادهای سازمان ملل مطرح شده است. کمیته‌ی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل در ملاحظات نهایی (E/C.۱۲/IRN/CO/۲) سال ۲۰۱۳ خود، نسبت به شرایط نامناسب زندگی در مناطق محل سکونت اقلیت‌های قومی و کمبود خدمات اساسی در این مناطق ابراز نگرانی کرد. این کمیته هم‌چنین نسبت به سلب مالکیت زمین و تخلیه‌ی اجباری ساکنان در نتیجه‌ی اجرای برخی طرح‌های توسعه‌ای

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

ابراز نگرانی کرد و تأکید داشت که این اقدامات به طور نامتناسبی بر برخی جوامع اقلیت، از جمله کردها و بلوچ‌ها، تأثیر گذاشته‌اند. درباره‌ی سیستان و بلوچستان نیز به وضعیت نامناسب شاخص‌های سلامت، دسترسی به آب و خدمات بهداشتی و کمبود سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های درمانی مناطق روستایی توجه کرد و از دولت خواست منابع بیشتری را در جهت بهبود این وضعیت اختصاص دهد.

این مسئله از منظر حقوق بین‌الملل نیز اهمیت دارد. بر اساس بند ۲ ماده‌ی ۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دولت‌ها موظف‌اند برخورداری از حقوق مندرج در میثاق را بدون تبعیض تضمین کنند. ایران نیز به این میثاق پیوسته و ملزم به رعایت آن است. کمیته‌ی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در تفسیر عمومی شماره‌ی ۲۰ تأکید کرده است که حذف تبعیض آشکار از قوانین برای تحقق برابری کافی نیست و دولت‌ها باید به تبعیضی که در عمل رخ می‌دهد و نابرابری‌های ریشه‌داری که مانع برخورداری برابر گروه‌های مختلف از حقوق اقتصادی و اجتماعی می‌شوند نیز توجه کنند. بنابراین، مسئله فقط این نیست که ساکنان مناطق مرزی از نظر قانونی حق اشتغال دارند یا نه. باید دید در عمل تا چه اندازه به فرصت‌های شغلی، آموزش، خدمات عمومی و تأمین اجتماعی دسترسی دارند و آیا این فرصت‌ها با آن‌چه در مناطق برخوردار کشور وجود دارد قابل مقایسه است.

این پرسش در اجرای قانون ساماندهی تجارت مرزی نیز مطرح است. آیا در تعیین سهم استان‌ها و اجرای برنامه‌های اشتغال، تفاوت در سطح محرومیت و توسعه‌نیافتگی مناطق، آن‌گونه که خود قانون پیش‌بینی کرده، در عمل مورد توجه قرار می‌گیرد؟ آیا کسانی که بیش از دیگران برای تأمین معاش خود به کولبری وابسته‌اند واقعاً از برنامه‌های اشتغال بهره‌مند می‌شوند؟ از منظر حقوق بشری، هم‌چنین باید پرسید آیا در اجرای این برنامه‌ها به وضعیت گروه‌هایی که ممکن است با موانع بیشتری برای دسترسی به اشتغال روبه‌رو باشند، از جمله زنان، جوانان و افراد دارای معلولیت، توجه شده است. اگر قرار است این قانون به کاهش محرومیت کمک کند، باید دید چه تغییری در زندگی کسانی ایجاد می‌کند که تاکنون از فرصت‌های اقتصادی کم‌تری برخوردار بوده‌اند. در غیر این صورت، ممکن است تجارت مرزی شکل رسمی‌تری پیدا کند، اما شرایطی که مردم را به کولبری و دیگر فعالیت‌های پرخطر وابسته کرده است هم‌چنان پابرجا بماند.

قانون ۱۴۰۲ چه چیزی را تغییر داد؟

اهمیت قانون ساماندهی تجارت مرزی در این است که برای بخشی از تجارت مرزی از طریق کولبری و ملوانی، یک چارچوب قانونی پنج‌ساله ایجاد کرده است. به این ترتیب، کولبری دیگر فقط در قالب مقابله با تجارت غیررسمی دیده نمی‌شود و معیشت و اشتغال مرزنشینان نیز وارد سیاستگذاری در این حوزه شده است. آیین‌نامه‌ی اجرایی نیز مشخص کرده است چه کسانی می‌توانند در این سازوکار به‌عنوان کولبر شناخته شوند. ساکنان واجد شرایط شهرستان‌های مرزی در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، سیستان و بلوچستان و خراسان جنوبی مشمول این تعریف می‌شوند و برای افراد دارای سابقه‌ی کولبری، سرپرستان خانوار فاقد شغل و ساکنان شهرستان‌های دارای بازارچه‌ی مرزی اولویت‌هایی در نظر گرفته شده است.

از نظر توسعه مناطق مرزی، شاید مهم‌ترین بخش قانون ماده‌ی ۳ باشد. بر اساس این ماده، تمام درآمدهای گمرکی و مالیاتی حاصل از اجرای قانون به حسابی مخصوص نزد خزانه‌داری کل کشور واریز می‌شود و باید به صورت صددرصدی و علاوه بر اعتبارات پیش‌بینی‌شده در بودجه سالانه، به همان استان مرزی اختصاص یابد. از این منابع، ۶۰ درصد برای تقویت معیشت و اشتغال مرزنشینان و ایجاد اشتغال پایدار، ۲۰ درصد برای توسعه زیرساخت‌های اقتصاد مرز و ۲۰ درصد برای تقویت زیرساخت‌های امنیتی و مقابله با قاچاق در نظر گرفته شده است.

قانون به تخصیص این منابع بسنده نکرده است. دولت موظف شده با همکاری نهادهای عمومی و انقلابی، برنامه‌ای جامع و عملیاتی برای توسعه فعالیت‌های اقتصادی در مناطق مرزی و ایجاد اشتغال پایدار مرزنشینان تدوین و اجرا کند. خود قانون تصریح می‌کند که این برنامه باید بر اساس اسناد آمایش سرزمین و با توجه به سطح محرومیت و توسعه‌نیافتگی مناطق تنظیم شود و تا پایان سال پنجم اجرای قانون، مرزنشینان واجد شرایط از شغل پایدار و درآمد کافی، همراه با تأمین اجتماعی مناسب، برخوردار شوند. آیین‌نامه‌ی اجرایی نیز کارگروه مسئول اجرای قانون را موظف کرده است با همکاری دستگاه‌های مربوط، برنامه‌ی جامع توسعه اشتغال پایدار و زودبازده در مناطق مشمول را تدوین و به هیأت وزیران ارائه کند. بنابراین، ایجاد اشتغال پایدار صرفاً یک هدف کلی در متن قانون نیست و برای برنامه‌ریزی در این زمینه نیز تکلیف مشخصی تعیین شده است. اگر هدف قانون فقط ساماندهی و رسمی کردن کولبری بود، می‌شد موفقیت آن را با تعداد افراد ثبت‌شده، حجم کالای واردشده یا میزان

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

درآمد گمرکی سنجید. اما وقتی خود قانون ایجاد اشتغال پایدار و درآمد کافی برای مرزنشینان را هدف قرار داده، موفقیت آن را نیز باید بر اساس همین اهداف سنجید. با این حال، پیش‌بینی این اهداف در قانون به معنای تحقق آن‌ها در عمل نیست. معیار اصلی این است که اجرای قانون چه تغییری در اشتغال، معیشت و حمایت اجتماعی مرزنشینان ایجاد کرده است.

آیا ساماندهی، وابستگی به کولبری را هم کاهش می‌دهد؟ باید میان ساماندهی کولبری و کاهش نیاز به کولبری تفاوت گذاشت. ثبت کولبران، تعیین مسیرهای رسمی و ایجاد رویه‌ی گمرکی می‌تواند به شفاف‌تر و رصدپذیرتر شدن تجارت مرزی و کاهش بخشی از مبادلات غیررسمی کمک کند. اما هیچ‌کدام به‌خودی‌خود شغل جایگزین ایجاد نمی‌کنند. ممکن است فعالیتی از نظر اداری رسمی‌تر شود، در حالی که فرد هم‌چنان به دلیل نبود فرصت اقتصادی دیگر مجبور باشد همان کار پرخطر را انجام دهد. اگر پس از پنج سال، کولبری رصدپذیرتر و رسمی‌تر شده باشد اما خانوارهای مرزی هم‌چنان برای تأمین معاش خود به آن وابسته باشند، باید پرسید هدفی که خود قانون برای ایجاد اشتغال پایدار، درآمد کافی و تأمین اجتماعی مناسب تعیین کرده تا چه اندازه محقق شده است. از همین زاویه، وضعیت حمایت اجتماعی کولبران نیز اهمیت پیدا می‌کند. آیین‌نامه‌ی اجرایی در مورد ملوانان صراحتاً مقرر کرده است که اگر مالک شناور برای پوشش بیمه‌ی تأمین اجتماعی ملوانان اقدام نکند، شناور از امتیازات رویه‌ی ملوانی محروم می‌شود. اما در مورد کولبران، سازوکار مشابهی برای پوشش بیمه‌ای در برابر خطراتی مانند جراحات، ازکارافتادگی یا مرگ در جریان کولبری در این آیین‌نامه پیش‌بینی نشده است.

این در حالی است که خود قانون مقرر کرده است تا پایان دوره‌ی پنج‌ساله، مرزنشینان واجد شرایط از شغل پایدار و درآمد کافی، همراه با نظام تأمین اجتماعی مناسب، برخوردار باشند. اگر فردی در یک چارچوب رسمی به‌عنوان کولبر شناسایی شود، اما در صورت جراحات، ازکارافتادگی یا مرگ از حمایت مؤثر برخوردار نباشد، رسمی شدن فعالیت به‌تنهایی آسیب‌پذیری او را از بین نمی‌برد. این مسئله با اصل ۲۸ قانون اساسی نیز ارتباط دارد. این اصل در کنار حق انتخاب شغل، دولت را موظف می‌کند برای افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی برای احراز مشاغل را فراهم کند. اصل ۲۹ نیز برخورداری از تأمین اجتماعی را حقی همگانی می‌داند. بنابراین، مسئله فقط این نیست که کولبری چگونه انجام شود. باید پرسید کسانی که برای تأمین معاش به این فعالیت وابسته‌اند،

آیا به فرصت‌های شغلی مناسب و حمایت اجتماعی مؤثر دسترسی پیدا می‌کنند یا نه.

سوختبران در کجای این قانون قرار دارند؟

یکی از محدودیت‌های مهم قانون ۱۴۰۲ این است که سازوکار تجاری آن بر واردات کالا از طریق کولبری و ملوانی متمرکز است، در حالی که سوختبری، در شکل رایج آن در سیستان و بلوچستان، عمدتاً شامل انتقال سوخت از ایران به پاکستان و دیگر مناطق آن سوی مرز است. بنابراین، قرار گرفتن سیستان و بلوچستان در فهرست استان‌های مشمول قانون به معنای آن نیست که مسئله‌ی سوختبری نیز در این چارچوب مورد توجه قرار گرفته یا برای آن راه‌حلی پیش‌بینی شده است. این تفاوت اهمیت دارد، زیرا کولبری و سوختبری از نظر حقوقی و اقتصادی یک پدیده‌ی واحد نیستند، اما زمینه‌های مشترکی دارند. در هر دو مورد، گروه‌هایی از ساکنان مناطق مرزی برای تأمین معاش به فعالیت‌هایی پرخطر روی می‌آورند و علاوه بر خطرهای ناشی از خود کار، با خطر تیراندازی، تعقیب و برخورد نیروهای امنیتی نیز مواجه‌اند.

کارشناسان سازمان ملل در بیانیه‌ی ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶، کولبران کرد و سوختبران بلوچ را از به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ترین گروه‌ها از نظر اقتصادی در ایران توصیف کردند و تأکید داشتند که آنان در شرایطی به حمل کالا و سوخت در مناطق مرزی روی می‌آورند که راه‌های دیگری برای تأمین معاش خانواده‌هایشان بسیار محدود است. این کارشناسان هم‌چنین گزارش دادند که دست‌کم ۱۳ سوختبر بلوچ از ژانویه تا اوت ۲۰۲۶ در ارتباط با تیراندازی، تعقیب و دیگر اقدامات نیروهای نظامی و امنیتی کشته شده‌اند. گزارش رادیو زمانه در سال ۲۰۲۳ نیز مواردی از ورود کودکان و نوجوانان به سوختبری و ترک تحصیل آنان برای کمک به تأمین معاش خانواده را ثبت کرده است. این موضوع نشان می‌دهد که پیامدهای وابستگی اقتصادی به سوختبری می‌تواند از درآمد و معیشت امروز خانواده فراتر رود و فرصت‌های آموزشی نسل بعد را نیز محدود کند.

سوختبری البته به‌کلی خارج از سیاستگذاری دولت نبوده است. برای نمونه، گزارش رادیو زمانه در سال ۲۰۲۳ به اجرای طرح «رزاق» از سال ۲۰۲۰ و تأثیر آن بر مسیرهای مورد استفاده‌ی سوختبران اشاره کرده است. اما وجود چنین طرح‌هایی به‌تنهایی نشان نمی‌دهد که مشکلات معیشتی سوختبران برطرف شده یا فرصت‌های اقتصادی جایگزین برای آنان فراهم شده است. مسئله‌ی اصلی این است که سیاست‌های مربوط به سوختبری تا

صاحب
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

چه اندازه به شرایط اقتصادی و معیشتی مردم سیستان و بلوچستان توجه دارند. اگر سیاست عمومی عمدتاً بر کنترل انتقال غیررسمی سوخت متمرکز باشد بدون آن که برای خانوارهای وابسته به این درآمد فرصت‌های اقتصادی دیگری فراهم کند،— ممکن است شیوهی انجام سوختبری تغییر کند، اما عواملی که مردم را به آن وابسته کرده‌اند همچنان باقی بمانند. رسیدگی به مسئلهی سوختبری در نتیجه تنها با تنظیم مقررات حمل سوخت یا تشدید کنترل مرز ممکن نیست. چنین سیاست‌هایی باید با اقداماتی برای کاهش محرومیت اقتصادی، ایجاد فرصت‌های شغلی پایدار و حمایت از خانواده‌هایی همراه باشند که معیشت آنان به این فعالیت وابسته است.

تنش میان سیاست توسعه‌ای و سیاست امنیتی

قانون ۱۴۰۲ دو هدف را هم‌زمان دنبال می‌کند که نحوه‌ی اجرای آن‌ها می‌تواند پیامدهای متفاوتی برای مرزنشینان داشته باشد. از یک سو، بخش عمده‌ای از درآمد حاصل از اجرای قانون باید صرف تقویت معیشت و اشتغال مرزنشینان و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی مناطق مرزی شود. از سوی دیگر، بخشی از همین منابع برای تقویت زیرساخت‌های امنیتی و مقابله با قاچاق، از جمله انسداد معابر و مسیرهای غیرمجاز مرزی، در نظر گرفته شده است. این دو هدف لزوماً با یکدیگر ناسازگار نیستند. دولت می‌تواند تجارت مرزی را تنظیم و با قاچاق مقابله کند. اما محدود کردن مسیرهای غیررسمی تأمین معاش، بدون آن که هم‌زمان فرصت‌های اقتصادی جایگزین ایجاد شود، می‌تواند فشار اقتصادی بر مرزنشینان را افزایش دهد.

اگر مسیری که بخشی از جمعیت محلی برای تأمین معاش از آن استفاده می‌کند بسته شود، اما فرصت‌های شغلی جایگزینی که قانون ایجاد آن‌ها را پیش‌بینی کرده هنوز در دسترس نباشد، نتیجه برای خانواده‌ای که درآمدش به آن مسیر وابسته است صرفاً «ساماندهی تجارت» نخواهد بود. ممکن است منبع درآمد آن خانواده پیش از آن که جایگزینی برای آن فراهم شود از بین برود. در چنین شرایطی، فرد میان دو فشار قرار می‌گیرد. اقتصاد رسمی فرصت کافی برای تأمین معاش در اختیار او نمی‌گذارد و هم‌زمان راه‌هایی که پیش از آن برای کسب درآمد از آن‌ها استفاده می‌کرد محدودتر یا پرخطرتر می‌شوند.

به همین دلیل، ترتیب اجرای سیاست‌ها اهمیت دارد. اگر قرار است وابستگی به کولبری کاهش پیدا کند، ایجاد فرصت‌های شغلی پایدار، تأمین اجتماعی و زیرساخت‌های لازم نمی‌تواند به مرحله‌ای نامعلوم در آینده موکول شود. این اقدامات باید هم‌زمان با محدود

کردن مسیرهای غیررسمی و، در مواردی که بسته شدن این مسیرها معیشت خانوارها را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌دهد، پیش از آن اجرا شوند. در غیر این صورت، هزینه‌ی گذار از اقتصاد غیررسمی به اقتصاد رسمی ممکن است بیش از همه بر دوش همان خانوارهایی قرار گیرد که توان کم‌تری برای تحمل از دست دادن درآمد خود دارند. این مسئله در مناطقی که از پیش با محرومیت اقتصادی و دسترسی محدودتر به فرصت‌های شغلی روبه‌رو هستند اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند.

وقتی مسئله از معیشت به حق حیات می‌رسد

بیانیه‌ی ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶ کارشناسان سازمان ملل، بحث کولبری و سوختبری را از حوزه‌ی معیشت و تجارت فراتر می‌برد و مسئله‌ی استفاده از نیروی مرگبار و حمایت از حق حیات را نیز مطرح می‌کند. بر اساس اطلاعات دریافت‌شده از سوی این کارشناسان، از آغاز سال ۲۰۲۶ دستکم ۱۲ کولبر بر اثر تیراندازی نیروهای مرزی یا سپاه پاسداران کشته شده بودند. تنها در دو ماه پیش از انتشار بیانیه نیز کارشناسان گزارش هفت مورد کشته‌شدن کولبران بر اثر تیراندازی مستقیم مرزبانان، از فاصله‌ی نزدیک و بدون هشدار، دریافت کرده بودند. بنا بر این گزارش‌ها، برخی از آنان هنگام تیراندازی حتی کالایی همراه نداشتند. درباره‌ی سوختبران بلوچ نیز دست‌کم ۱۳ مورد مرگ میان ژانویه و اوت ۲۰۲۶ در ارتباط با تیراندازی، تعقیب و دیگر اقدامات نیروهای نظامی و امنیتی گزارش شده بود.

اما پشت این آمار، پیامدهایی قرار دارد که مسئله‌ی معیشت را مستقیماً به سلامت، حمایت اجتماعی و حق حیات پیوند می‌دهد. در مورد مادیح کرمانی، بنا بر اطلاعات منتشرشده از سوی کارشناسان سازمان ملل، این مرد ۴۴ ساله در ۲۸ ژوئیه از خانه‌ی خود در مریوان خارج شد و بازنگشت. گزارش شده است که هنگام تیراندازی کالایی همراه نداشته است. مقام‌ها به خانواده‌ی او گفته بودند که بر اثر سقوط از ارتفاعات مرزی جان باخته، اما بنا بر بیانیه‌ی کارشناسان سازمان ملل، مدارک پزشکی قانونی نشان می‌داد که از ناحیه‌ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفته است. مورد میلاد تاباد بُعد دیگری از مسئله را نشان می‌دهد. او پس از اصابت گلوله به سر، نزدیک به یک سال با پیامدهای این جراحت زندگی کرد و در ۱۸ اوت ۲۰۲۶ جان باخت. او ماه‌ها در بخش مراقبت‌های ویژه بستری بود، اما خانواده‌اش به دلیل ناتوانی در پرداخت هزینه‌ی ادامه‌ی درمان، ناچار شدند او را به خانه ببرند و خود از او مراقبت کنند. این مورد نشان می‌دهد

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

که پیامد تیراندازی در مرز به مرگ در محل حادثه محدود نمی‌شود. جراحات شدید می‌تواند خانواده‌ای را هم‌زمان با کاهش یا از دست رفتن درآمد، با هزینه‌های درمان و مراقبت طولانی‌مدت روبه‌رو کند و وضعیت اقتصادی آن را دشوارتر سازد.

کارشناسان سازمان ملل نیز در این زمینه صراحت داشتند. حتی اگر فردی مظنون به حمل کالا برخلاف مقررات گمرکی باشد، چنین رفتاری به‌خودی‌خود تهدیدی علیه جان دیگران ایجاد نمی‌کند و نمی‌تواند استفاده از سلاح گرم را توجیه کند. بر اساس استانداردهای بین‌المللی درباره‌ی استفاده از زور و سلاح گرم، استفاده‌ی عمدی از نیروی مرگبار تنها زمانی مجاز است که برای حفاظت از جان کاملاً اجتناب‌ناپذیر باشد. بنابراین، باید میان دو پرسش حقوقی تفاوت گذاشت. یک پرسش این است که آیا عبور فرد یا کالایی که حمل می‌کند مطابق مقررات بوده است. پرسش دیگر این است که آیا در آن شرایط، استفاده از نیروی مرگبار علیه او برای حفاظت از جان ضروری بوده است. غیرقانونی بودن احتمالی حمل کالا، به‌تنهایی استفاده از نیروی مرگبار را توجیه نمی‌کند.

دسترسی به عدالت و جبران خسارت

در مورد کولبران، محرومیت فقط به کمبود فرصت‌های اقتصادی محدود نمی‌شود. دسترسی به عدالت و جبران خسارت نیز بخشی از مسئله است. دیده‌بان حقوق بشر در گزارش سال ۲۰۲۴ خود مواردی را مستند کرده که کولبران پس از جراحات ناشی از تیراندازی یا انفجار مین با موانع جدی در پیگیری حقوقی و دریافت خسارت مواجه شده‌اند. در برخی پرونده‌ها، شکایت علیه مأموران به صدور قرار منع تعقیب منجر شده و در مواردی نیز افراد گفته‌اند که با وجود صدور حکم پرداخت دیه، تمام یا بخشی از مبلغ تعیین‌شده را دریافت نکرده‌اند. در یک مورد، کولبری که بر اثر تیراندازی نیروهای مرزبانی بینایی خود را از دست داده بود، با وجود صدور حکم پرداخت دیه، اعلام کرد که هیچ مبلغی دریافت نکرده است. در پرونده‌ای دیگر، فردی که بر اثر انفجار مین پای خود را از دست داده بود، نه تنها خسارتی دریافت نکرد، بلکه به اتهام عبور غیرقانونی از مرز تحت پیگرد قرار گرفت.

این موارد نشان می‌دهند که آسیب‌دیدگان ممکن است علاوه بر پیامدهای جسمی و اقتصادی حادثه، با موانع حقوقی دیگری نیز مواجه شوند. این یافته‌ها پرسش مهمی درباره‌ی دسترسی مؤثر کولبران و خانواده‌هایشان به عدالت مطرح می‌کند. اگر ادعا شود فردی در نتیجه‌ی استفاده‌ی غیرقانونی از زور آسیب دیده یا کشته شده است، وضعیت

اقتصادی، محل زندگی یا تعلق قومی و مذهبی او نباید بر امکان شکایت، انجام تحقیقات مستقل و مؤثر و دسترسی به جبران خسارت تأثیر بگذارد. حتی در مواردی که عبور از مرز برخلاف مقررات انجام شده باشد، این تخلف احتمالی نباید مانع بررسی قانونی بودن اقدام مأموران یا رسیدگی به حقوق فرد آسیب‌دیده شود.

در این‌جا نیز فقر و محرومیت اقتصادی نقش مهمی دارند. فقر نه‌تنها می‌تواند فرد را به کاری پرخطر سوق دهد، بلکه در صورت وقوع حادثه، توان خانواده را برای پیگیری حقوقی، پرداخت هزینه‌های درمان و جبران درآمد ازدست‌رفته محدود می‌کند. اگر امکان دادخواهی و دریافت خسارت نیز فراهم نباشد، خانواده ممکن است سال‌ها با پیامدهای اقتصادی آن حادثه دست‌وپنجه نرم کند. کارشناسان سازمان ملل در بیانیه‌ی سپتامبر ۲۰۲۶ خود، با اشاره به وضعیت کولبران و سوختن‌بران، بر ضرورت پاسخ‌گویی در قبال این حوادث تأکید کردند. آنان خواستار آن شدند که مرگ‌های ناشی از اقدامات نیروهای امنیتی به‌سرعت و به‌صورت مستقل و بی‌طرفانه بررسی شوند و خانواده‌های قربانیان به حقیقت، عدالت و جبران خسارت دسترسی داشته باشند. بنابراین، ارزیابی وضعیت کولبران و سوختن‌بران نباید فقط بر تعداد کشته‌شدگان و مجروحان متمرکز باشد. باید پرسید چه تعداد از این موارد به‌طور مستقل و مؤثر بررسی شده‌اند، نتایج تحقیقات چه بوده و قربانیان و خانواده‌های آنان تا چه اندازه به جبران خسارت مؤثر دسترسی پیدا کرده‌اند.

از امنیت مرز به امنیت مرزنشین

در سیاستگذاری مرزی، امنیت معمولاً با کنترل قلمرو، جلوگیری از قاچاق و نظارت بر رفت‌وآمد تعریف می‌شود. این‌ها از وظایف حکومت‌اند، اما اگر امنیت مرز از امنیت کسانی که در همان مناطق زندگی می‌کنند جدا شود، بخش مهمی از مسئله نادیده می‌ماند. برای خانواده‌ای در میوان، بانه، سردشت یا سراوان، امنیت فقط به معنای کنترل مرز و جلوگیری از قاچاق نیست. امنیت یعنی وجود فرصت‌های شغلی و درآمدی که فرد را برای تأمین هزینه‌ی خوراک، مسکن و تحصیل فرزندانش ناچار به عبور شبانه از کوهستان یا رانندگی با خودروی حامل سوخت در مسیرهای پرخطر نکند. امنیت هم‌چنین به این معناست که اگر فردی مجروح شد یا توان کار خود را از دست داد، خانواده‌اش بدون درآمد و حمایت اجتماعی رها نشود. حضور مأموران مسلح در مرز نباید برای کسی که تهدیدی علیه جان دیگران ایجاد نمی‌کند، خطر مرگ به همراه داشته باشد. هم‌چنین محل زندگی، تعلق قومی یا مذهبی و وضعیت اقتصادی افراد نباید تعیین‌کننده‌ی میزان دسترسی آنان به فرصت‌های

شغلی، خدمات عمومی، حمایت اجتماعی و عدالت باشد. از این منظر، تداوم کولبری و سوختبری را نمی‌توان صرفاً مسئله‌ای مربوط به کنترل مرز دانست. این وضعیت با چگونگی توزیع منابع، سیاست‌های توسعه منطقه‌ای، برابری فرصت‌ها و مسئولیت حکومت در قبال حقوق اقتصادی و اجتماعی مردم ارتباط مستقیم دارد. قانون ۱۴۰۲، تقویت معیشت مرزنشینان و ایجاد اشتغال پایدار را در کنار ساماندهی تجارت مرزی از اهداف خود قرار داده است. همین موضوع، معیاری برای ارزیابی موفقیت آن فراهم می‌کند. اگر در پایان دوره‌ی پنج‌ساله‌ی قانون، تجارت مرزی رسمی‌تر و نظارت بر آن بیش‌تر شده باشد، اما ساکنان این مناطق هم‌چنان برای تأمین معاش به کولبری وابسته باشند، نمی‌توان صرف اجرای سازوکارهای اداری را به معنای تحقق اهداف قانون دانست. آن‌چه اهمیت دارد، تحقق هدف توسعه‌ای قانون است؛ یعنی برخورداری مرزنشینان واجد شرایط از شغل پایدار، درآمد کافی و تأمین اجتماعی مناسب.

در مورد سوختبران، وضعیت متفاوت است. سوختبری مستقیماً در سازوکار قانون ۱۴۰۲ قرار نمی‌گیرد. بنابراین باید جداگانه بررسی کرد که چه سیاست‌هایی برای کاهش وابستگی خانوارها به این فعالیت در نظر گرفته شده و آیا فرصت‌های اقتصادی امن و قابل دسترسی برای آنان فراهم شده است یا نه. البته کاهش محرومیت اقتصادی و ایجاد

اشتغال پایدار زمان می‌برد، اما حفاظت از جان انسان‌ها را نمی‌توان به تحقق برنامه‌های توسعه‌ای در آینده موکول کرد. در کوتاه‌مدت، استفاده‌ی عمدی از نیروی مرگبار باید به مواردی محدود باشد که برای حفاظت از جان کاملاً اجتناب‌ناپذیر است. موارد مرگ و جراحت نیز باید به‌طور مستقل و مؤثر بررسی شوند و قربانیان و خانواده‌های آنان امکان دادخواهی، دریافت خسارت و برخورداری از حمایت لازم را داشته باشند. در بلندمدت، کاهش وابستگی به کولبری و سوختبری مستلزم سرمایه‌گذاری در اقتصاد محلی، زیرساخت‌ها، آموزش، تأمین اجتماعی و ایجاد فرصت‌های شغلی با درآمد کافی است. اگر محرومیت اقتصادی این مناطق با تبعیض و نابرابری ساختاری نیز پیوند داشته باشد، سیاست‌های توسعه‌ای باید به کاهش این نابرابری‌ها و رفع موانع دسترسی برابر به منابع و فرصت‌ها نیز بپردازند.

در نهایت، مسئله‌ی کولبری و سوختبری را نمی‌توان صرفاً با انتخاب میان «ساماندهی» و «مقابله» حل کرد. معیار اصلی این است که آیا سیاست‌های اتخاذشده، علاوه بر تنظیم و کنترل فعالیت‌های مرزی، شرایطی فراهم می‌کنند که مردم برای تأمین معاش خود ناچار به پذیرش خطرات جدی نباشند. زمانی می‌توان از حل این مسئله سخن گفت که یک مرزنشین، برای ماندن در زادگاه خود و داشتن یک زندگی معمولی، ناچار نباشد میان بیکاری، مهاجرت و کاری که ممکن است به قیمت جانش تمام شود یکی را انتخاب کند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



عکس از میدل‌ایست ایمنج



حقوق بشر

■ کوله‌ای به سنگینی یک کشور

مرزهای بسته چگونه کولبری و سوختبری را به تنها راه معاش تبدیل کرده‌اند؟

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

مهدی خاکی‌فیروز
روزنامه‌نگار



قاجاق گذاشته‌اند. اقتصاد کشور برای این مرد راه دیگری باقی نگذاشته است.

کارشناسان سازمان ملل به‌تازگی درباره‌ی همین مردان (و چه‌بسا زنان) بیانیه داده‌اند. به گفته‌ی آنان، از آغاز سال ۲۰۲۶ دستکم ۱۲ کولبر با شلیک مرزبانان یا سپاه کشته شده‌اند. از ژانویه تا اوت همین سال ۱۳ سوختبر بلوچ هم جان داده‌اند. ماحد کرمانی یکی از آنان بود. ۴۴ سال داشت. روز ۲۸ ژوئیه از خانه‌اش در مریوان بیرون رفت. دیگر برنگشت. باری هم بر دوش نداشت.

مرز در ایران دروازه‌ی تجارت و دیدار نیست. مرز خط آتش شده است. کولبری راه معاش نیست. ساماندهی کولبری هم درمان نیست. شهرهای مرزی در جهان موتور رونق‌اند. ایران هم باید به همین راه برود. کارگر و فروشنده‌ی خرد هم باید سهمی از آزادی اقتصادی داشته باشند.

هرچه به مرز نزدیک‌تر، سفره کوچک‌تر

در ایران فقر با دور شدن از مرکز بیش‌تر می‌شود. این الگو در تقریباً همه‌ی آمارهای رسمی پیداست. پاییز ۱۳۹۹ میانگین نرخ فقر کشور ۳۱.۴ درصد بود. همین نرخ در سیستان و بلوچستان به ۶۲ درصد می‌رسید. (۱) از هر ده نفر در این استان، شش نفر زیر خط فقر بودند.

غرب کشور حال بهتری ندارد. مرکز آمار نرخ بیکاری کل کشور را ۸.۱ درصد اعلام کرد. این نرخ برای کرمانشاه ۱۲.۳ درصد و برای کردستان ۱۰.۷ درصد بود. کرمانشاه و کردستان در شاخص فلاکت سال ۱۴۰۲ رتبه‌ی دوم و سوم کشور را گرفتند. (۲)

آمار مسکن همین داستان را تکرار می‌کند. حدود ۳۳ درصد خانوارهای سیستان و بلوچستان در فقر شدید مسکن‌اند. این رقم در تهران صفر است. در سال ۱۳۹۷ نزدیک به ۷۴ درصد خانوارهای این استان هیچ بیمه‌ی اجتماعی نداشتند. (۳)

در چنین وضعی، کوه آخرین کارفرماست. هه‌نگاو در گزارش سالانه‌ی ۲۰۲۴ مرگ ۵۷ کولبر و زخمی شدن ۲۸۲ نفر را ثبت کرد. بیش از ۸۰ درصد این تلفات کار گلوله نیروهای مسلح بود. کولبرنیوز برای همان سال ۵۹ کشته شمرد. ۴۴ نفرشان با شلیک مستقیم مردند. کردپا از ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۳ دستکم ۲۲۰۶ کشته و زخمی ثبت کرده است. ۵۸۹ نفر از آنان جان باختند.

چهره‌ی کولبر هم عوض شده است. کولبرنیوز می‌گوید سن کولبری به ۱۳ سال رسیده است. یک عضو شورای عالی استان‌ها گفته بیش از نیمی از کولبران لیسانس یا فوق‌لیسانس دارند. بازار کار رسمی این تحصیل‌کرده‌ها را نپذیرفت. کوه پذیرفت.

در بلوچستان آتش هم به گلوله اضافه می‌شود. روزنامه‌ی

اعتماد گزارش داده است در سال ۱۴۰۱ خودروهای ۱۷۰ سوخت‌بر در جاده‌های اطراف ایرانشهر و سرباز منفجر شد. ۱۶۸ نفرشان کشته شدند. (۳) هر هفته به‌طور میانگین چهار وانت سوخت‌کش در آتش سوخت. حال‌وش شمار سوخت‌بران کشته‌شده در سال ۱۴۰۲ را دست‌کم ۳۶۶ نفر اعلام کرد. دولت هیچ آماری منتشر نمی‌کند. خانواده‌ها و گروه‌های مدنی مرده‌ها را می‌شمارند. عدد واقعی احتمالاً از همه‌ی این ارقام بزرگ‌تر است.

آن سوی دنیا، مرز یعنی بازار

در بخش بزرگی از جهان، شهر مرزی چهارراه است. دو بازار در آن به هم می‌رسند. اختلاف قیمت و تنوع کالا و رفت‌وآمد آدم‌ها از آن، شغل می‌سازد. ایران این منطق را وارونه کرده است. مرز در این‌جا پایان اقتصاد است.

لاردو، جایی میان آمریکا و مکزیک و شهری در جنوب تگزاس است. تجارت دوسویه از گذرگاه‌های این شهر در سال ۲۰۲۴ حدود ۳۳۹ میلیارد دلار بود. لاردو در آن سال پرتعدادترین دروازه‌ی تجاری آمریکا در میان ۴۵۰ فرودگاه و بندر و گذرگاه زمینی شد. (۴) هر روز حدود ۱۷ هزار کامیون از پل‌های آن رد می‌شود. (۵) مردم لاردو از انبارداری و حمل‌ونقل و گمرک‌داری نان می‌خورند. در مرزهای غربی ایران همین کار بر دوش آدم‌ها افتاده است.

صبح در فرانسه، ظهر در لوکزامبورگ

در سال ۲۰۲۳ حدود ۴۷ درصد شاغلان لوکزامبورگ کارگر فرامرزی بودند. (۶) این کارگران هر صبح از فرانسه و بلژیک و آلمان می‌آیند. شب به خانه برمی‌گردند. در شهرهای نزدیک مرز در لورن فرانسه، بیش از ۷۰ درصد شاغلان آن سوی مرز کار می‌کنند. (۷) به گزارش یوروستات، ۳۲ درصد شاغلان استان لوکزامبورگ بلژیک و ۱۸ درصد شاغلان منطقه‌ی تریر آلمان در کشوری دیگر کار می‌کنند. (۸) این آدم‌ها بیمه دارند. حقوق قانونی می‌گیرند. کسی به آنان قاجاقچی نمی‌گوید.

کارت تردد به جای ایست بازرسی

اتحادیه‌ی اروپا در سال ۲۰۰۶ مقرراتی برای تردد محلی مرزی تصویب کرد. ساکنان نوار مرزی با این مقررات تا شعاع حدود ۳۰ کیلومتر با یک کارت ساده رفت‌وآمد می‌کنند. این شعاع در موارد استثنایی به ۵۰ کیلومتر می‌رسد. روادید شننگن هم لازم نیست. نوار مرزی در اروپا منطقه‌ی آسان‌گیری است. در ایران همین نوار منطقه‌ی ممنوعه است.

شنژن، از شهرک تا کلان‌شهر

شنژن در آغاز اصلاحات اقتصادی چین شهرکی کوچک

صبح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

کنار مرز هنگ کنگ بود. پکن آن را نخستین منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی کشور کرد. مرز این شهر به روی سرمایه و کالا و مهارت هنگ کنگ باز شد. چهار دهه بعد، شئون یکی از بزرگ‌ترین کلان‌شهرهای صنعت و فناوری جهان است. همسایگی با یک اقتصاد پویا فرصت است. دیوار این فرصت را هدر می‌دهد.

درس تلخ سئوتا و ملیلیه

یک تجربه‌ی جهانی شباهت دردناکی به کولبری دارد. در مرز سئوتا و ملیلیه با مراکش، هزاران زن مراکشی بار بر دوش از مرز رد می‌شدند. اسپانیایی‌ها به آنان پورتادوراس می‌گفتند. ارزش کالای جابه‌جاشده به دست این زنان سالانه بیش از ۱۰۴ میلیارد یورو برآورد می‌شد. ازدحام در گذرگاه تاراخال بارها جان این زنان را گرفت. (۹) مارس ۲۰۲۰ مرزها بسته شد و بنا بر اعلام دانشگاه گرانادا هزاران خانوار یک‌شبه بی‌درآمد ماندند. باربری انسانی هیچ‌جا به توسعه نرسیده است. بستن مرز بی‌جایگزین هم فقر را از کوه به خانه می‌برد.

مرهمی کوچک بر زخمی عمیق

پاسخ رسمی به کولبری در این سال‌ها ساماندهی بوده است. کارت کولبری صادر کرده‌اند. سهمیه گذاشته‌اند. مسیر مجاز تعیین کرده‌اند. این کارها شاید شلیک‌ها را در چند نقطه کم کند. اما ریشه‌ی ماجرا سر جایش می‌ماند. ساماندهی کولبری یعنی قبول حمل کالا بر پشت انسان در قرن بیست و یکم. هیچ کشوری با قانونی کردن باربری انسانی توسعه نیافته است. کشورها با جاده و کامیون و انبار و گمرک کارآمد پیش رفته‌اند.

بازارچه‌های مرزی قرار بود راه قانونی معیشت مرزنشینان باشند. آن‌ها هم گرفتار همان منطق تنگ‌اند. به گزارش اتاق بازرگانی تهران، تا پایان ۱۴۰۲ فقط ۳۳ بازارچه‌ی مرزی فعال در کشور بود. کل مبادلات مرزنشینان در آن سال حدود ۲ میلیارد دلار بود. (۱۰) این رقم کم‌تر از یک‌صد و پنجاهم تجارت سالانه‌ی لاردو است. دولت پیش‌تر ۳۱ بازارچه‌ی کم‌کار را یک‌جا تعطیل کرد. شمار بازارچه‌ها به کم‌تر از ۲۰ رسید. (۱۱) جواب ناکارآمدی بستن بود.

ریشه‌ی مشکل در خود قواعد است. سقف سهمیه‌ی مرزنشینی بر اساس جمعیت و وضع اقتصادی منطقه تعیین می‌شود. فهرست کالاهای مجاز کوتاه است. این فهرست مدام عوض می‌شود. تعرفه‌ها بالاست. ممنوعیت‌های وارداتی زیاد است. ثبت سفارش و رفع تعهد ارزی هم پیچیده است. همه‌ی این‌ها فاصله‌ی قیمت دو سوی مرز را بزرگ می‌کند. همین فاصله قاچاق را سودآور می‌کند. کولبری در واقع مالیاتی است بر دوش فقیرترین شهروندان. با هر پله تعرفه،

راه کوه شلوغ‌تر می‌شود.

زیان این قواعد به مرزنشین محدود نمی‌ماند. مصرف‌کننده‌ی تهرانی و اصفهانی کالای گران‌تر و بی‌کیفیت‌تر می‌خرد. کارخانه‌ی نیازمند مواد اولیه‌ی وارداتی، هزینه‌ی بیش‌تری می‌پردازد. دولت هم از عوارض گمرکی یک تجارت شفاف محروم می‌ماند. در سوخت مایع برعکس است. یارانه‌ی سنگین بنزین و گازوئیل، فاصله‌ی قیمتی چند ده برابری با پاکستان و افغانستان ساخته است. سوخت‌بر بلوچ ناخواسته حامل همین شکاف است. سیاست در تهران نوشته می‌شود. تاوانش را سراوان و سردشت می‌دهند.

کنترل در گیت، آزادی تا گیت

مانع رونق مرزی فقط در خود مرز نیست. محدودیت‌ها ده‌ها کیلومتر پیش از مرز شروع می‌شود. ایست بازرسی پشت ایست بازرسی است. ساخت‌وساز ممنوع است. تردد شبانه محدود است. غیربومی برای ورود مجوز لازم دارد. نیروهای نظامی همه‌جا هستند. روستای مرزی با این قواعد ارزش همسایگی با یک بازار بزرگ را از دست می‌دهد.

قاعده‌ی تغییر ساده است. همه‌ی بازرسی‌های گمرکی و امنیتی در گیت رسمی انجام شود. گیت تجهیزات مدرن و کارمند کافی داشته باشد. رفت‌وآمد مردم تا لب مرز آزاد باشد. ساخت انبار و فروشگاه و مهمان‌پذیر هم آزاد باشد. اروپا نوار ۳۰ تا ۵۰ کیلومتری مرز را به امتیاز ساکنانش تبدیل کرده است. ایران همین نوار را به محدودیت تبدیل کرده است.

با آزادی تردد تا گیت، بازارچه از چند غرفه‌ی محصور بیرون می‌آید. دورش هتل و رستوران و تعمیرگاه و شرکت حمل‌ونقل و صرافی رسمی و انبار گمرکی می‌روید. باشماق مریوان در سال‌های رونقش مسافر خرید از سراسر کشور جذب می‌کرد. تقاضا هست. اجازه نیست. پژوهش‌های دانشگاهی اثر بازارچه‌های مریوان و کرمانشاه را بر زندگی روستاییان مرزنشین سنجیده‌اند. (۱۲)

گردشگری هم پشت سیم خاردار مانده است. مرز غربی ایران با اقلیم کردستان و ترکیه پر از پیوند زبانی و خویشاوندی است. مرزهای شمالی با ارمنستان و آذربایجان هم همین‌طورند. مرز جنوب شرقی با پاکستان هم همین‌طور است. خانواده‌ها در دو سوی مرز زندگی می‌کنند. عروسی و عزا و جشن مشترک دارند. کوهستان‌ها طبیعت بکری دارند. شهر مرزی آزاد مقصد گردشگر داخلی و خارجی می‌شود.

ایران و پاکستان تفاهم‌نامه‌ای برای ساخت شش بازارچه مشترک در امتداد مرز دو بلوچستان امضا کرده‌اند. پس در حساس‌ترین مرزها هم تجارت محلی شدنی است. قدم بعدی آزادی واقعی تردد است. چند محوطه‌ی محصور دیگر دردی را دوا نمی‌کند.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

اگر کولبری فقط ناکارآمدی اقتصادی بود، جایش در جدول تعرفه‌ها بود. ماجرا حالا انسانی است. زنجیره‌ی علت‌ها روشن است. سیاست‌های کلان آدم را از کسب‌وکار عادی محروم می‌کند. فقر او را به کوه می‌فرستد. دولت برای مقابله با پیامد سیاست خودش اسلحه می‌کشد. قربانی دو بار مجازات می‌شود. یک بار با بیکاری. یک بار با گلوله.

معیار حقوقی روشن است. سازمان ملل در سال ۱۹۹۰ اصول بنیادین استفاده از زور و سلاح گرم را برای مأموران انتظامی تصویب کرد. بر پایه‌ی این اصول، شلیک مرگبار عمدی فقط برای حفظ جان و در شرایط کاملاً ناگزیر مجاز است. کارشناسان سازمان ملل در بیانیه‌ی تازه‌شان همین را یادآوری کردند. به گفته‌ی آنان، حمل کالا برخلاف قانون گمرک جان کسی را تهدید نمی‌کند. چنین تخلفی شلیک را توجیه نمی‌کند. حمل چند کارتن چای یا لوازم خانگی تخلفی اداری است. جواش جریمه و ضبط کالا است. جواش مرگ نیست.

آمارها نشان می‌دهد این اصل در مرزهای ایران رعایت نمی‌شود. در سال ۱۴۰۳ شمار کولبران کشته و زخمی به ۱۸۳ نفر رسید. حدود ۷۸ درصد آنان هدف تیراندازی مستقیم بودند. (۱۳) سازمان هانا مواردی از شلیک از فاصله‌ی بسیار نزدیک را ثبت کرده است. دیده‌بان حقوق بشر هم زور مرگبار علیه کولبران را بخشی از سرکوب جوامع به حاشیه‌رانده شده‌ی کرد دانسته است.

پشت هر عدد یک خانواده است. میلاد تاباد ۲۸ سال داشت. مرزبانان به سرش شلیک کردند. ماه‌ها در بخش مراقبت‌های ویژه بستری بود. خانواده‌اش پول ادامه‌ی درمان را نداشتند. او را به خانه بردند. خودشان پرستارش شدند. میلاد ۱۸ اوت ۲۰۲۶ درگذشت. خشونت مرزی خانواده‌ها را فقیرتر از قبل می‌کند. پسر کولبری که پدرش را از دست داده، احتمالاً کولبر بعدی است.

مرز خط قلمرو کشورهاست. مرز ترازوی ارزش جان آدم‌ها نیست. دولتی که مرز را با گلوله نگه می‌دارد، چند کالای گمرک‌نشده را از جان شهروندش گران‌تر می‌داند.

آزادی، سهم کارگر و دستفروش

در بحث‌های اقتصادی ایران، آزادسازی معمولاً یعنی آزادی واردکننده‌ی بزرگ و خصوصی‌سازی و آزادی قیمت. این آزادی به صاحب سرمایه و دارنده‌ی کارت بازرگانی می‌رسد. به کارگر و فروشنده‌ی خرد نمی‌رسد. شرکتی با مجوز رسمی ده‌ها کانتینر کالا وارد می‌کند. مرزنشینی چند بسته کالا برای مغازه‌ی روستایش می‌آورد. اولی تاجر است. دومی قاچاقچی است و شاید جانش را هم بدهد. اسم این تبعیض امتیاز است.

آمارتیا کومار سن، اقتصاددان برنده‌ی نوبل است. او در کتاب «توسعه به مثابه آزادی» توسعه را با گسترش انتخاب‌های واقعی مردم می‌سنجد. رشد تولید به‌تنهایی معیار او نیست. از نگاه سن، آزادی مبادله و آزادی جست‌وجوی کار خودشان بخشی از توسعه‌اند. با این معیار، کولبر از توسعه محروم است. آزادانه کار نمی‌کند. کالایش را آزادانه نمی‌فروشد. برای دیدار خویشاوندش آزادانه از مرز نمی‌گذرد.

هرناندو دسوتو اقتصاددان پرویی است. سال‌ها اقتصاد غیررسمی را در کشورهای فقیر بررسی کرد. یافته‌اش ساده بود. فقرا از سر بی‌قانونی در حاشیه کار نمی‌کنند. ورود به اقتصاد رسمی برایشان بیش از حد گران است. مجوز و کاغذبازی و زمان راه را بسته است. کولبر و سوخت‌بر نمونه‌ی کامل همین وضع‌اند. قانون راهی برایشان نگذاشته است. راه درست ارزان کردن رسمی شدن است. گران کردن غیررسمی ماندن با گلوله راه درست نیست.

شهر مرزی به چند آزادی ساده نیاز دارد. کارگر مرزنشین با یک مجوز ساده در دو سوی مرز کار کند. بیمه و حقوق قانونی داشته باشد. کارگر فرانسوی در لوکزامبورگ همین‌طور کار می‌کند. ساکن نوار مرزی کارت تردد محلی داشته باشد. ایست‌های پی‌درپی در خاک کشور خودش برچیده شود. مبادله‌ی کوچک خانوار و کسب‌وکار محلی تعرفه‌ای ساده و ثابت داشته باشد. فهرست کالاهای ممنوع کوتاه شود. ساخت فروشگاه و انبار و اقامتگاه و دفتر حمل‌ونقل در نوار مرزی مجوز امنیتی چندلایه نخواهد. این‌ها رویا نیست. وضع عادی مرز در بخش بزرگی از جهان همین است.

صدای مخالفان و قدم‌های بعدی

ترس از ناامنی: این استدلال مخالفان جدی دارد. حرف آنان هم شنیدنی است. مدافعان سیاست فعلی می‌گویند از مرزهای غربی و جنوب شرقی سلاح و مواد مخدر و گروه مسلح عبور می‌کند. به نظر آنان تردد آزاد کنترل را سخت می‌کند. این نگرانی واقعی است. جواش گیت مجهز و کار اطلاعاتی هدفمند است. نظامی کردن کل نوار مرزی جواش نیست. داده‌ها نشان می‌دهد بسیاری از قربانیان باربر کالای مصرفی بوده‌اند. بعضی حتی باری نداشتند. گلوله به این آدم‌ها امنیت نمی‌سازد.

نگرانی برای کارخانه‌ها: گروهی می‌گویند واردات آزاد از مرز تولید داخلی را از پا درمی‌آورد. کالا همین حالا هم وارد می‌شود. فقط از راه کوه و بی‌عوارض. تعرفه‌ی شفاف و معقول و قابل وصول پشتیبان تولید است. دیوار تعرفه فقط قاچاق را پرسودتر می‌کند.

گره یارانه‌ی سوخت: آزادی صادرات خرد سوخت بدون

پانوشته‌ها:

- ۱- رتبه‌بندی استان‌ها از نگاه فقر/تعداد محرومان ایران؛ ۲۶ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر، همشهری آنلاین، ۳ شهریورماه ۱۴۰۰.
- ۲- نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری در مورد استان‌های کردنشین چه گفته‌اند؟، تجارت‌نیوز، ۳۱ خردادماه ۱۴۰۳.
- ۳- روایتی تکان‌دهنده از ایرانشهر و سوخت‌هایش / وقتی بچه می‌پرسد پدر من چرا کشته شد، بگو به خاطر نان سوخت، اعتماد، ۲۵ خردادماه ۱۴۰۲.
- ۴- ماهونی، نوی، آمریکا در سال ۲۰۲۴ با ثبت ۸۴۰ میلیارد دلار تجارت با مکزیک، به بالاترین حجم مبادلات تجاری تاریخ خود با یک کشور دست یافت. فريت‌ویوز، ۱۱ فوریه ۲۰۲۵.
- ۵- لیندن، تیم، بندر لاردو همچنان پرترددترین گذرگاه ورودی تجارت با مکزیک است، پرودپوس نیوز، ۲۵ مارس ۲۰۲۵.
- ۶- کارگران فرامرزی در سال ۲۰۲۳، ۴۷ درصد از نیروی کار ۵۰۰ هزار نفری لوکزامبورگ را تشکیل می‌دادند، کرونیکل لو، ۱۳ می ۲۰۲۵.
- ۷- اشمیتزی، یوانا، افزایش تعداد کارگران فرامرزی. پیرپِرم، ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۴.
- ۸- بیش از ۱۲۵ میلیون نفر در سال ۲۰۲۲ برای کار میان مناطق مختلف کشورهای خود رفت‌وآمد می‌کردند، یورواستات، ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳.
- ۹- انجمن حقوق بشر اندلس (APDHA) از بی‌تفاوتی نگران‌کننده در برابر مرگ‌های مکرر زنان باربر مرزی انتقاد کرد، ال فارو دِ سئوتا، ۲۹ آگوست ۲۰۱۷.
- ۱۰- سهم مرزنشینان از مبادلات تجاری چقدر است؟، تعادل، ۱۵ آبان‌ماه ۱۴۰۳.
- ۱۱- تعطیلی ۳۱ بازارچه‌ی مرزی با تصمیم هیأت دولت، عصر ایران، ۱۹ شهریورماه ۱۳۹۰.
- ۱۲- جلالیان، حمید، و نعیم‌آبادی، نازنین، توسعه اقتصادی روستاهای مرزی با تأکید بر بازارچه‌ها (مطالعه موردی: مرز مریوان-باشماق). مجله‌ی مطالعات جغرافیایی مناطق کوهستانی، زمستان ۲۰۲۰، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۱، ۷۹-۹۴.
- ۱۳-۱۳ در سال ۱۴۰۳ دست‌کم ۵۲ کولبر در ایران کشته و ۱۳۱ تن دیگر زخمی شدند، ایران اینترنشنال، ۲ فروردین‌ماه ۱۴۰۴.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

اصلاح یارانه ثروت عمومی را از کشور بیرون می‌برد. این ایراد درستی است. راه پایدار برای بلوچستان اصلاح تدریجی قیمت سوخت است. جبران نقدی برای خانوارها و مشاغل جایگزین هم باید همراهش باشد.

شش قدم برای فردای مرز

- اصلاحات اقتصادی و امنیتی در مرزها، اجزای مختلفی دارد. ولی به نظر نگارنده، شش راهکار در اولویت هستند.
۱. شلیک به کولبران و سوخت‌بران بی‌سلاح فوراً متوقف شود. آمار رسمی تلفات منتشر شود. هر مرگ تحقیق مستقل داشته باشد. کارشناسان سازمان ملل همین را خواسته‌اند.
 ۲. کنترل‌های محسوس به گیت رسمی منتقل شود. محدودیت‌های تردد در نوار مرزی برداشته شود.
 ۳. ساکنان نوار مرزی با توافق دوجانبه کارت تردد محلی بگیرند.
 ۴. تعرفه‌ی ساده و ثابت برای تجارت خرد جای سهمیه‌های محدود مرزنشینی را بگیرد. فهرست کالاهای ممنوع کوتاه شود.
 ۵. دولت در جاده و انبار گمرکی و حمل‌ونقل سرمایه بگذارد. کالا با کامیون جابه‌جا شود. شانه‌ی انسان جای کامیون نیست.
 ۶. یارانه‌ی سوخت تدریجی اصلاح شود. خانوارهای سوخت‌بر جبران نقدی و شغل جایگزین بگیرند.



عکس از رسانه‌ی ایستا



عکس از ایرنا

حقوق بشر

■ پدیده‌ی قاچاق معیشتی با نگاهی به دولت ناتوان

از کولبری و سوختبری تا ضرورت گسترش بازارچه‌های مرزی

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

رها آزادی
روزنامه‌نگار



اولیه‌ی مردم جامعه، برقراری امنیت و حاکمیت قانون ناتوان است و بخشی از وظایفش را نهادهای دیگر انجام می‌دهند یا کلاً در جامعه انجام نمی‌پذیرد.

۷۵

دولت ناتوان (failed state) دولتی است که توانایی انجام وظایف خود به‌عنوان دولت را ندارد. چنین دولتی در برقراری نظم اجتماعی، انحصار استفاده از خشونت، برآوردن نیازهای

اگر نقطه‌ی اوج آن را از میان رفتن نهاد دولت در سومالی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ بدانیم که دولت کلاً از میان رفت و برقراری نظم اولیه‌ی جامعه به دست هر کسی که تفنگ داشت افتاد، طرف دیگر طیف را هم دولتی بدانیم که همه‌ی امور جامعه‌ی خود را کاملاً با نظم و عدالت و قانون مدیریت می‌کند (که البته چنین دولتی تاکنون دیده نشده)، در میان این دو سر طیف همه‌ی دولت‌های جهان را می‌توان مشاهده کرد؛ هر یک در برقراری بخشی از نظم در جامعه‌ی خود ناتوانند.

مثلاً دولت ایالات متحده‌ی آمریکا به اذعان خودش در محافظت از مرزهای خود و یا تولید و عرضه‌ی مواد مخدر مشکل دارد، دولت افغانستان نمی‌تواند مرزهایش را کنترل کند و معیشت و بهداشت اتباع خود را تضمین کند و یا دولت سوریه سال‌ها است که حاکم تنها بخشی از قلمرو خود است. در نتیجه، همه‌ی دولت‌ها را می‌توان به نحوی و از منظری ناتوان فرض کرد. اما به هر حال شدت و ضعف دارد و ممکن است دولتی در مبارزه با جرایم سازمان‌یافته قوی‌تر باشد و در تأمین اجتماعی ضعیف‌تر. با این عینک می‌توان پدیده‌ی قاچاق معیشتی (مانند کولبری و سوختبری) را بررسی کرد. اولاً استفاده از قاچاق برای نشان دادن ورود یا خروج کالا از مرزهای بین‌المللی بدون طی تشریفات قانونی است که در هر جامعه متفاوت از دیگری است؛ ثانیاً استفاده از معیشتی به معنای ضرورت آن برای تأمین معیشت افراد است، نه لزوماً قاچاق برای مقاصد خاص. در نتیجه، ممکن است کولبر یا سوختبر برای تأمین معیشت خود کار کند، اما در کنار آن سودی به یک باند قاچاق هم برسد. این متن در پی بررسی پدیده‌ی قاچاق برای آن باند نیست و صرفاً قاچاق معیشتی را بررسی می‌کند.

با این تفصیل، اولین نکاتی که به ذهن می‌رسد ناتوانی دولت ایران در تأمین معیشت گروهی از مرزنشینان و حفاظت از مرزها است. این نیز شدت و ضعف دارد و نمی‌توان همه‌ی مرزنشینان و همه‌ی مرزها را مشمول آن دانست. اما در نقاطی که قاچاق معیشتی رخ می‌دهد، یقیناً شدتی از ناتوانی دولت را می‌توان دید. در سال‌های گذشته با قانون کردن شکل‌هایی از واردات کالاها از مرزها توسط مرزنشینان، بازارچه‌های مرزی شکل گرفت که مشهورترین نمونه‌ی آن در شهر بانه در استان کردستان است. اصطلاح ته‌لنجی که در سواحل جنوبی وجود دارد هم مشابه آن است. در این مورد، دولت ناتوانی خود در تأمین معیشت گروهی را می‌پذیرد و از راهی قانونی، کنترل بر واردات را اعمال می‌کند. فرد، در این موارد می‌تواند تلویزیون و ادکلن و لباس دست دوم وارد کند و در بازار محلی بفروشد و کالاها را ممنوعه را نه. این چشم‌پوشی دولت از درآمد گمرکی خود است برای حل مشکل معیشتی. بدیهی است که اگر فقر در آن مناطق نمی‌بود، دولت هم چنین تبعیض مثبتی به سود مرزنشینان قائل نمی‌شد.

مبحث

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

در سال‌های گذشته با قانون کردن شکل‌هایی از واردات کالاها از مرزها توسط مرزنشینان، بازارچه‌های مرزی شکل گرفت که مشهورترین نمونه‌ی آن در شهر بانه در استان کردستان است. اصطلاح ته‌لنجی که در سواحل جنوبی وجود دارد هم مشابه آن است. در این مورد، دولت ناتوانی خود در تأمین معیشت گروهی را می‌پذیرد و از راهی قانونی، کنترل بر واردات را اعمال می‌کند. فرد، در این موارد می‌تواند تلویزیون و ادکلن و لباس دست دوم وارد کند و در بازار محلی بفروشد و کالاها را ممنوعه را نه.

اما در مواردی کار به بحران می‌رسد. یعنی یا ورود و خروج کالایی از مبادی غیررسمی ممنوع است (مانند سوخت در مرزهای شرقی و جنوبی)، یا مرزنشینانی امکان استفاده از «چشم‌پوشی دولت» را ندارند. در مورد سوختبری، دولت خود را با پدیده‌ای مواجه می‌یابد که غیرقابل حل است: سوخت در ایران مشمول سوبسید بسیار است و این سوبسید مختص کسانی است که در ایران آن را مصرف می‌کنند. در نتیجه، رساندن سوخت ارزان به مردم پاکستان به معنای تخصیص سوبسید مردم ایران به آن‌ها است و پدیده‌ای است فراتر از ایجاد بازارچه‌ی مرزی. از سوی دیگر، بردن سوخت با دبه و گالن تنها بخشی از ماجرا است و به دلیل سود بالای آن، سهم مهمی هم به گروه‌های سازمان‌یافته می‌رسد (نگارنده‌ی این سطور با چند نفر از قاچاقچیان عمده مصاحبه کرده که برای حفظ محرمانگی منتشر نمی‌شود). با این وصف، ناتوانی دولت در تأمین معیشت و حفاظت از مرزها می‌تواند به معنای هدر رفتن سوبسیدی شود که همه‌ی مردم و نه مرزنشینان را تحت تأثیر قرار دهد.

اما در مورد مرزهای غربی و کولبرها متفاوت است. با وجود احداث بازارچه‌های مرزی در برخی نقاط، هم‌چنان فقر گسترده و عدم دسترس همه‌ی مرزنشینان به این بازارچه‌ها پدیده‌ی کولبری را به وجود آورده است. کنترل مرزهای صعب‌العبور کردستان آسان نیست و در نتیجه، امکان تردد افراد و احشام با بار در آن‌ها وجود دارد. مسیرهای کوهستان مرزهای غربی در زمستان برای کنترل و فرار از کنترل دشوارتر هم می‌شود و علاوه بر خطرات موجود، سرما و یخبندان هم جان افراد را تهدید می‌کند. به این‌ها باید نیروهای مرزبان که برای مقابله با قاچاق نه ایجاد موانع معمول مرزی، که شلیک مستقیم را در پی می‌گیرند را هم می‌افزاییم. دولتی که از کنترل مرزها و معیشت ناتوان است، تعمداً جان افراد را نیز هدف می‌گیرد.

از میان بردن فقر در مناطق مرزی یقیناً مطلوب‌ترین اتفاق است؛ اما با شرایطی که می‌شناسیم در وضع کنونی شدنی به نظر نمی‌رسد. کنترل هزاران کیلومتر مرز نیز شدنی نیست. نه امکانات آن وجود دارد (صرفاً برای آشنایی ذهن خواننده‌ی محترم نسبت به طول مرز عرض می‌شود که از چابهار تا زابل، جاده‌ای نسبتاً صاف‌تر از مرز وجود دارد که یک اتومبیل با سرعت معمول آن را در بیش از ده ساعت می‌پیماید)، نه مرزنشینان که اقوامی و منافع مشروعی در ورای مرز دارند آن را جدی می‌گیرند.

در نتیجه، به نظر می‌رسد تنها گزینه‌ی حاضر این است که دولت ناتوانی خود را بپذیرد و در نقاط بیش‌تری بازارچه‌ی مرزی احداث کند. این از یک سو معیشتی برای مرزنشینان فراهم می‌کند، از سوی دیگر ورود یا خروج کالا را به کالاها مجاز محدود می‌کند و تبعات اقتصادی مانند انتقال سوخت به خارج یا تبعات امنیتی مانند ورود مواد مخدر و سلاح به کشور را کم می‌کند.



عکس از شبکه‌های اجتماعی

حقوق بشر

■ سوختبران بلوچستان؛ شهروندانی که از حمایت قانون جا مانده‌اند

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

محسن برهان‌زهی
فعال حقوق بشر





پرخطر که علاوه بر جاده‌های ناایمن، نبود زیرساخت‌های مناسب و خطر آتش‌سوزی خودروهای حامل سوخت، با تهدید جدی دیگری نیز همراه است؛ تیراندازی نیروهای نظامی و انتظامی که بنا بر گزارش‌های متعدد، در مواردی بدون اعلام ایست، هشدار قبلی و رعایت ضوابط قانونی استفاده از سلاح انجام می‌شود. سال‌هاست که گزارش‌های کشته شدن، زخمی شدن و زنده‌زنده سوختن سوختبران در جاده‌های بلوچستان منتشر می‌شود. خودروهایی که بر اثر اصابت گلوله آتش می‌گیرند، رانندگانی که در میان شعله‌های آتش گرفتار می‌شوند و خانواده‌هایی که برای تأمین نان شب، عزیزان خود را از دست می‌دهند. این حوادث پرسشی اساسی را مطرح می‌کند: آیا ضابطه‌ی «ایست، اخطار و ضرورت» که باید استفاده از سلاح را محدود کند، در مناطق مرزی بلوچستان عملاً رعایت می‌شود؟

بر اساس ماده‌ی ۶ قانون به‌کارگیری سلاح توسط مأموران نیروهای مسلح، مصوب ۱۳۷۳، تیراندازی به خودروها تنها در شرایط مشخص قانونی مجاز است و مأموران موظف‌اند ضوابط و محدودیت‌های قانونی مربوط به استفاده از سلاح را رعایت کنند. در سطح بین‌المللی نیز ماده‌ی ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، که ایران به آن متعهد است، حق حیات را به رسمیت می‌شناسد و محروم کردن خودسرانه‌ی انسان‌ها از زندگی را ممنوع می‌کند.

با این حال، آنچه در روایت‌های سوختبران و گزارش‌های محلی تکرار می‌شود، فاصله‌ای نگران‌کننده میان قانون و عملکرد مأموران است. براساس این روایت‌ها، در برخی مسیرهای تردد خودروهای حامل سوخت، مأموران بدون اعلام ایست و هشدار قبلی اقدام به تیراندازی می‌کنند. در مواردی نیز اصابت گلوله به خودروهای حامل سوخت موجب آتش‌سوزی شده و رانندگان، بدون فرصت خروج از خودرو، در میان شعله‌های آتش جان باخته‌اند.

حتی اگر حمل سوخت در مواردی تخلف یا جرم محسوب شود، آیا چنین تخلفی می‌تواند مجوز استفاده از نیروی مرگبار باشد؟ آیا مأموران می‌توانند بدون وجود تهدید فوری علیه جان انسان‌ها، به سوی خودروها شلیک کنند؟ و مهم‌تر از همه، چه نهادی مسئول بررسی این است که پیش از تیراندازی، دستور ایست داده شده، هشدار لازم صورت گرفته و استفاده از سلاح

واقعاً ضروری بوده است؟

قانون به مأموران اختیار نامحدود برای شلیک نداده است. استفاده از سلاح باید اقدامی استثنایی باشد، نه جایگزینی برای متوقف کردن خودروها، بازداشت افراد یا رسیدگی قانونی به تخلفات احتمالی. سوختبر، حتی اگر مرتکب تخلف شده باشد، همچنان شهروندی است که حق حیات، امنیت جانی و برخورداری از حمایت قانون را دارد.

اما پیامد تیراندازی‌های بی‌ضابطه تنها به سوختبران محدود نمانده است. زنان، کودکان و شهروندانی که حتی ارتباطی با حمل سوخت نداشته‌اند نیز در حوادث مشابه قربانی شده‌اند؛ موضوعی که نگرانی‌ها درباره‌ی رعایت ضوابط استفاده از سلاح و حفاظت از جان افراد بی‌دفاع را دوچندان می‌کند.

یکی از دردناک‌ترین نمونه‌ها، کشته شدن «یوسف شله‌بی»، کودک پنج‌ساله‌ی بلوچ، در ایرانشهر است. روز ۶ اسفند ۱۴۰۳، نیروهای یگان تکاوری جمهوری اسلامی به سوی خودروی حامل این کودک و خانواده‌اش تیراندازی کردند. بر اساس گزارش‌های منتشرشده، پنج گلوله به بدن یوسف اصابت کرد. او به دلیل نبود پزشک جراح، چند ساعت در بیمارستان معطل ماند و سرانجام پس از عمل جراحی جان باخت.

فاجعه به مرگ یوسف محدود نشد. مریم شله‌بی، مادر ۳۲ ساله‌ی او نیز در این تیراندازی مجروح شد و یک روز بعد، جنین خود را از دست داد. بنا بر گزارش‌های منتشرشده در آن زمان، شدت جراحات به اندازه‌ای بود که این مادر در بخش مراقبت‌های ویژه‌ی بیمارستان ایرانشهر بستری شد. در یک حادثه، خانواده‌ای فرزند پنج‌ساله‌ی خود و جنینی را که هنوز متولد نشده بود از دست داد؛ آن هم بر اثر شلیک نیروهایی که وظیفه‌ی قانونی‌شان حفاظت از امنیت شهروندان است.

این حادثه تنها نمونه نیست. روز ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰، «صدرا (میثم) نارویی»، کودک پنج‌ساله‌ی بلوچ، در ایرانشهر بر اثر



خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

اما پیامد تیراندازی‌های بی‌ضابطه تنها به سوختبران محدود نمانده است. زنان، کودکان و شهروندانی که حتی ارتباطی با حمل سوخت نداشته‌اند نیز در حوادث مشابه قربانی شده‌اند؛ موضوعی که نگرانی‌ها درباره‌ی رعایت ضوابط استفاده از سلاح و حفاظت از جان افراد بی‌دفاع را دوچندان می‌کند.

تیراندازی نیروهای نظامی کشته شد. او هنگام وقوع حادثه همراه پدر و مادرش در خودرو حضور داشت. در این تیراندازی، پدرش از ناحیه پا و مادرش از ناحیه شکم مجروح شدند. کودکی که در کنار پدر و مادرش نشسته بود، جان خود را از دست داد و خانواده‌اش در یک لحظه با مرگ و جراحت روبه‌رو شد.

حادثه‌ای مشابه اوایل مهرماه سال جاری بار دیگر در سراوان رخ داد. «محمدامین دهقان»، کودک ۹ ساله بلوچ، روز ۵ مهر ۱۴۰۵ بر اثر شدت جراحات ناشی از تیراندازی نیروهای نظامی جان باخت. او بامداد ۲ مهر، همراه پدرش، اسحاق دهقان، با خودروی حامل آب آشامیدنی در منطقه‌ی جهادآباد، شوشتری «داب» شهرستان سراوان در حال تردد بود که هدف تیراندازی قرار گرفت. محمدامین از ناحیه سر به شدت مجروح شد و پدرش نیز زخمی شد. این کودک پس از سه روز تحمل جراحات، جان خود را از دست داد.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



محمدامین دهقان - عکس از خط صلح

یوسف، صدرا و محمدامین نه سوختن بودند و نه تهدیدی برای جان مأموران. آنان کودکانه بودند که در خودروهای خانوادگی حضور داشتند. وقتی حتی خودروی حامل آب آشامیدنی نیز از خطر تیراندازی در امان نمی‌ماند، چگونه می‌توان انتظار داشت که سوختن، در جاده‌های مرزی و دور از نظارت عمومی، از حمایت مؤثر قانون برخوردار باشند؟

این سه حادثه تنها بخش کوچکی از نگرانی‌های گسترده درباره نقض حقوق شهروندی و نبود نظارت مؤثر بر رعایت قوانین تیراندازی در بلوچستان است. در حالی که کشته شدن کودکان توجه افکار عمومی را برمی‌انگیزد، سوختن‌هایی نیز هستند که در جاده‌های دورافتاده

جان می‌بازند، در خودروهای خود زنده می‌سوزند یا با جراحات شدید برای همیشه از کار و زندگی عادی بازمی‌مانند. بسیاری از خانواده‌های آنان نه امکانات کافی برای پیگیری حقوقی دارند و نه از نتیجه‌ی تحقیقات و رسیدگی‌های احتمالی اطلاع روشنی به دست می‌آورند.

مسئله‌ی نگران‌کننده‌تر، تداوم این حوادث در کنار نبود پاسخ‌گویی شفاف است. در مواردی مسئولان نظامی و انتظامی از اشتباه مأموران یا رعایت نشدن ضوابط قانونی سخن گفته‌اند، اما سرنوشت رسیدگی قضایی و مجازات عاملان برای افکار عمومی روشن نشده است. صرف پذیرش وقوع اشتباه، بدون تحقیقات مستقل، اعلام نتیجه‌ی رسیدگی و پاسخ‌گویی عاملان، نمی‌تواند مانع تکرار چنین حوادثی شود.

وقتی تیراندازی‌های مرگبار طی سال‌های متمادی تکرار می‌شوند، دیگر نمی‌توان مسئله را تنها به خطای فردی یک مأمور محدود کرد. تکرار این حوادث، مسئولیت ساختاری نهادهای نظامی،

انتظامی و دستگاه قضایی را در زمینه‌ی آموزش مأموران، نظارت بر اجرای قانون، پیشگیری از استفاده غیرضروری از سلاح و پاسخ‌گو کردن متخلفان مطرح می‌کند.

از سوی دیگر، نمی‌توان شرایط اقتصادی بلوچستان را از این مسئله جدا کرد. حکومتی که سال‌ها نتوانسته فرصت‌های شغلی پایدار، زیرساخت‌های مناسب و شرایط اقتصادی قابل‌قبولی برای مردم فراهم کند، نمی‌تواند نسبت به پیامدهای سیاست‌های خود بی‌تفاوت باشد. سوختن برای بسیاری از خانواده‌ها نه یک انتخاب آزادانه، بلکه راهی برای فرار از فقر و تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی است. پاسخ به چنین وضعیتی نمی‌تواند گلوله، تعقیب‌های خطرناک و برخوردهای مرگبار باشد.

در واقع، مسئله‌ی اصلی تنها این نیست که مأموری پیش از شلیک دستور ایست داده یا نداده است؛ مسئله این است که آیا اصول ضرورت، تناسب و حفاظت از جان انسان‌ها در تصمیم‌گیری برای استفاده از سلاح رعایت شده‌اند؟ آیا راه کم‌خطرتری برای متوقف کردن خودرو وجود داشته است؟ آیا جان راننده، سرنشینان و دیگر شهروندان در نظر گرفته شده است؟ و اگر مأموری برخلاف قانون عمل کرده، چه سازوکار مؤثری برای پاسخ‌گو کردن او وجود دارد؟

حق حیات سوختن نباید به دلیل فقر، نوع فعالیت اقتصادی یا زندگی در مناطق مرزی کم‌ارزش‌تر از حق حیات دیگر شهروندان تلقی شود. قانون زمانی معنا پیدا می‌کند که از جان آسیب‌پذیرترین افراد جامعه نیز حفاظت کند، نه این که حمایت آن در جاده‌های دورافتاده و مناطق محروم عملاً کم‌رنگ شود.

یوسف شهلایر، صدرا نارویی و محمدامین دهقان، سه کودک با سرنوشتی مشابه، یادآور پیامدهای انسانی این وضعیت هستند. اما در کنار نام این کودکان، باید از سوختن‌هایی نیز سخن گفت که هر روز با خطر تیراندازی، مرگ، جراحت و سوختن در خودروهای حامل سوخت مواجه‌اند؛ انسان‌هایی که زندگی و مرگشان نباید در میان آمار حوادث جاده‌ای و گزارش‌های کوتاه خبری فراموش شود.

تا زمانی که استفاده از سلاح در بلوچستان تحت نظارت مؤثر قرار نگیرد، تیراندازی‌های مرگبار به‌طور مستقل بررسی نشوند و عاملان نقض قانون در برابر دستگاه قضایی پاسخ‌گو نباشند، چرخه‌ی خشونت و نگرانی از تکرار این حوادث ادامه خواهد داشت.

پرسش «آیا ضابطه‌ی ایست، اخطار و ضرورت در مناطق مرزی عملاً رعایت می‌شود؟» تنها یک پرسش حقوقی نیست؛ پرسشی درباره‌ی ارزش جان انسان‌ها، مسئولیت حکومت و حق برخورداری برابر شهروندان از حمایت قانون است.



عکس از مجله‌ی اوت‌ساید

حقوق بشر

■ مصائب و خطرات کولبری از زبان کولبران

از شلیک مرزبانان تا آسیب‌های جسمی و مشکلات معیشتی

صیخ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

پردیس پارسا
روزنامه‌نگار



غربی ایران تبدیل شده است. کولبری عمدتاً در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و ایلام

پدیده‌ی کولبری در دهه‌های اخیر به یکی از دردناک‌ترین جلوه‌های اقتصاد غیررسمی در مرزهای غربی و شمال

رواج یافته است. برآوردهای میدانی نشان می‌دهد که تنها در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان حدود ۷۰ هزار نفر کولبری می‌کنند و در شهرستان‌هایی نظیر بانه، مریوان، سردشت، پیرانشهر و پاوه بیش‌ترین تعداد کولبر گزارش شده است.

جبر محیطی و مشکلات اقتصادی

سیاست‌های توسعه‌زداپانه‌ی حکومت، به‌ویژه در مناطق کردنشین و در میان جوامع غیرفارس و غیرشیعه، در گسترش این پدیده نقش داشته‌اند. سال‌ها محرومیت از سرمایه‌گذاری پایدار، ناامنی‌های تاریخی و غلبه‌ی نگاه امنیتی بر این مناطق، زمینه‌ی شکل‌گیری و گسترش فعالیت‌های اقتصادی پایدار را محدود کرده است. فقدان زیرساخت‌های صنعتی و کارگاه‌های تولیدی، ضعف صنعت گردشگری و رکود کشاورزی نیز فرصت‌های اشتغال رسمی را کاهش داده است. در چنین شرایطی، نبود سیاست‌های مؤثر حمایتی و برنامه‌های توسعه‌ای، بسیاری از مرزنشینان را به سوی اقتصاد غیررسمی سوق داده است و کولبری با وجود خطرات جانی آن، برای هزاران خانوار به یکی از معهود راه‌های تأمین معاش تبدیل شده است. «آرمان»، جوانی ساکن بانه که به‌تازگی فارغ‌التحصیل شده است، دلیل ورودش به این کار را چنین روایت می‌کند: «هیچ شغل دیگری نتوانستم پیدا کنم، هیچ کار و کاسبی‌ای نبود که بتوانم انجام بدهم. درست هم‌زمان با فارغ‌التحصیلی من، پدرم تصادف کرد و از کار افتاد و ما هم منبع درآمدی نداشتیم. بالاخره باید خرج خانوادگی پنج‌نفره‌مان را یک‌جوری در می‌آوردیم».

«فرید» که مدرک کارشناسی ادبیات و سابقه‌ی تدریس دارد، شرایط را چنین توصیف می‌کند: «خیلی‌ها هستند که تحصیل کرده‌اند و کولبری می‌کنند چون دستشان به جایی بند نیست. کولبری نکنند از گرسنگی می‌میرند. من خودم الان که بیکارم چاره‌ای ندارم جز این‌که کولبری می‌کنم، اما مردم، کولبرها را به چشم افراد بی‌سواد و خلفاکار می‌بینند».

«محمد» که ۴۵ سال دارد و ساکن اورامان است به خط صلح می‌گوید: «پنج سال می‌شود که کولبری می‌کنم، به خاطر بیکاری بود رفتم سراغ کولبری. قبل از آن از کردستان می‌رفتم بیرون، کردستان که کار نیست، هیچ‌وقت نبوده، و در شهرهای جنوبی ایران

مثل بندرعباس و عسلویه کارهای بنایی می‌کردم و داخل کشتی کارگری می‌کردم. فصلی می‌رفتم. بیش‌تر زمستان‌ها می‌رفتم و بهار برمی‌گشتم و تا پاییز مشغول کارهای کشاورزی بودم، بعد دوباره می‌رفتم بندرعباس و عسلویه و تهران که یک لقمه نان دربیآورم».

«قادر» که ۵۰ سال دارد، ساکن بانه است و مدت‌هاست مشغول کولبری است نیز به ماهنامه‌ی خط صلح می‌گوید: «شما کاری به من معرفی کن که درآمد متوسطی داشته باشد و دائمی و آینده‌دار باشد، من بی‌چون‌وچرا انجام می‌دهم. حداقل ترس جانم را ندارم. کولبری شغل نیست به خدا. آخر این چه‌جور شغلی است که اگر ۵ سال ادامه بدهی هزار جور بیماری می‌گیری. قاطر با آن قدرت بدنی کم‌تر از یک چهارم وزن خودش بار می‌برد که آن هم بعد از ۵ سال تمام مفاصلش ورم می‌کند، حالا ما که در هر بار کولبری حداقل نصف وزن خودمان را می‌بریم، بعد از چند سال نابود می‌شویم».

مواجهه با نیروهای مسلح و مرزبانی

بزرگ‌ترین خطری که کولبران گزارش می‌دهند، مواجهه با نیروهای مسلح و مرزبانی است. روایت‌های دست‌اول کولبران از مواجهه با نیروهای نظامی، پرده از برخوردهای فراقانونی و استفاده‌ی نامتناسب از سلاح گرم برمی‌دارد. هم‌چنین بسیاری از نیروهای نظامی مستقر در مرز، سربازان وظیفه‌اند که تعلیمات و آموزش‌های لازم را برای به‌کارگیری سلاح ندارند. محمد مشاهدات خود از شلیک‌های هدفمند را چنین بازگو می‌کند: «شاید تا حالا چندبار به سمت من شلیک شده، ولی مثل این‌که خدا راضی به مرگم نبوده. بعضی وقت‌ها عمداً زده‌اند. یک‌بار که به سمت من شلیک کردند، شنیدم یکی از آن‌ها با صدای بلند می‌گوید: علیرضا بزنش، علیرضا بز. بعضی وقت‌ها مستقیماً و به قصد کشتن به سمت خود آدم شلیک می‌کنند. مثلاً دیده‌ام فقط یک یا دو تیر شلیک شده و به سر یا پشت کولبر خورده و در جا کشته. حتماً عمدی بوده. پس چرا بعضی وقت‌ها ده تیر شلیک می‌کنند و همه‌اش به اطراف می‌خورد ولی بعضی وقت‌ها یکی دو تیر شلیک می‌کنند و مستقیماً به سر یا بین دو کتف می‌خورد».

«مسعود» که ساکن سردشت است خود قربانی این شلیک‌ها بوده است، او لحظه‌ی هدف قرار گرفتنش را

خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

با جزئیات شرح می‌دهد: «وقتی فهمیدیم توی کمین گیر کردیم بارها را رها کردیم و پراکنده شدیم، هرکسی به‌طرفی رفت. یکی از دوستانم به سمتی فرار کرد و من در جهت مخالف رفتم. اول او را زدن، تیر به کتفش خورد. بعد من را زدند. اولین گلوله به رانم خورد و افتادم زمین... ناگهان یک سرباز بالای سرم ظاهر شد. تفنگش را به سمت من نشانه رفت. التماس کردم شلیک نکند ولی کرد. تیر دوم به قسمت بالایی سینه‌ام خورد. تیر بعد از اینکه چند تا از دنده‌هایم را شکست از بدنم خارج شد، شاید به این خاطر که سرباز بالای سرم بود. به هر حال، خون زیادی از بدنم رفت.»

قادر به خط صلح می‌گوید: «حتی جدیداً به خاطر این که حکومت از قانون فرار کند از اسلحه‌های شکاری استفاده می‌کنند که بعداً بگویند نیروهای ما از این اسلحه‌ها استفاده نمی‌کنند، پس ما نزدیم. حتی از کولبرها شنیدم که جدیداً در خط مرزی دارند مین می‌کارند تا جلوی رد شدن کولبرها را بگیرند.»

غیر از شلیک مستقیم، نیروهای نظامی ممکن است شرایطی را برای کولبران به وجود آورند که منجر به آسیب یا مرگ آن‌ها شود. «حسن» که ۵۵ سال دارد و ساکن مریوان است، به ماهنامه‌ی خط صلح می‌گوید: «امسال یک‌بار در حال برگشت بودیم من یک مقدار عقب‌تر از بقیه بودم، یکی دو پیچ بالاتر از بقیه. نزدیک صبح بود ولی هنوز هوا تاریک بود. دیدم که مأمورها از بالا سنگ بزرگی را به سمت مسیر ما هل دادند. در حالی که سنگ از کوه به سمت بقیه می‌غلتید من و یکی دیگر از کولبرها فریاد زدیم، پناه بگیرید. هر کدام از کولبرها زیر یا کنار سنگ و صخره‌ای پناه گرفتند. یکی از کولبرها کنار سنگی پناه گرفت، اما قسمتی از بار و بدنش بیرون بود. سنگ داشت به مسیر دیگری می‌رفت که ناگهان به صخره‌ای برخورد کرد و به سمت او تغییر مسیر داد. ما که یک کمی بالاتر بودیم هرچه داد زدیم فلان کس پناه بگیر نشنید و بالاخره سنگ به آن قسمت از بدن و بارش که بیرون بود برخورد کرد. گفتیم حتماً له شده. سنگ بزرگ بود، شاید بیش‌تر از صد کیلو وزن داشت. وقتی رفتیم دیدیم بی‌هوش است ولی هنوز زنده بود. بردیمش پایین. بعداً مشخص شد دست و پای راستش هر کدام از سه جا شکسته بودند. سربازها از این کارها زیاد می‌کنند. برایشان مهم نیست.»

از دیگر مصادیق به‌وجود آوردن شرایط مرگ‌آفرین

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶

می‌توان به کمین و دنبال کردن کولبرها اشاره کرد. وقتی کولبرها اطلاع پیدا کنند که کمین هست، وارد خاک ایران نمی‌شوند و تا زمان رفع کمین منتظر می‌مانند. این زمان ممکن است به چند روز برسد. در چنین شرایطی نه غذایی برای خوردن دارند و نه سرپناهی. «عبدالله» این‌گونه تعریف می‌کند: «یادم هست یک بار دو شب و دو روز در کمین گیر افتادیم. غذا نداشتیم و فقط چند نفر چند بیسکویت همراه داشتند که من آن را هم نداشتیم. در طول آن دو شب و دو روز من به غیر از آب هیچ چیزی نخوردم. هوا هم خیلی سرد بود. خیلی‌ها از شدت سرما و گرسنگی نزدیک بود بمیرند، ولی بعد از آن ۴۸ ساعت توانستیم عبور کنیم و برگردیم. همه بارهایشان را رها کردند ولی من بارم را آوردم.»

یکی دیگر از مسائلی که کولبران با آن مواجه می‌شوند، بدرفتاری و رفتارهای تحقیرکننده‌ی مأمورین است. «پیام» که ۲۶ سال دارد در این مورد می‌گوید: «یک شب از تپه عبور می‌کردیم. دو راه وجود داشت، یکی بالا و یکی پایین‌تر. همه‌ی کولبرها از راه بالایی رفتند، به غیر از من و چهار نفر دیگر. راه پایینی یک ساعت زودتر به مقصد می‌رسید. سه سرباز کنار صخره‌ای ما را گرفتند. گفتند که ما امشب پست نداشتیم، ولی به خاطر شما ما را بیدار کردند و به این‌جا فرستادند. بعد مجبورمان کردند توی برف لخت شویم و کتک‌مان زدند.»

فرسایش جسمی و روانی

کولبران بارهایی را حمل می‌کنند که گاه هم‌وزن خودشان است. پارگی تاندون‌ها، ساییدگی شدید مفاصل، دیسک کمر و شکستگی استخوان‌ها بر اثر سقوط از صخره‌ها، مشکلات شایع و گریزناپذیر کولبری هستند. «ابراهیم» که ۲۹ سال دارد و ساکن اورامان است در مورد سختی کار کولبری به خط صلح چنین می‌گوید: «بار اولی که رفتم کولبری زیر فشار بار خون‌دماغ شدم و از آن موقع به بعد هر دفعه که بارم سنگین باشد خون از دماغم می‌آید.»

عبدالله می‌گوید: «من الان کتف راستم رباطش کشیده شده. دو بار هم به خاطر این که از کوه افتادم مجبور شدم پاهایم را عمل کنم. امسال هم ام‌آر‌آی گرفتم و دکتر گفت به خاطر فشار زیادی که روی کمرت بوده

دو تا از دیسک‌ها روی نخاع فشار آوردند و تنگی نخاع ایجاد شده. به خاطر خطرانی که وجود دارد ما وقتی راه می‌افتیم به فکر این هستیم که آیا سالم برمی‌گردیم یا به ما شلیک می‌شود و یا قرار است از کوه سقوط کنیم یا توی برف گم شویم. همین افکار برای اعضای خانواده هم هست. مادر من همیشه تا برمی‌گردم نمی‌تواند راحت بخوابد.»

این مصدومیت‌ها در نبود حمایت‌های بیمه‌ای، برای کولبران مشکلات بسیاری به وجود می‌آورد. حسن توضیح می‌دهد: «کولبری کاری است که بیمه و بازنشستگی ندارد و زمانی که ما دچار حادثه می‌شویم باید خرج درمان را از جیب خودمان بدهیم. ما کولبرها از سر ناچاری و برای یک لقمه نان، جان خود را به خطر می‌اندازیم. اگر حادثه‌ای برایمان اتفاق بیفتد دیگر نمی‌توانیم کار کنیم و همین درآمد کم‌مان را هم از دست می‌دهیم.»

«زاهد» که ۳۲ ساله و ساکن سردشت است، بر اثر اصابت گلوله قطع نخاع شده است. او وضعیت خود را این‌گونه شرح می‌دهد: «شبی که تیر خوردم باور کنید از سه-چهار متری من شلیک کردند. پنج نفر بودند و رگباری هم شلیک کردند. وقتی در بیمارستان به هوش آمدم خیلی تعجب کردم که فقط یک گلوله خوردم. قبل از این اتفاق حتی یک آمپول هم نزده بودم... ولی حالا چه؟ دیگر هیچ‌جا نمی‌توانم بروم. من که خرگوشی بودم در کوه‌ها حالا این‌طوری زمین‌گیر شدم و پاهایم تحلیل رفتند و چیزی از آن‌ها باقی نمانده به غیر از دو تا استخوان.»

از سوی دیگر، بسیاری از کولبران هنگامی که مجروح می‌شوند یا آسیب می‌بینند، از مراجعه به مراکز درمانی واهمه دارند و اکثراً به دلیل ترس از دستگیری، از مراجعه صرف‌نظر می‌کنند.

قادر تجربه‌ی خود را این‌گونه بازگو می‌کند: «وقتی مأمورها دنبالمان می‌کردند یکهو پای چپم روی گیاه‌های خیس لیز خورد و از صخره‌ای پرت شدم پایین. بارم هم هنوز روی دوشم بود. بعد از زمین خوردن متوجه شدم پای چپم شکسته. مأمورها دیگر دست از سرم برداشتند. ولی بعدش می‌ترسیدم به بیمارستان بروم؛ می‌ترسیدم آن‌جا دستگیرم کنند. وقتی خانواده به اصرار من را به بیمارستان بردند مدتی که در بیمارستان بودم، همه‌اش می‌ترسیدم که بیایند

و دستگیرم کنند. هر بار کسی از در وارد می‌شد، فکر می‌کردم آن‌ها باشند؛ چون هر کسی را که دستگیر می‌کنند، به خاک سیاه می‌نشانند.»

نوجوانان و سالمندان کولبر

به دلیل وضعیت بغرنج اقتصادی، بسیاری از گروه‌های آسیب‌پذیرتر، هم‌چون نوجوانان و سالمندان، نیز به کولبری روی آورده‌اند. «ریبوار» که در حال حاضر ۲۷ سال سن دارد و تا مقطع راهنمایی درس خوانده خاطره‌ی تلخ اولین تجربه‌اش در ۱۳ سالگی را چنین روایت می‌کند: «وسط راه بودیم که پشیمان شدم، همه‌اش گریه می‌کردم. پسر دیگری هم همراه ما بود که مدام به من روحیه می‌داد، تا این‌که بار من را هم روی دوش خودش گذاشت و گفت حالا بیا. به سختی توانستم بدون بار هم از مسیر بالا بروم. از شدت سرما دست‌هایم بی‌حس شده بودند. پیش خودم می‌گفتم این اولین و آخرین دفعه است. چند روز بعد دوباره کاک علی زنگ زد و گفت نمی‌آیی؟ گفتم نمی‌توانم. گفت بیا کمکت می‌کنیم. رفتم و من هم کولبر شدم.»

کولبری به‌طور مستقیم حق آموزش کودکان را سلب می‌کند. ریبوار درباره‌ی ترک تحصیلش به خط صلح می‌گوید: «مدرسه هم می‌رفتم ولی شاگرد زرنگی نبودم. پدرم خیلی دوست داشت درس بخوانم. سال دوم راهنمایی بودم که شب‌ها می‌رفتم کولبری و صبح که برمی‌گشتم وقت مدرسه هم بود. چندبار خواب ماندم و یا دیر رفتم مدرسه یا نرفتم. بعد از آن مدیران دعوایم کرد و من هم دیگر به مدرسه برنگشتم.»

در سوی دیگر، سالمندان به دلیل ضعف قوای جسمانی، آسیب‌پذیری بسیار بیش‌تری دارند. «احمد»، کولبر سالخورده، وضعیت خود را چنین شرح می‌دهد: «این کار برای جوان‌ها خوب است، اما برای من که پیر شده‌ام خیلی سخت است. همیشه آخرین نفری هستم که به مقصد می‌رسم. نمی‌توانم مثل جوان‌ها بار بردارم، بار من همیشه نصف بار آن‌ها است. نصف آن‌ها هم پول می‌گیرم و خرج زندگی‌ام در نمی‌آید. از طرف دیگر وقتی دنبال‌مان می‌آیند ما نمی‌توانیم مثل جوان‌ها فرار کنیم و زیر دست‌وپا می‌مانیم و از بقیه‌ی کولبرها فحش می‌شنویم که چرا جلوی دست‌وپای آن‌ها را گرفته‌ایم.»

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال هفدهم، آبان ۱۴۰۵
شماره ۱۸۶



ISBN 978-1-7332858-1-0
90000>



9 781733 285810